مجموعه آثار کنگره بزرگداشت
حضرت فاطمه معصومه
و مکانت فرهنگی قم
۳۷

گوهر قم



مؤلف:
محمد هادی امینی
مترجم:
سید مرتضی سیفی

بسم الله الرحمن الرحیم

گوهر قم: زندگی نامه حضرت فاطمه معصومه (علیهاالسلام)

نویسنده:

محمد هادی امینی

ناشر چاپی:

زائر- آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

گوهر قم: زندگی نامه حضرت فاطمه معصومه (علیهاالسلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه : امینی، محمدهادی، ۱۳۱۴ - ۱۳۷۹.

عنوان و نام پدیدآور : گوهر قم: زندگی نامه حضرت فاطمه معصومه (علیهاالسلام)/ تالیف محمد هادی امینی؛ ترجمه سید مرتضی سیفی.

مشخصات نشر : قم: آستانه مقدسه قم،انتشارات زائر، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : ۱۵۲ ص.

فروست : مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت فاطمه معصومه و مکانت فرهنگی قم؛ ۳۷.

شابک : ۹۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۸۵۶۷-۳۷-۹

یادداشت : عنوان عطف: گوهر قم.

یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۴۷-۱۵۲؛ همچنین بصورت زیر نویس.

عنوان عطف : گوهر قم.

عنوان دیگر : زندگی نامه حضرت فاطمه معصومه(ع)

موضوع : معصومه(س) بنت موسی کاظم(ع)، - ۲۰۱؟ق. -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : سیفی، مرتضی، مترجم

رده بندی کنگره : BP۵۲/۲/م۶گ۹ ۱۳۸۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۶

شماره کتابشناسی ملی : ۳۹۹۶۳۵۱

ص: ۱

اشاره

↔

گوهر قم

زندگی نامه حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام

تألیف:

محمد هادی امینی

ترجمه:

سید مرتضی سیفی

ص: ۳

امینی، محمد هادی

گوهر قم، زندگی نامه حضرت فاطمه معصومه(ع) / تالیف محمد هادی امینی؛ ترجمه سید مرتضی سیفی .ــ قم: زائر، ۱۳۸۴.

۱۵۲ ص . ۹-۳۷-۸۵۶۷-۹۶۴

کتابنامه، ص ۱۴۷-۱۵۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

[کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه و مکانت فرهنگی قم]

۱. معصومه (ع)، فاطمه بنت موسی الکاظم، ۱۷۳-۲۰۱ ق ــ سرگذشتنامه. الف. سیفی، مرتضی، مترجم، ب. عنوان: زندگی نامه حضرت فاطمه معصومه (ع).

۸ الف ۶ م ۲/۵۲ BP

کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم

مجموعه آثار شماره ۳۷

گوهر قم

تألیف: محمدهادی امینی

ترجمه: سید مرتضی سیفی

صفحه آرا: محمدعلی محمدی

ناشر: زائر ــ آستانه مقدّسه قم

لیتوگرافی: بیان ــ قم

چاپخانه: باقری ــ قم

نوبت چاپ: اوّل/ ۱۳۸۴

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

بهاء: ۹۰۰ تومان

شابک: ۹-۳۷-۸۵۶۷-۹۶۴

مرکز پخش: قم، میدان شهداء (چهار راه بیمارستان)

تلفن: ۷۷۴۲۵۱۹ ص.پ. ۳۵۹۷-۳۷۱۸۵

ص: ۴

امام جواد علیه السلام فرمود: هرکس قبر عمّه ام را در قم زیارت کند بهشت الهی ارزانی او باد.

خدای من! تو پناهگاه منی به هنگامی که راه ها با همه وسعت بر من دشوار شوند و فراخنای زمین بر من تنگ گردد.

خدای من! مرا به نیکی فرمان دادی، نافرمانی کردم. مرا از بدیها نهی کردی و من مرتکب منهیات شدم. اکنون نه بهانه ای دارم تا از آن چه رفته معذرت خواهم و نه پشتیبانی تا از او یاری جویم.

خدای من! روزیِ حلالت را بر من بگستران، و عافیت در بدن و دین عطایم فرما، واز وحشتی که دارم در امان دار و مرا از آتش دوزخ رها گردان.

خدای من! مرا با سیاست کیفر نفرما و به عذاب ناگهانی گرفتار نساز و بدی جنّ و انس بدکردار را ازمن دور ساز.

خدای من! از دانش مخزونت مرا یاد ده، و با پرده ستاری خود محفوظم دار، و هستی ام را با حقایق مقربان درگاهت مزیّن فرما و راه و روش اهل گرایش بسویت را به من بیاموز.

گزیده ای از دعای عرفه

ص: ۵

هدیه

این اثر را به پیشگاه مقدس حضرت بقیه الله الأعظم، حجت خدا بر خلق، خاتم اوصیای رسول گرامی اسلام، مهدی منتظر _ أرواحنا له الفداء _ تقدیم می دارم.

یا ابن الحسن! اثر حاضر که بازگو کننده زندگی عمه ات _ کریمه اهل بیت علیهم السلام _ فاطمه، دختر جدّ بزرگوارت امام موسی کاظم علیه السلام است به حضورتان تقدیم می دارم و امیدوارم به خواست الهی مورد قبول حضرت عالی واقع گردد و از این طریق مورد اقبال عموم قرار گرفته، از آن بهره کافی و حظّ وافی برده شود.

محمد هادی امینی

ص: ۶

فهرست

ص: ۷

مقدمه

حضرت امام صادق علیه السلام:

«حرم ما اهل بیت علیهم السلام، شهر قم است. آنجا بانویی از فرزندانم به نام فاطمه دفن می شود، بهشت بر هر که اورا زیارت کند، واجب می گردد»(۱).

قم که به لقب «حرم اهل بیت علیهم السلام» مفتخر گردید، نه تنها به جهت وجود مردمی است که در آن به حسنِ عبادت و توحید عبادی در قیام و رکوع و سجود شناخته شده اند(۲)، و در آرمان شهر اسلامی گرد حضرت مهدی علیه السلام اجتماع کرده و به یاری آن حضرت قیام خواهند نمود، و نه صرفا به جهت وجود بزرگ ترین حوزه علمی و حدیثی و معرفتی شیعه در آن، بلکه این شهر مفتخر است که چونان صدفی زمینی، گوهر آسمانی و ملکوتی فرزند باب الحوائج الی الله را در بر گرفته و مسجد اولیای الهی گردیده است. اگر در گذشته شهر قم محل محدّثان بزرگ و معبد و سجده گاه فاطمه معصومه علیها السلام

۱- ۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۴۶.

۲- ۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۰۶.

بوده، امروزه نیز پرچم دار فرهنگ ناب فقه جعفری علیه السلام و معنویت و عرفان بوده و ضمن تربیت و پرورش یاران امام عصر ارواحنا فداه، زائران حضرتش را با معارف بلند دینی میزبانی می کند. آری، «زیبد اگر خاک قم به عرش کند فخر(۱)».

قم، شهری است که بر ولایت و مودّت اهل بیت علیهم السلام پایه گذاری شده و به همین جهت، پایگاهی برای علویان و شیعیان و دژ تسخیرناپذیری علیه ستمگران بوده است و ائمه علیهم السلام با تعبیراتی خاص و بلند از این شهر یاد کرده اند(۲).

از هنگامی که شهر قم مسکن حضرت ستی، فاطمه معصومه علیها السلام گردید، بُعد فرهنگی و معنوی آن در کنار تحوّلات اجتماعی و سیاسی متحوّل و شکوفا شد، و از چنان موقعیتی برخوردار شد که جناب حسین بن روح رضوان الله علیه، از نوّاب اربعه، تأیید محتوای یک کتاب علمی و فقهی را مشروط به نظر مساعد علمای قم نمود(۳). وجود حوزه غنی و بزرگ شیعه، در این شهر و دفاع علمی از اسلام راستین به وسیله تألیف کتابها، اعزام مبلّغان و زادگاه انقلاب اسلامی بودن و... همه و همه به برکت وجود فرزند رسول خدا، کریمه اهل بیت علیهم السلام در این شهر است.

از آنجا که سال ۱۳۸۳ ه .ش. با یک هزار و دویست و پنجاهمین

ص: ۲

۱- ۱. دیوان امام خمینی، ص ۲۵۷.

۲- ۲. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۷.

۳- ۳. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۴۰.

سالگرد ولادت آن حضرت، و نیز با پایان تجدید طلاکاری گنبد مطهر ــ که در زیبایی کم نظیر و بلکه بی نظیر است ــ مقارن شده، به منظور معرفی بیشتر آن حضرت و تبیین جایگاه ویژه شهر قم در ترویج فرهنگ تشیّع، به دستور تولیت عظمای آستانه مقدّسه، حضرت آیه الله مسعودی دام عزه «کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم» شروع به فعالیت نمود. و در چهار موضوع ذیل:

الف. حضرت معصومه علیها السلام و آستانه مقدسه؛

ب. قم و فرهنگ تشیّع؛

ج. حوزه علمیه قم؛

د. انقلاب اسلامی در قم،

با محوریّت آستانه مقدّسه، دهها جلد کتاب در موضوعات فوق که اکثر آنها جنبه تألیف داشته و برخی دیگر جنبه تراثی دارد و توسط محققان تألیف و تصحیح شده، اهتمام ورزیده است.

آثاری که در محورهای فوق تدوین و نگارش یافته تنها قدم کوچکی است که می تواند نقطه شروعی برای تحقیقات گسترده و عمیقی باشد که سزاوار موضوعات یاد شده است.

کتاب حاضر ترجمه اثر سودمند و مفید مرحوم محمد هادی امینی تحت عنوان «فاطمه بنت الامام موسی الکاظم علیه السلام» است که به بررسی و تحقیق و کاووش در برخی ابعاد وجودی والاترین گوهر قم و صدف وجود پرداخته و جناب حجه الاسلام و المسلمین آقای سید

مرتضی سیفی از عالمان و فرهیختگان بُناب آن را ترجمه و اینک با عنوان «گوهر قم» ضمن مجموعه آثار کنگره عرضه می گردد. در اینجا لازم است که ضمن آرزوی ترفیع مقام حضرت علامه امینی و فرزند ایشان، تشکر و قدردانی خود را از مترجم اثر حاضر اعلام کرده، همچنین از تولیت آستانه حضرت آیه الله مسعودی، معاون محترم اداری مالی آستانه و مدیر عامل انتشارات زائر جناب آقای فقیه میرزایی و مدیریت فرهنگی حجه الاسلام والمسلمین عباسی که تلاش فراوانی در این امر داشته اند، نهایت امتنان و سپاس را داریم.

بر خود لازم می دانم که اذعان و اعتقاد قلبی خود را ابراز دارم که اگر توفیقات خدای متعال و عنایات کریمه اهل بیت علیهم السلام نبود، از برداشتن کوچک ترین قدمی در این راه عاجز و ناتوان بودیم.

و ما توفیقی الا بالله، علیه توکلت و الیه انیب

احمد عاب_دی

دبیر کنگره

ص: ۴

پیش گفتار

خاندان پیامبر و فرزندان علی و فاطمه علیهم السلام در طول زندگی به اندازه ای بار حزن و اندوه و رنج و زحمت و مصیبت و درگیری را بردوش کشیده اند که از آغاز خلقت تاکنون، سابقه ندارد. آنان در خلال این مراحل سخت و طاقت فرسا و اوضاع تیره و تار، صبور، امیدوار، باوقار و طمأنینه بوده و فضل و خشنودی حق را خواستار بودند. آنان رو به صحرا و بیابان گذاشتند و بی هیچ راهنمایی، به راه افتادند و به سختی و مشقت و تنگدستی دچار شدند. شهر و دیار و خانواده را ترک گفته و در هیچ منزلی به طور دائم اسکان نیافتند. نه پناهگاهی بود تا آنان را در برگیرد و نه مکانی که آنان را دور هم جمع کند.

همه این امور به خاطر قساوت حاکمانی بود که بر مسند خلافت اسلامی ــ که از ناحیه پیشینیان آنان از زمان وفات رسول مکرّم اسلام، غصب شده بود ــ تکیه زده بودند و با شدت و خشونت فراوان با آنان برخورد می کردند بدون آن که از شرف و انسانیت بویی برده باشند و از رفتار ناشایست خود شرمسار گردند.

ص: ۵

دودمان پیامبر وطن مادری خود را ترک کردند و از شهر جدشان _ مدینه منوره _ دور افتادند و به صورت گروه های متنوع و مختلف در آمدند و روزگار، آنان را از یکدیگر پراکنده ساخت؛ اما آنان در برابر ظواهر فریبنده مادی تسلیم نشدند و در مقابل بندگان شیاطین سر فرود نیاوردند و مقام و منزلت دنیوی آنان را از راه به در نکرد و خشونت و بدخویی حاکمان و روی آوردن به بیابان های بی آب و علف، هیچ کدام، آنان را از یاد خدا و اقامه نماز و پرداختن زکات باز نداشت.

آن چه گفته شد، فقط به مردان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خلاصه نمی شود؛ بلکه زنان جلیل القدر از ذرّیه طاهره و زنان دانشمند و فاضل از دختران فاطمه زهرا سلام الله علیها نیز _ به دلیل آراسته بودن به فضائل اخلاقی از قبیل صبر و ثبات قدم، شهامت و شجاعت و مردانگی و وقار و مقاومت و ایستادگی در مقابل ستم که خداوند همه آنها را در وجود ایشان به ودیعت گذاشته است _ دارای آن حالات و اوصاف بودند.

چگونه چنین نباشند در صورتی که جدایی از شهر و اهل و عیال و پراکنده شدن خانواده و تحمل رنج و مشقّت به خاطر خدا و رسیدن به خشنودی الهی، بر آنان سهل و آسان می نمود... و بدین خاطر خداوند متعال آن چه را که به احدی نداده، به آنان بخشیده است.

هر شریفی در قبال شرف آنان گردن خم کند و هر متکبری به فرمان ایشان تن در دهد و هر جباری در برابر فضل آنان خضوع کند و هر چیزی در برابر آنان اظهار ذلت و خواری نماید. زمین به نور ایشان تابان و رستگاران به ولایت آنان رستگار گردند. به وسیله ایشان طریق

رضوان پیموده شود و بر هرکس که منکر ولایت ایشان است خشم رحمان باشد. این آیه به همین معنا اشاره دارد:

«ومن یخرج من بیته مهاجراً الی اللّه و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع أجره علی اللّه و کان اللّه غفوراً رحیماً»(۱)

شعر:(۲)

وقتی که به عنوان یک مسلمان کشته می شوم ترسی ندارم که کدامین مکان قتلگاه من خواهد بود. زیرا کشته شدن من در راه خداست و اگر او خواهد به اعضای جسد پراکنده من برکت می دهد.

زنان بزرگوار عترت طاهره و آنان که در دامن ولایت و امامت بزرگ شده اند، همگی به ارزش های والای انسانی آراسته بوده و به عنوان نمونه های برجسته اخلاقی برگزیده شده و به فضیلت و طهارت معروف و مشهور بودند. نکوهش نکوهشگران، آنان را از پیمودن راه خدا باز نمی داشت و هیچ مانع درونی و بیرونی آنان را از پرستش خدا و هدایت مردم و رعایت پرهیزکاری جلوگیری نمی کرد و بدین لحاظ، مسئله ای که آنان را به سوی انحراف و گمراهی و خروج از راه حق بکشاند برای آنان پیش نیامده است.

اهل بیت عصمت و طهارت با وجود آن که با انواع ستم و قساوت و بی رحمی و یورش و دشمنی و دوری ازاهل و دیار واذیت و آزار رو به

۱- ۱. سوره نساء: ۴، آیه ۱۰۰.

۲- ۲. ولست أبالی حین أقتل مسلما علی أی جنب کان فی الله مصرعی و لک فی ذات الاله و ان یشأ یبارک علی أوصال شلو ممزّع

رو بودنـد، ولی در برابر این مسائـل صبر و شـکیبایی پیشه کرده و به رحمت و پاداش الهی امیـد وار بودنـد و مشـغولیتی غیر از تهلیل (لا اله الاّ اللّه)، تکبیر (اللّه اکبر)، ترجیع (انّا لله و انا الیه راجعون) و استغفار (استغفر الله ربی و اتوب الیه) گفتن، نداشتند.

کسانی که همچون مصـیبتی به آنان رسـد گویند: ما از خداییم و به خدا باز می گردیم. بر اینان درود پروردگارشان و رحمت او باد و اینانند که رهیافته اند.(۱)

از میان این زنان بزرگواری که شرح حالشان گذشت، حضرت فاطمه دختر (سبط الشهید) امام حسین علیه السلام است که قبلاً بحث و گفتگو مفصلی در حـدود یکصـد و پنجاه و دو صـفحه دربـاره ایشـان نوشـته و به یـاری خداونـد متعال به زیور چاپ آراسته گردید.

امروز در برابر شـما بحث و گفتگوی جدیدی درباره کریمه اهل بیت جناب فاطمه دختر امام موسی بن جعفر علیها السلام، قرار دارد. بعـد از آن که تـألیف کتـاب اول به پایان رسانـدم و مورد قبول و تعظیم و تکریم خواننـدگان گرامی واقع شـد و به زبان فارسـی ترجمه گردیـد، خیلی از آنهـا درخواست کردنـد تا درباره دختر موسـی بن جعفر علیهما السـلام اثر جدیـدی را تألیف نمـایم؛ زیرا نیاز به این بحث در کتاب های عربی احساس می شود. و از داسـتان زنـدگی آن بانو در کتاب های سـیره و تاریخ مطالب اندکی وجود دارد که آنها برای محقق و پژوهشگر فائده ای در بر ندارد.

۱- ۱. سوره بقره: ۲، آیه ۱۵۷.

علاوه بر این، برای تألیف این اثر دلیل دیگری نیز وجود دارد که در خاتمه این فصل آن را یادآور خواهم شد.

در واقع، تاریخ خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و حتی بانوان و دخترانشان _ علیرغم آن که در طول تاریخ، به دلایل مختلف سیاسی و اوضاع و احوال حاکم که در دو عصر تاریک اموی و عباسی بر آنان گذشته و باعث شده تا اخبارشان گم گشته و یاد و نام آنان فراموش شده و نشانه های شخصیت آنان و خطابه ها و سخنان حکمت آموزشان پراکنده شده؛ به طوری که، هم اینک جز مطالب اندکی که از عدد انگشتان تجاوز نمی کند به دست ما نرسیده است، با وجود همه این مسائل _ شایسته است که مورد بحث و گفت و گو قرار گیرد و آثار متنوعی درباره زندگی آنان تألیف گردد و شرح حالشان و ابعاد اجتماعی و سیاسی و اخلاقی زندگی آنان برای عموم مردم تبیین گردد و مردم به سمت و سوی آنان سوق داده شوند.

حضرت معصومه علیها السلام از خاندان مطهر علوی و از نوادگان صدیقه طاهره می باشد. دختران صدیقه طاهره، همگی زنانی پاکدامن و دانشمند و محدّثه و مهاجر بودند که خداوند آنان را به ملکه خرد و هدایت و ایمان و ثبات و عزم راسخ و ایثار و فداکاری اختصاص داد و عفت و طهارت و انگیزه های قوی، حق، غلبه و کمال را در آنان به ودیعت گذاشت. و آنان از اموری که باعث ذلت و خواری و خوف و سر تسلیم فرو آوردن در برابر دشمن و انحراف از حق می شد، دوری می کردند.

این بانوی محدثه و عابده و دلاور، آن چنان که تاریخ می گوید، دختر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است و از طریق اجداد طیبه اش به علی علیه السلام می رسد. مادرشان کنیز بود و به او «سکن النوبیه» و «نجمه» گفته می شد و برخی «خیزران» و «صقر» و «أروی» نیز گفته اند. کنیه ایشان «امّ البنین» است. وقتی امام رضا علیه السلام به دنیا آمد آن بانو «طاهره» نامیده شد(۱). مادر امام رضا علیه السلام و مادر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام یکی است.

او به تصریح [برخی] مورخان، در سال ۱۸۳ هجری، در مدینه منوره چشم به جهان گشود و از سینه امامت و ولایت شیر خورد.(۲) و در خاندان ایمان و طهارت بزرگ شد و از پدر بزرگوارش ارزش های والای انسانی را به ارث برد؛ به طوری که در عقیده، عبادت، دانش، حکمت، طهارت نفس، عفت، ادب، نسب نبوی و شرف علوی و طهر فاطمی، مثلِ اعلا ـ و نمونه روشن محسوب می شود.

حضرت فاطمه زیر نظر برادرش امام رضا علیه السلام بزرگ شد؛ زیرا از آغاز ولادتش، پدر او به دستور هارون الرشید دستگیر و در طول زندگانی اش روانه زندان شد. بدین جهت، برادرش سرپرستی او و دیگر خواهران و برادرانش را بر عهده گرفت. حتی تمام یتیمان و بی خانمانِ خاندان علی و فرزندان حسن علیهما السلام و آنان که پدرانشان به شمشیر

ص: ۱۰

۱- ۱. «مناقب آل أبی طالب» ج ۴، ص ۳۶۷.

۲- ۲. حضرت معصومه علیها السلام فاطمه دوم (زندگینامه حضرت معصومه) ص ۱۴۰؛ برخی بر این باورند که ولادت آن بانو در ماه ذوالقعده سال ۱۸۳ ه . ق . می باشد.

جور و ستم در قیام ها و جنگ ها در سرزمین های مختلف کشته شده بودند و قبلاً تحت حمایت پدرش امام موسی کاظم علیه السلام قرار داشتند، تحت حمایت و نگهداری او قرار گرفتند.

در روایت آمده که امام ۵۰۰ نفر عائله داشت و مرتب مخارج آنان را پرداخت می نمود. این عمل امام و بر عهده گرفتن هزینه نیازمندان نمونه روشنی از عطا، بخشش، نجابت، انفاق در راه خدا، پاسداری و حمایت از فضیلت، برچیدن رذیلت و از بین بردن فقر و نداری است. این عمل کریمانه امام از جهاد با شمشیر و بذل خون و مال و خانواده در راه خدا کمتر نیست(۱).

به تحقیق، فاطمه معصومه علیها السلام دارای دین استوار و راستین بود و از ما سوی الله بریده و به خداوند پیوسته بود. او در نهایت تقوا و پارسایی و زهد قرار داشت.

چگونه چنین نباشد در حالی که پدرش پیشوایی جلیل القدر و عظیم الشأن و تلاش گری بزرگ و انسانی سخت کوش بود که به بندگی خدا، معروف و بر انجام دادن واجبات الهی، مراقب و به صاحب کرامت بودن، مشهور بود و شب را با قیام و سجود به پایان می برد و روز را با دستگیری از فقیران و روزه سپری می کرد و به دلیل آن که دارای حلم فراوانی بود و از کسانی که به او تعدّی و ظلم می کردند گذشت می کرد، کاظم خوانده می شد و شخص خطاکار را به احسانش مجازات می کرد و با عفو و گذشت با مجرم برخورد می کرد.

۱- ۱. «بطل فخ» ص ۱۳۹.

به خاطر عبادت فراوانی که انجام می داد، عبـد صالـح خوانده می شد و در عراق به باب الحوائج معروف بود؛ چرا که حاجات کسانی که به خدا توسل می جستند به برکت وجود او برآورده می شد، کرامت های حضـرت عقل ها را به حیرت وا می دارد و هر انسانی تصدیق می کند که در پیشگاه خداوند دارای مقام و منزلتی استوار و ابدی است(۱).

دلیل تألیف کتاب

حقیقـتی که گریزی از آن نیست این است که برای تـألیف این اثر حکـایتی است که در این جـا به عنـوان یـک سـند مانـدگار تاریخی ذکر می کنم؛ زیرا ـ علاوه بر دلیلی که برای تألیف اثر حاضر قبلًا در آغاز فصل گفته شد ـ این حکایت عامل اصلی در پیدایش این اثر است.

وطن اصلی خودم، نجف اشرف را در سال ۱۳۹۱ هجری به دلایل سیاسی ـ که بعد از چاپ و نشر کتابم «بطل فخّ» بر من پیش آمد ـ ترک گفتم و در تهران اقامت گزیدم.

شعر:(۲)

«می گویم هرگاه در شهری زمانی بر من گذشت، آن شهر برایم وطنی گردید که به زودی مرا واله و حیران ساخت».

«پس آن شهر مرا خشنود نساخت و من به وطن بودن آن، رضایت ندادم، زیرا روزگار برای ما وطن نیافریده است».

۱- ۱. «مطالب السؤول» ج ۲، ص ۶۱؛ «الصراط السوی» ص ۳۸۸.

۲- ۲ . أقول إذ مرّبی فی بلده زمنا قد صارلی وطنا فیها سأفتتن فما ارتضت بی و لم أرض بها وطنا إذ لم یخلق أوطانا لنا الزمن

بعـد از سـکونت در تهران، همچنـان به همان عادت و روش دیرین ادامه داده و به طور پیوسـته مشـغول بحث و تحقیق و تألیف شدم. گاه و بیگاه به شهر قم می رفتم و برای پابوسی آستانه مقدسه فاطمه معصومه علیها السلامشرفیاب می شدم.

تـا این که به خاطر تحولات سیاسـی که در کشور ایران به وقوع پیوست، عارضه جسـمانی پیـدا کردم و با این که سـفرهای پی درپی به قم می کردم مرا از تشرف به حرم مطهر باز می داشت.

مـدت چهـار سـال به همین منوال گـذشت و از رفتن به زیـارت آن حضـرت خودداری می کردم، تـا آن که به حسب اتفاق به منزل علامه جلیل القـدر جناب محمـد فاضل طباطبایی حائری (از خاندان صاحب ریاض) در شـهر ری (شاه عبدالعظیم حسـنی ره) رفتم و در مجلسـی که به مناسبت وفات مادرشان برپا شده بود حضور پیدا کردم و در کنار یکی از آقایان فضلا ـ که قبلاً او را نمی شـناختم و ملاقـات نکرده بـودم ـ نشسـتم. و ایشـان خطیـب بزرگـوار حـاج سیدحسـین فرزنـد علامـه خطیـب حـاج سیدحسن درفشان خراسانی بود.

بعد از اسـتقرار در مکانی که برای ما اختصاص داشت، سـید حسن [حسـین] گفت: شـما امینی هستی؟ جواب دادم: بله. گفت: آقا جعفر مجتهـدی (یکی از نادرین روزگار و مرد عابـد و زاهدی که به کرامت و تهجد و عبادت و راستی و صداقت معروف است) مایل است با شـما دیـداری داشـته باشـد و مرا امر فرموده که این پیام را به شـما برسانم و اشتیاق فراوان او را برای دیدار شما ابلاغ نمایم.

عرض کردم: ایشان را نمی شناسم و نشانی منزلشان را نمی دانم.

پاسخ داد: ایشان در قم زندگی می کنند و این، نشانی منزلشان است.

مجلس پایان یافت و بعد از چند روز به مقصد قم حرکت کردم و به منزل او رفته و به حضور او شرفیاب شدم. او مرا نمی شناخت و قبلاً مرا ندیده بود. خودم را معرفی کردم و او با جملاتی که گویای لطف و محبّت و کرامت بود به من خوش آمد گفت. بعد فرمود: چرا شما به زیارت فاطمه معصومه علیها السلامنمی روی؟ چگونه خویشتن را از این فیض منع می کنی و جفا می کنی؟

قضایا و مسائلی که مرا آزار می داد با او در میان گذاشتم. عرض کردم: حوائج و خواسته هایی داشتم و مدتی برای آن بانو عرضه کردم اما پاسخی نشنیدم و جوابی نگرفتم؛ لذا زیارت ایشان را ترک کردم و تا به امروز به زیارت ایشان نرفته ام.

فرمود: بانو، ترک زیارت شما را نمی پسندد و تمام خیر، سعادت، رستگاری و حاجت روا شدن در زیارت آن بانو نهفته است و اگر خدا بخواهد به حول و قوه الهی خواسته های تو تحقق می یابد. «و عسی أن تحبوا شیئاً و هو کره لکم...». شاید خیر و صلاح دنیا و آخرت شما در دیر برآورده شدن حاجات شما باشد. آن بانو کریمه اهل بیت اند و شایسته نیست که انسان از زیارتش خودداری کند و به آستانِ او توسل نجوید او را زیارت کن و به رویّه پیشین خود برگرد و زیارت آن بانوی بزرگوار را دوباره از سر بگیر و یک بحث علمی و ادبی به زندگی ایشان اختصاص بده.

از شنیدن سخنانش بهت و حیرت تمام وجودم و مشاعرم را فراگرفت و از ملاقات با او پرسش های درونی من آسودگی یافت. این

مرد چگونه و از کجا به این شکل صحیح می دانست که زیارت حضرت معصومه علیها السلام را ترک کرده ام؟

بعد از آن که با او پیمان بستم که سخنانش را بشنوم و به خواسته اش عمل نمایم از نزد او برخاستم و به زیارت بارگاه ملکوتی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام شرفیاب شدم. از آن چه که رخ داده بود با او سخن گفتم و با او عهد بستم که اگر خداوند توفیق دهد و مرا یاری نماید درباره زندگی ایشان کتابی بنویسم. به تهران برگشتم و چند هفته سپری نشده بود که شروع به نوشتن کتابی کردم که هم اکنون در مقابل شما قرار دارد.

هر انسان شریفی که در این کتاب نظری بیفکند، تمام فضائل و کمالاتی را که فاطمه معصومه علیها السلام از پدر و اجداد طاهرینش به ارث برده، خواهد یافت.

این فضائل و کمالات گویای آن است که ایشان نسبی روشن و شرفی عالی و گوهری والا و کرامت و عزتی آسمانی و طهارتی واقعی دارند که پیوسته از یک نسل طیّب و پاکیزه به نسل مطهر و پاکیزه دیگری انتقال یافته و از سینه ایمان و رسالت و امامت شیر خورده به طوری که هیچ شرافتی و نسبی و خاندانی با او برابری نمی کند. و خداوند متعال این خاندان را از هر گونه لغزش ها و آلودگی ها مصون داشته و از فتنه ها حفظ نموده و پاک و مطهر فرمود.

در خاتمه، از خداوند متعال می خواهم مطالب این کتاب را برای خوانندگان مفید و سودمند قرار دهد و آن را زمینه ای برای تألیف بهتر و برتر قرار دهد و به لطف و کرمش آن را بپذیرد و مرا به آن چه که در آن

خیر و راستی و خشنودیش هست موفق بدارد و سرانجام همگان را به خیر و نیکی ختم نماید.

«ربّنا علیک توکّلنا و إلیک أنبنا وإلیک المصیر»

شکر پیوسته و دعای وافر من نثار کسانی باد که در این تلاش یاری ام نموده اند و با احساسات، عواطف گرم، بزرگواری با نشاطی سرشار از ایمان مورد لطف قرار دادند. از خدای بزرگ می خواهم آنان را در سایه حمایت و حراست خود قرار دهد و خطاهای ما را اصلاح نماید و به پیمودن طریق حق، خیر، دوستی و راستی، موفق دارد و ما را نصرت و یاری فرماید، که او بهترین سرور و صاحب توفیق است.

بارخدایا! مرا به حیات و ممات محمد و آل محمد زنده کن و بمیران، جان مرا بر آیین آنان بگیر و در زمره آنان محشور فرما و لحظه ای در دنیا و آخرت میان من و آنان جدایی نینداز.

تهران ـ ایران ۱۳۶۳ شمسی / ۱۴۰۵ قمری.

محمدهادی امینی

عفی الله عنه و عن والدیه

ص: ۱۶

در مورد تعـداد دختران گرامی امـام موسـی بن جعفر علیهمـا السـلام از جهت مـادران، در سـخنان مورخان اختلافات متعـدد و نظرات متقابـل و اقـوال گونـاگون وجود دارد. این اختلاـف در دخـتران حضـرت خلاـصه نمی شود، بلکه در تمـام فرزنـدان و نوادگـان ائمه معصومین علیهم السـلام به صورت کلی جریان دارد؛ به طوری که نسـبت به فرزنـدان یک امام در میان مورخان اتفـاق نظر پیـدا نمی شود تـا چه رسـد به همه ائمه علیهم السـلام؛ از همه جوانب. این اختلاـف نظر از دو عامل نشأت می گیرد ومن از روزگاران قدیم در خلال بحث های تاریخی به آن دو عامل دست یافتم:

۱. مخفی بودن ذریه طاهره به جهت ترسـی که از خشم و غضب دشـمنان اموی و عباسـی داشتند و بدین خاطر از انظار عمومی دوری می جسـتند و در محافل و مجالس عمومی حضور پیـدا نمی کردند. آنان کسانی بودند که انتظار روزی را می کشـیدند که حوادث تلخ بر آنـان پیش آیـد و به آنان هجوم برده تا آسـیب و زیان جـدی برساننـد و آنان را دسـتگیر و در زنـدان های تاریک و دربند، نگهدارند.

علاوه بر این، آنان از حریّت و حرمتی که یک فرد در جامعه از آن

برخوردار است محروم بودند. آنان از آغاز ولادت و ایام کودکی، از طرف قدرت حاکمه وقت، مطرود و متروک و مهجور می شدند تا در یک سرزمینی ماندگار نشوند و هیچ خانه ای آنان را به دور هم جمع نکند.

شعر:(۱)

«خداوند چهره روزگار را خندان نکند گرچه بخندد در حالی که خاندان پیامبر مظلوم واقع شده و مقهور گشتند».

«به نحوی مطرود گردیده و از خانه خود رانده شده اند که گویا جرم غیر قابل بخشش مرتکب شده اند».

این امر باعث شد تا ذریه طاهره، وطن مقدس (مدینه) و شهر جدّشان را ترک گویند و با ترس از آن خارج شوند و در صحراها و بیابان ها به راه افتند و به سرزمین های مجاور و شهرهای دوری که دارای جنگل های انبوه و کوه ها و غارهای فراوان بود، روی بیاورند.

برخی از آنان در شهری استقرار پیدا می کرد و برای مدت طولانی با ورع، تقوی، زهد، عبادت معرفت و دعوت به سوی خدا زندگی می نمودند تا وقتی که اجلش فرا می رسید، بعد شناخته و مشهور می گشت. برخی دیگر، اوضاع و احوال زمان و دوری از اهل و عیال بر آنان فشار می آورد و راه های گریز بر آنان تنگ می شد و بدون زاد و توشه رو به صحرا می گذاشتند و اخبارشان از همه پنهان می ماند و مرگ به سراغشان می آمد و به آن چه که انسان و تاریخ از آن بی خبر است،

۱- ۱. لا أضحك الله سن الدهر، إن ضحكت و آل احمد مظلومون قد قهروا مشردون نفوا عن عقر دارهم كأنّهم قد جنوا ما ليس يغتفر

روی می آوردند؛ به طوری که نه کسی بر حالشان واقف شد و نه تا امروز خبرشان به کسی رسیده است تا آن روزی که خداوند وارث زمین و ساکنان آن گردد.

۲. عدم تلاش و جستجوی مورخان و ناقلان اخبار و حوادث؛ زیرا آن گونه که شاید و باید به تحقیق و بررسی سرگذشت فرزندان ائمه اطهار علیهم السلامولو به اختصار نپرداخته و توجه و عنایت لازم بدان نداشته اند. این مسئله به جهت ترس از قدرت ستمگر حاکم بود که این خود، عامل مؤثر در سرکوبی روحیات و شکستن عواطف و کشتن انسان ها و شکستن قلم و تحریف تاریخ و نابودی حریّت و آزادی و ارزش های والای انسانی و اخلاقی به شمار می رود.

ترس از حاکمان جور و ستم در همه زمان ها و دوران ها عامل مؤثری در کشاندن گروه ها به سوی دلهره و اضطراب فکری و اجتماعی برای نابود ساختن روح و روان و از بین بردن نیرو و توان و پنهان ساختن راه رشد و صواب و بالاخره سوق دادن امت اسلامی به طرف فنا و نیستی به حساب می آید.

یا به جهت روی گردان بودن مورخان از محبت و دوستی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و میل و رغبت نداشتن به تحقیق و بررسی سرگذشت اولاد ائمه اطهار علیهم السلام. این سخنی است که تاریخ آن را تأیید و اثبات می کند؛ زیرا مورخان و ناقلان اخبار و حوادث در قرون اولیه اسلام آن چه را که باعث خشنودی خلیفه، امیر، حاکم، محافظ و والی می شد ثبت و ضبط می کردند ولو این که آن سخن مستلزم جعل و تحریف و دروغ پردازی و افتراء حق و واقع می بود.

ص: ۱۹

بـدین جهت، جمع زیـادی از صـحابه و ناقلاـن حـدیث و اخبـار به دلیل سـعی و تلاش فراوانی که در تحریف حقایق و وقایع و خـارج کردن حقـایق از صورت اصـلی و شـکل واقعی نشـان دادنـد، به مقامـات و منـازل بزرگی در حکومت رسـیدند. «دکـتر کیالی» در این باره چنین می گوید:

«همانـا تاریـخ اسـلام، تاریـخ عرب است و عرب در بحث و گفت و گـوی تـاریخی علمی ـ که بـدون غرض و هوی باشـد ـ کوتاهی کرده انـد. اکثر کسانی که در عصـر اموی و عباسـی به نگارش تاریـخ اسـلام پرداخته انـد از مسـیر حق کناره گرفته و تحت تأثیر عواطف قرار داشـته اند. بر این اساس، متأخرانی که اهل نقد و بررسـی بودند، نتوانستند وقایع و حقایقی را که روی داده به طور صـحیح و کامل اسـتخراج کننـد و به یک دیگر ارتباط دهند و علل و اسـباب را روشن نمایند؛ در صورتی که این مسئله از مهم ترین مقاصد تاریخ به شمار می رود.

جهـان اسـلامی که همیشه به چنین مبـاحث نیاز مهمی دارد، برای آن مهم است که دگرگونی حکومت قبل از اسـلام و بعـد از اسلام را بداند و نیز علل وقایعی که با قضیه خلافت و خلفا همراهی کردند و آن چه که در زمان آنان به وقوع پیوست را بداند و برای عالم اسـلام این مسـئله مهم است که بداند چرا دولت های اسـلامی متعدد و متفرق گردیدند و چه جنگ ها و خدماتی در زمان دولت های اسـلامی انجام شـد و چگونه این دولت ها منقرض شدنـد و دولت های دیگری جای آنها را گرفتنـد و چه خدماتی به تمدن اسلامی و به کسانی که پایه های آن را بنیاد نهادند ارائه دادند؟

نیز برای جهان اسلام مهم است که بداند چه عواملی باعث تسریع در فتوحات و گسترش آن و ترویج اسلام به دست امت ها و قبائل ـ

علی رغم اختلاف مـذاهبشان ـ گردیـد و بعد از وفات رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم ، چگونه اختلاف پیدا شد و بنی هاشم از حقشان دور نگهداشته شدند؟

علل و عوامل انحطاط مسـلمانان و این که به این حـد تنزّل کرده اند چیست؟ راه هایی که به وحدت کلمه مسـلمانان و حرکت های دینی و سیاسی و اقتصادی و ادبی و علمی در جهان اسلام می شود کدام است؟

آیا امکان دارد با مراجعه به کتب تاریخی قدیم و اعتماد بر آنها، گذشـته را جبران کرد؟ یا آن که باید به بحث و گفت وگو و عمل روی آورد و با نهایت جدیت و نزاکت، به حقیقت یابی و شناخت واقعیت پرداخت، تا بتوان به علل و عوامل مسأله دست پیـدا کرد و آنهـا را اسـتخراج نمود و آن چه را که برای آمـادگی نسـل جدیـد ـ جهت فراگیری بنیـان های علمی و حرکت و پیروی از الگوهـای والاـیی که برای مـا نمونه معرفی شـد و روش و تعالیم او و تعالیم کسانی که از سـیره او پیروی کردنـد و به آیین او عمل نمودند و به نور او روشـنایی گرفتند و چراغ های شـریعت و دلیل حق و کعبه زندگی خجسته و نمونه زهد و تقوا بودند ـ لازم است بیان نمود(۱).

در حقیقت، تاریخ یا تاریخ نگاران درباره ذریه طاهره به طور کلی انصاف و عدالت را رعایت نکرده اند.لذا درباره تاریخ ائمه معصومین علیهم السـلام و فرزنـدان و نوادگان ایشان اختلاف و نظرات مختلف پیـدا شده است. برای نمونه در این جا به برخی از نصوص و متون اصلی اشاره می شود.

ابوالحسن علی بن عیسی اربلی گفته است:

۱- ۱. «الغدیر» ج ۴، مقدمه، ص ألف.

ابوالحسن (موسی بن جعفر علیه السلام) دارای ۳۷ فرزند پسر و دختر بود(۱).

ابو محمد عبدالله بن احمد بن خشّاب بغدادی (متوفای ۵۶۷ ه . ق .) می گوید: امام هفتم از مادران متعدد صاحب ۲۰ فرزند پسر و ۱۸ فرزند دختر بود(۲).

سبط ابن الجوزی (متوفای ۶۵۴ ه . ق .) می گوید: مورخان گفته اند: امام هفتم ۲۰ پسر و ۲۰ دختر داشت(۳).

کمال الدین محمد بن طلحه عدوی شافعی (متوفای ۶۵۲ ه . ق .) آورده است: درباره اولاد آن حضرت گفته شد: ۲۰ پسر و ۱۸ دختر داشت(۴).

ابوجعفر رشید الدین محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی، بغدادی (متوفای ۵۸۸ ه . ق .) می گوید: حضرت ۳۰ فرزند داشت. برخی گفته اند ۳۷ فرزند داشت؛ ۱۸ پسر و ۱۹ دختر؛ از زنان متعدد(۵).

امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی ــ از بزرگان قرن ششم هجری ــ چنین آورده است: فصل ششم در بیان اولاد آن حضرت: ایشان دارای ۳۷ فرزند پسر و دختر بودند(۶).

نسب شناس معروف، سید جمال الدین احمد بن علی حسنی

۱- ۱. «کشف الغمه» ج ۲، ص ۲۳۶؛ «الارشاد» ج ۲، ص ۲۴۴؛ «الصراط السوی» ص ۳۸۹ ؛ مخطوط.

۲- ۲. «کشف الغمه» ج ۲، ص ۲۳۷.

۳- ۳. «تذکره الخواص» ص ۳۵۱.

۴- ۴. «مطالب السؤول» ج ۲، ص ۶۵.

۵- ۵. «مناقب آل أبی طالب» ج ۴، ص ۳۲۴.

۶- ۶. «اعلام الوری بأعلام الهدی» ص ۳۱۲.

(متوفای ۸۲۸ ه . ق .) گوید: امام موسی کاظم علیه السلام ۶۰ اولاد داشت: ۳۷ دختر و ۲۳ پسر. از این تعداد ۵ نفر درگذشتند و در این باره اختلافی وجود ندارد(۱).

آن چه گفته شد بخشی از اختلاف نظراتی است که نقطه پایان ندارد، و این همان چیزی است که مرا واداشت تا در این فصل اسامی دختران امام موسی کاظم علیه السلام را به صورتی نیکو بیان نمایم و برای هرکدام از آنان فصلی جداگانه اختصاص دهم و منابعی را که این اسامی در آن جا ذکر شده معرفی نمایم.

قصد دارم هر بانویی که اسمش در منابع آمده، به ذکر آن منبع بسنده کنم بدون آن که اشاره ای به شرح حال او داشته باشم؛ مگر برخی بانوان مشهوری که از جمله آنها حضرت فاطمه معصومه علیها السلاماست که این اثر به خاطر او تهیه و تنظیم شده است ــ و شما به زودی در صفحات آینده این مطلب را خواهید یافت و آن ثمره بحث و تتبع مداوم و پیوسته و در عین حال، ناچیز ماست که به حول و قوه الهی انجام گرفته است.

از سوی دیگر، تذکره نویسان و کسانی که شرح حال بزرگان را می نویسند بر این نکته اتفاق نظر دارند که تمامی فرزندان امام موسی کاظم علیه السلامصاحب فضائل نفسانی و کمالات معنوی و مراتب عالی بودند. و در فرهنگ های شرح حال، تاریخچه زندگانی آنان آمده است و این که اهل وضو و نماز و عبادت و تقوا بودند و برای هر یک از آنان فضیلت و منقبت مشهوری است(۲).

۱- ۱. «عمده الطالب» ص ۱۹۶؛ «الصراط السوی» ص ۳۹۰؛ مخطوط.

۲- ۲. «الإرشاد» ج ۲، ص ۲۴۶؛ «کشف الغمه» ج۲، ص ۲۳۷.

در حدیثی آمده است: برای هریک از فرزندان ابوالحسن موسی کاظم علیه السلامعمل نیک و ستوده مشهوری است(۱).

اسامی دختران آن امام به ترتیب حروف الفبا از این قرار است:

۱. «أمّ أبیها»

این بانو در تاریخ به این نام شناخته شد و زن صالح، عابد، اهل عقل، خرد، اندیشه و کمال بوده است. ابن اثیر در ذکر حوادث سال ۲۳۱ ه . ق . چنین می نویسد: در این سال امّ ابیها دختر موسی بن جعفر و خواهر علی بن موسی الرضا علیه السلام چشم از جهان فروبست(۲).

۲. «أمّ جعفر»

کتاب های معجم و تذکره تصریح دارند که او از دختران امام موسی بن جعفر علیهما السلام است(۳).

۳. «أمّ سَلَمه»

۱- ۱. «الفصول المهمه» ج ۲، ص ۹۶۲.

۲- ۲. «الکامل فی التاریخ» ج ۷، ص ۲۶؛ «ریاحین الشریعه» ج ۳، ص ۳۵۶؛ «أعیان الشیعه» ج ۲، ص ۵؛ «مناقب آل أبی طالب» ج ۴، ص ۳۲۴؛ «البدایه و النهایه» ج ۱۰، ص ۳۰۷؛ «ریحانه الأدب» ج ۸، ص ۲۸۶؛ «تحفه العالم» ج۲، ص ۲۳؛ «تاج الموالید» ص ۱۲۴؛ «المستجاد من کتاب الإرشاد» ص ۴۹۰؛ «الأنوار النعمانیه» ج ۱، ص۳۸۰؛ «تاریخ قم» ص ۱۹۹.

۳- ۳. «مناقب آل أبی طالب» ج ۴، ص ۳۲۴؛ «هامش عمده الطالب» ص ۱۹۷؛ «کشف الغمه» ج ۲، ص ۲۳۶؛ «الإرشاد» ج ۲، ص ۲۴۴؛ «إعلام الوری» ص ۳۱۲؛ «الفصول المهمّه» ج ۲، ص ۹۶۱؛ «أعیان الشیعه» ج ۲، ص ۵؛ «تحفه العالم» ج ۲، ص ۲۳؛ «تاج المواليد» ص ۱۲۴؛ «المتسجاد من کتاب الارشاد» ص ۴۹۰؛ «الصراط السوی» ص ۳۸۹، «الأنوار النعمانیه» ج۱، ص ۳۸۰.

از دختران امام کاظم علیه السلام است(۱).

۴. «أمّ عبداللّه»

اسم این بانو در ضمن دختران امام آمده است(۲).

۵. «أمّ فروه»(۳)

۶. «أمّ قاسم»(۴)

۷. «أمّ کلثوم کبری»(۵)(۶)

ص: ۲۵

۱- ۱. «الإرشاد» ج ۲، ص ۲۴۴؛ «هامش عمده الطالب» ص ۱۹۷؛ «کشف الغمه»، ج ۲، ص ۲۳۶ ؛ «مناقب آل أبی طالب» ج ۴، ص ۳۲۴؛ «إعلام الوری» ص ۳۱۲؛ «الفصول المهمه» ج ۲، ص ۹۶۱؛ «أعیان الشیعه»، ج ۲، ص ۵؛ «تحفه العالم» ج ۲، ص ۲۳؛ «تاریخ الأئمه» ص ۲۰؛ «تاج الموالید» ص ۱۲۴؛ «المستجاد من کتاب الإرشاد» ص ۴۹۱؛ «الصراط السوی» ص ۳۸۹؛ «الانوار النعمانیه»، ج ۱، ص ۳۸۰.

۲- ۲. «مناقب آل أبی طالب» ج ۴، ص ۳۲۴. * _ «مناقب آل أبی طالب»؛ «الأنوار النغمانیه» _: أمّ عبدالله؛ «هامش عمده الطالب» ص ۱۹۶؛ «کشف الغمه» ج ۲، ص ۲۳۸؛ «تذکره الخواص» ص ۳۵۱؛ «مطالب السؤول» ج ۲، ص ۶۵؛ «تاریخ الأئمه» ص ۲۰؛ «الانوار النعمانیه» ج ۱؛ ص ۳۸۰، * _ «مناقب آل أبی طالب»؛ «الأنوار النغمانیه» _: أمّ عبدالله.

۳- ۳. «هامش عمده الطالب» ص ۱۹۷؛ «مناقب آل أبی طالب» ج ۲، ص ۳۲۴؛ «تذکره الخواص» ص ۳۵۱؛ «مطالب السؤول» ج ۲، ص ۶۵؛ «تاریخ الأئمه» ص ۲۰؛ «الأنوار النعمانیه» ج ۱، ص ۳۸۰ * _ «الأنوار النعمانیه» _: أم فروه؛ «تاریخ قم»، ص۱۹۹.

۴- ۴. «مناقب آل أبی طالب» ج ۴، ص ۳۲۴؛ «هامش عمده الطالب» ص ۱۹۷؛ «تذکره الخواص» ص ۳۵۱؛ «مطالب السؤول» ج ۲، ص ۶۵؛ «تاریخ الأئمه» ص ۲۰؛ «الأنوار النعمانیه» ج ۱، ص ۳۸۰ ** _ «الأنوار النعمانیه» _ أمّ قاسم؛ «تاریخ قم» ص۱۹۹.

۵- ۵. «هامش عمده الطالب» ص ۱۹۷؛ «کشف الغمه» ج ۲، ص ۲۳۶؛ «الإرشاد» ج ۲، ص ۲۴۴؛ «مناقب آل أبی طالب» ج ۴، ص ۳۲۴؛ «إعلام الوری» ص ۳۱۲؛ «الفصول المهمه»، ج ۲، ص ۹۶۱؛ «تذکره الخواص» ص ۳۵۱؛ «مطالب السؤول»، ج ۲، ص ۶۵؛ «أعیان الشیعه»، ج ۲، ص ۵؛ «تاریخ الأئمه» ص ۲۰؛ «تاج الموالید» ص ۱۲۴؛ «المستجاد من کتاب الإرشاد» ص ۴۹۱؛ «الصراط السوی»، ص ۳۸۹؛ «الانوار النعمانیه ج ۱، ص ۳۸۰؛ «تاریخ قم» ص ۱۹۹.

۶- ۶. در منابع ذکر شده کلمه «کبری» نیامده است.

۸. «أمّ کلثوم وسطی»(۱)

۹. «أمّ کلثوم صغری»

تنها کسی که از این بانو اسم برده، ابن عنبه است(۲).

۱۰. «آمنه»

این بانو اهل عبادت و صلاح و زهد و تقوا و از طبقه بزرگان بود. خادم منزلش نقل می کند که در شب صدای قرائت قرآن را از او می شنید. در قبرستان کوچکی در مصر مقبره ای به اسم او معروف است که به این بانو نسبت داده می شود.

خدمتکار خانه اش چنین حکایت می کند که روزی مردی بیست رطل روغن آورد و مرا قسم داد که آن را در یک شب بسوزانم. خادم آن را در چراغ های فتیله سوز ریخت اما چیزی از روغن آتش نگرفت، خادم از این مسئله تعجب کرد.

شب هنگام آن بانو را در خواب دید که به او می گوید: روغن آن مرد را به وی برگردان و از او بپرس که آن را از کجا به دست آورده است؛ زیرا ما فقط مال و دارایی حلال و پاکیزه را قبول می کنیم.

وقتی صبح شد خادم نزد آن مرد رفت و گفت: روغنت را بگیر. آن مرد گفت: به چه دلیل؟ خادم گفت: چیزی از آن نسوخت و من در خواب بانو را دیدم که گفت: ما فقط مال پاکیزه را می پذیریم.

آن مرد گفت: آن بانو راست گفته است؛ چون من مأمور اخذ مالیاتم.

۱- ۱. «هامش عمده الطالب» ص ۱۹۷؛ «مطالب السؤول» ج ۲، ص ۶۵.

۲- ۲. «هامش عمده الطالب» ص ۱۹۷.

خادم گفت: صبر کن، روغن را بگیر(۱).

۱۱. «أسماء»(۲)

۱۲. «أسماء کبری»(۳)

۱۳. «أمامه»(۴)

۱۴. «أمینه کبری»(۵)

۱۵. «أمینه صغری»(۶)

---

۱ - ۱. «هـامش عمـده الطالب» ص ۱۹۷؛ «کشـف الغمه» ج ۲، ص ۲۳۶؛ «الإرشـاد»، ج ۲، ص ۲۴۴؛ «نور الأبصـار» ص ۱۹۸*؛ «إعلام الـوری» ص ۳۱۲؛ «الفصـول المهمـه» ج ۲، ص ۹۶۱؛ «تـاج المواليـد» ص ۱۲۴؛ «تـذکره الخـواص» ص ۳۵۱؛ «مطالب السؤول» ج ۲، ص ۶۵؛ «أعلام النساء» ج ۱، ص ۹؛ «معجم البلـدان» ج ۵، ص ۱۴۲؛ «اعیان الشـیعه» ج ۲، ص ۵؛ «تحفه العالم» ج۲، ص ۲۳؛ «تاریخ الأئمه» ص ۲۰؛ «المستجاد من کتاب الإرشاد» ص ۴۹۱؛ «الصراط السوی» ص ۳۸۹؛ «الأنوار النعمانیه» ج ۱، ص ۳۸۰؛ «تاریخ قم» ص ۱۹۹. *. نور الابصار_: آمنه. **. بعضی از نسخ _:أم ابیها. ***. الأنوار النعمانیه _: أسماء.

۲ - ۲. «الفصـول المهمه» ج ۲، ص ۹۶۱ **؛ «هامش عمـده الطالب» ص ۱۹۷؛ «منـاقب آل أبی طالب» ج ۴؛ ص ۳۲۴؛ «تذکره الخواص» ص ۳۵۱؛ «مطالب السؤول» ج ۲، ص ۶۵؛ «تاریخ الأئمه» ص ۲۰؛ «الأنوار النعمانیه» ج ۱؛ ص ۳۸۰ ***؛ «تاریخ قم» ص ۱۹۹. *. نور الابصار _: آمنه. **. بعضی از نسخ _: أم ابیها ***الانوار النعمانیه _: أسماء.

۳- ۳. «هامش عمده الطالب» ص ۱۹۷؛ «تذکره الخواص» ص ۳۵۱*.

۴- ۴. «هامش عمده الطالب» ص ۱۹۶؛ «مناقب آل أبی طالب» ج ۴، ص ۳۲۴؛ «تذکره الخواص» ص ۳۵۱؛ «مطالب السؤول» ج ۲، ص ۶۵؛ «نورالأبصـار» ص ۱۶۳. **** _ نور الأبصـار _: أمـامه؛ «ریاحین الشـریعه» ج ۳، ص ۳۵۳؛«تاریـخ الأئمه» ص ۲۰؛ «الأنوار النعمانیه» ج ۱، ص ۳۸۰. * _ «الأنوار النعمانیه» _: أمامه؛ «تاریخ قم» ص ۱۹۹.

۵- ۵. «هامش عمده الطالب» ص ۱۹۷.

۶- ۶. «هامش عمده الطالب»، ص ۱۹۷.

۱۶. «بُرَیهه»(۱)

در مناقب «نزیهه» آمده است(۲).

۱۷. بی بی هیبت

قبر این خانم در شهر «بادکوبه» قرار دارد. گفته می شود: چهار فرزند از فرزندان امام کاظم علیه السلام از یک مادر هستند. امام رضا، فاطمه معصومه علیهما السلام، بی بی هیبت و حسن معروف به سید جلال الدین اشرف(۳).

۱۸. «حَسنه»(۴)

۱۹. «حکیمه»

وی بانویی فاضل و بزرگوار، کوهی از عبادت، شرف، درست کاری است؛ او شاهد ولادت امام نهم حضرت جواد علیه السلام بود و عمر طولانی داشت. تاریخ از شرح زندگانی او و فرزندانش چیزی برای ما بازگو نکرد. گویا ایشان صاحب نفوذ و درایت بودند و نزد عترت طاهره و بانوان اهل بیت جایگاه خاصی داشتند و رأی و نظرشان مُطاع

۱- ۱. «هامش عمده الطالب» ص ۱۹۷؛ «کشف الغمه» ج ۲، ص ۲۳۶؛ «الإرشاد» ج ۲، ص ۲۴۴؛ «إعلام الوری» ص ۳۱۲؛ «أعیان الشیعه» ج ۲، ص ۵؛ «تحفه العالم» ج ۲، ص ۲۳؛ «تاج المواليد» ص ۱۲۴؛ «المستجاد من کتاب الإرشاد» ص ۴۹۱؛ «الصراط السوی» ص ۳۸۹؛ «الأنوار النعمانیه» ج ۱، ص ۳۸۰.

۲- ۲. «مناقب آل أبی طالب» ج ۴، ص ۳۲۴.

۳- ۳. «از آستارا تا اِستارباد» ج ۲، ص ۱۸۰.

۴ - ۴. «هامش عمده الطالب» ص ۱۹۷؛ «کشف الغمه» ج ۲، ص ۲۳۶؛ «الإرشاد» ج ۲، ص ۲۴۴؛ «إعلام الوری» ص ۳۱۲؛ «الفصول المهمه» ج ۲، ص ۹۶۱؛ «أعیان الشیعه» ج ۲، ص ۵؛ «تحفه العالم» ج ۲، ص ۲۳؛ «تاج المواليد» ص ۱۲۴؛ «المستجاد من کتاب الإرشاد» ص ۴۹۱؛ «الصراط السوی» ص ۳۸۹؛ «الأنوار النعمانیه» ج ۱؛ ص ۳۸۰.

بوده است.

این بانو گوید: وقتی زمان زایمان «خیزران»، مادر ابی جعفر جواد علیه السلام، فرا رسید، امام رضا علیه السلام مرا خواست و گفت: ناظر ولادت باش و همراه او و قابله داخل اتاق شوید. برای ما چراغی فراهم کرد و درِ اتاق را به روی ما بست. وقتی درد زایمان آن بانو شروع شد، چراغ خاموش شد. در جلوی او طشتی قرار داشت. من از خاموش شدن چراغ ناراحت شدم. در حالی که ما در این وضعیت بودیم ابوجعفر[جواد] علیه السلام در طشت نمایان شد. و در آن هنگام بر روی حضرت چیز نازکی به شکل لباس بود که از آن نور می درخشید؛ و اتاق را روشن ساخت و ما او را دیدیم و من او را گرفتم و در اتاقم قرار دادم و این پوشش را از حضرت کنار گذاشتم.

امام رضا علیه السلام آمد و در را گشود، در حالی که ما از انجام کار فارغ شده بودیم. سپس نوزاد را برداشت و در گهواره گذاشت. و فرمود: ای حکیمه! ملازم گهواره نوزاد باش.

این بانو می گوید: وقتی روز سوم فرا رسید، این نوزاد چشمش را به طرف آسمان دوخت و گفت: شهادت می دهم که هیچ معبودی جز الله نیست و شهادت می دهم محمد صلی الله علیه و آله وسلم رسول خدا است.

با وحشت برخاستم و به نزد اباالحسن علیه السلام رفتم و به او عرض کردم: چیز عجیبی از این طفل شنیدم، فرمود: چه چیزی؟ آن چه را که واقع شده بود به ایشان خبر دادم. امام فرمود: حکیمه، چیز زیادی از عجایب او ندیدی (آن چه دیده ای خیلی اندک است).

در کوههای راه بهبهان مزاری منسوب به این بانوست و شیعیانی که

از این جاده رفت و آمد می کنند زیارتش می کنند(۱).

در کتاب «تحفه العالم» چنین آمده است: حکیمه با «کاف» صحیح است و اما حلیمه با «لام» از تغییر و تصحیف عوام است(۲).

۲۰. «حلیمه»

خیلی از مورخان از او یاد کرده اند و از دختران امام موسی کاظم علیه السلام است(۳).

۲۱. «خدیجه کبری»

فقط ابن عنبه از این بانو نام برده است(۴).

۲۲. «رقیه»(۵)

ص: ۳۰

۱- ۱. «هامش عمده الطالب» ص ۱۹۷*؛ «کشف الغمه» ج ۲، ص ۲۳۶؛ «مناقب آل أبی طالب» ج ۴، ص۳۲۴؛ «الإرشاد» ج ۲، ص ۲۴۴؛ «إعلام الوری» ص ۳۱۲؛ «الفصول المهمه» ج ۲، ص ۹۶۱؛ «تذکره الخواص» ص۳۵۱؛ «مطالب السؤول» ج ۲، ص ۶۵؛ «ریاحین الشریعه» ج ۴، ص ۱۴۹؛ «أعیان الشیعه» ج ۲، ص ۵؛ «سفینه البحار» ج۲، ص ۳۰۶؛ «تاریخ الأئمه» ص ۲۰؛ «تاج المواليد» ص ۱۲۴؛ «المستجاد من کتاب الإرشاد» ص۴۹۰؛ «الأنوار النعمانیه» ج۱، ص ۳۸۰؛ «تاریخ قم» ص ۱۹۹. * «هامش عمده الطالب» _ : حکیمه.

۲- ۲. «تحفه العالم» ج ۲، ص ۲۳.

۳- ۳. هامش عمده الطالب» ص ۱۹۷؛ **. نام «حلیمه» فقط در «هامش عمده الطالب» آمده است و در هیچ یک از این منابع نیامده است. «کشف الغمه» ج۲، ص ۲۳۶؛ «الإرشاد» ج۲، ص۲۴۴؛ «مناقب آل أبی طالب» ج۴، ص ۳۲۴؛ «إعلام الوری» ص ۳۱۲؛ «الفصول المهمه» ج۲، ص ۹۶۱؛ «تذکره الخواص» ص۳۵۱؛ «مطالب السؤول» ج۲، ص ۶۵؛ «أعیان الشیعه» ج۲، ص۵؛ «تاج المواليد» ص ۱۲۴؛ «تحفه العالم» ج۲، ص ۲۳؛ «تاریخ الأئمه» ص۲۰؛ «المستجاد من کتاب الإرشاد» ص۴۹۰؛ «الصراط السوی» ص۳۸۹؛ «الأنوار النعمانیه» ج۱، ص ۳۸۰.

۴- ۴. «هامش عمده الطالب» ص ۱۹۷.

۵- ۵. «کشف الغمه» ج۲، ص ۲۳۶؛ «الإرشاد» ج۲، ص ۲۴۴؛ «هامش عمده الطالب» ص۱۹۷؛ «تاج المواليد» ص۱۲۴؛ «إعلام الوری» ص۳۱۲؛ «الفصول المهمه» ج۲، ص ۹۶۱؛ «المستجاد من کتاب الإرشاد» ص۴۹۱؛ «أعیان الشیعه» ج۲، ص۵؛ «تحفه العالم» ج۲، ص ۲۳؛ «الصراط السوی» ص۳۸۹؛ «الأنوار النعمانیه» ج۱، ص ۳۸۰.

۲۳. «رقیه صغری»(۱)

در کتاب «ارشاد» روایتی از هاشـمیه، کنیز رقیه دختر امام موسـی کاظم علیه السـلامآمده است. این بانو چنین می گویـد: محمد بن موسـی اهل وضو و نماز بود و تمام شب را وضو می گرفت و نماز می خوانـد و صدای ریزش آب شـنیده می شد و دوباره شب را به نماز می ایستاد، سپس ساعتی از شب را آرام می گرفت و به خواب می رفت و دوباره بر می خاست و صدای ریزش آب وضو شنیده می شد، سپس نماز می گذارد و دائما بر این حال بود تا آن که صبح می شد. او را ندیدم مگر آن که این آیه را زمزمه می کرد: «کانوا قلیلاً من اللیل ما یهجعون»(۲).

۲۴. «رمله»(۳)

۲۵. «زینب»

در کتاب «تذکره الخواص» و «مطالب السؤول» به نام زینب صغری آمده است(۴).

در شهر اصفهان مرقدی است که به زینبیّه معروف است. مشهور آن

---

۱ - ۱. «کشـف الغمه» ج۲، ص۲۳۶؛ «الإرشاد» ج۲، ص ۲۴۴؛ «منـاقب آل أبی طالب»، ج۴، ص ۳۲۴؛ «إعلام الوری» ص۳۱۲؛ «الفصول المهمه» ج۲، ص ۹۶۱؛ «أعیان الشیعه» ج۲، ص ۵؛ «تحفه العالم» ج۲، ص ۲۳؛ «تاج المواليد» ص۱۲۴؛ «المستجاد من كتاب الإرشاد» ص۴۹۰؛ «الصراط السوی» ص۳۸۹.

۲- ۲. «الإرشاد» ج۲، ص۲۴۵.

۳- ۳. «هامش عمده الطالب» ص۱۹۷.

۴- ۴. «تذکره الخواص» ص۳۵۱* ؛ «مطالب السؤول» ج۲، ص۶۵. *. «هامش عمده الطالب»: زینب و... و زینب صغری.

است که این مرقد، قبر بانو زینب دختر امام موسی بن جعفر علیهما السلام است. این مزار در خارج از شهر، در آبادی «ارزنان» واقع شده است(۱).

در کتاب «أخبار الزینبیات» آمده است: این بانو به همراه همسر خواهرش، قاسم بن محمد بن جعفر صادق، به مصر هجرت کرد(۲).

بر اساس تصریح شیخ محمد حسین آیتی بیرجندی درکتاب «بهارستان» در شهر «کاهن» از توابع بیرجند، مزاری وجود دارد که به زینب صغری منسوب است و همواره محل تکریم و تقدیس بوده است. نویسنده با یک قصیده طولانی در مورد این بانو، سخنش را خاتمه داده است. ما در این جا به برخی از ابیات آن اشاره می کنیم:

لبنان اگر ز مریم و عیسی شرف فزود این جا مقام مریم آل پیامبر است

بانوی خلد زینب صغری که در صفات خود یادگار زهره زهرای ازهر است

اخت امام هشتم و سلطان دین رضا کَش آستان ،به روضه رضوان برابر است

این آستانه ایست که از لطف ذوالجلال خادم فرشته دارد و جاروب شهپر است

ص: ۳۲

۱- ۱. «کشف الغمه» ج۲، ص۲۳۶؛ «هامش عمده الطالب» ص۱۹۷؛ «الإرشاد» ج۲، ص۲۴۴؛ «تاج المواليد» ص ۱۲۴؛ «مناقب آل أبی طالب» ج ۴، ص ۳۲۴؛ «إعلام الوری» ص ۳۱۲؛ «الفصول المهمه» ج ۲، ص ۹۶۱؛ «أعیان الشیعه» ج ۲، ص ۵؛ «تحفه العالم» ج ۲، ص ۲۳؛ «خیرات الحسان» ج ۲، ص ۷؛ «تذکره القبور» ص۳۲؛ «گنجینه آثار تاریخی اصفهان» ص ۶۰۴ *؛ «تاریخ الأئمه» ص ۲۰؛ «تاج الموالید»، ص ۱۲۴؛ «المستجاد من کتاب الإرشاد» ص ۴۹۰؛ «الصراط السوی» ص ۳۸۹؛ «الأنوار النعمانیه» ج ۱، ص ۳۸۰ ؛ «تاریخ قم» ص ۱۹۹. *. در کتاب «گنجینه آثار تاریخی اصفهان» ص ۶۰۴، نام «فاطمه صغری» بنت موسی بن جعفر علیهما السلام ذکر شده است. و در ص ۸۷۱ می نویسد: زینبیه از زیارتگاه های معروف شهر اصفهان در قریه ارزنان است، بنابراین نامی از زینب دختر موسی بن جعفر علیهما السلام نیامده است.

۲- ۲. «أخبار الزینبیات» ص ۱۳۲.

بگذار سر به خاک که بر فرق فرقدان از آستان آل علی تاج و افسر است

امروز کن زیارت خاتون موسوی فردا گرت امید شفاعت به محشر است

آل رسول جمله پراکنده در جهان همچون ستارگان که بر این چرخ اخضر است

آن یک به طوس و قبر دگر در دیار قم در کاظمیه مدفن موسی بن جعفر است

در نینوا ز خون شهیدان کربلا روی زمین چو لاله گل رنگ احمر است

این قطعه لطیف در این بقعه شریف با زر سزد نوشته که شایان زیور است

این دو تصویر(۱) نشان دهنده چشم انداز بیرونی مرقد و قبر زینب صغری در شهر «کاهن» است. این دو تصویر را فاضل محترم سید احمد عرفانی بیرجندی مرحمت کرده است.

۲۶. «عائشه»(۲)

۲۷. «عباسّه»(۳)

۲۸. «عَطْفَه»(۴)

۲۹. «عليّه»(۵)

ص: ۳۳

۱- ۱. تصویر ص ۳۷ (۳۹) کتاب عربی.

۲- ۲. «هامش عمده الطالب» ص ۱۹۷؛ «کشف الغمه» ج ۲، ص ۲۳۶؛ «الإرشاد» ج ۲، ص ۲۴۴؛ «إعلام الوری» ص ۳۱۲؛ «الفصول المهمه» ج ۲، ص ۹۶۱؛ «أعيان الشيعه» ج ۲، ص ۵؛ «تحفه العالم» ج ۲، ص ۲۳؛ «تاج المواليد» ص ۱۲۴؛ «المستجاد من کتاب الإرشاد» ص ۴۹۱؛ «الصراط السوی» ص ۳۸۹؛ «الأنوار النعمانيه» ج ۱، ص ۳۸۰.

۳- ۳. «هامش عمده الطالب»، ص ۱۹۷.

۴- ۴. «هامش عمده الطالب» ص ۱۹۷.

۵- ۵. «کشف الغمه» ج ۲، ص ۲۳۶؛ «هامش عمده الطالب» ص ۱۹۷؛ «الإرشاد» ج ۲، ص ۲۴۴؛ «إعلام الوری» ص ۳۱۲؛ «مناقب آل أبی طالب» ج ۴، ص ۳۲۴؛ «الفصول المهمه» ج ۲، ص ۹۶۱؛ «تذکره الخواص» ص ۳۵۱؛ «رياحين الشريعه» ج ۴، ص ۳۸۶؛ «أعيان الشيعه» ج ۲، ص ۵؛ «تحفه العالم» ج ۲، ص ۲۳؛ «تاريخ الأئمه» ص ۲۰؛ «تاج المواليد» ص ۱۲۴؛ «المستجاد من کتاب الإرشاد» ص ۴۹۱؛ «الصراط السوی» ص ۳۸۹؛ «الأنوار النعمانيه» ج ۱، ص ۳۸۰؛ «تاريخ قم» ص ۱۹۹.

۳۰. «فاطمه»(۱)

در کتاب «ارشاد» «فاطمه صغری» ضبط شده است(۲) (۳)

و در کتاب «تذکره الخواص» چنین ثبت شده است: «فاطمه کبری و صغری و وسطی و فاطمه اخری؛ فواطم چهارنفرند»(۴).

در کتاب «تحفه العالم» آمده است: وزیر محمد حسن صنیع الدوله بن علی اعتماد السلطنه المراغی متوفای ۱۳۱۳ قمری در کتابش «مرآه البلدان» گفته است: قبر این بانو در (بادکوبه) خارج از شهر قرار دارد و از سمت جنوب شهر، یک فرسخ از شهر فاصله دارد و در وسط یک مسجد قدیمی واقع است(۵).

در شهر رشت [مرکز] استان گیلان مزاری منسوب به فاطمه طاهره، خواهر امام رضا علیه السلام، در محله «سوخته تکیه» وجود دارد که تولیت آن را آیه الله حاج شیخ محمد فرزند عالم جلیل القدر، آیه الله شیخ مهدی لاکانی رشتی (از بزرگان و عالمان گیلان) بر عهده دارد. در سال های اخیر، ایشان متصدی تجدید و تعمیر بنا شدند وبا سعی و تلاش اهل خیر و احسان، خانه های برزگی به آن اضافه کرده اند و با

ص: ۳۴

۱- ۱. «کشف الغمه» ج ۲، ص ۲۳۶؛ «مناقب آل ابی طالب» ج ۴، ص ۳۲۴؛ «هامش عمده الطالب» ص ۱۹۷؛ «إعلام الوری» ص ۳۱۲؛ «الفصول المهمه» ج ۲، ص ۹۶۱؛ «مطالب السول» ج ۲، ص ۶۵؛ «نور الأبصار» ص ۱۶۷؛ «أعیان الشیعه» ج ۲، ص ۵؛ «سفینه البحار» ج ۷، ص ۱۲۴*. *_ «سفینه البحار» : فاطمه (معصومه).

۲- ۲. «الإرشاد» ج ۲، ص ۲۴۴.

۳- ۳. «الإرشاد» : فاطمه کبری و فاطمه صغری.

۴- ۴. «تذکره الخواص» ص ۳۵۱.

۵- ۵. «تحفه العالم» ج ۲، ص ۲۳.

نظارت کامل ایشان گنبد زیبا و جداگانه ای با فنون مهندسی بر مرقد بنا نمودند و اسباب و امکانات رفاه و آسایش را برای زائران اختصاص داده اند و این روند به حول و قوه الهی همچنان ادامه دارد.

این مرقد نزد مردم رشت، به قبر «خواهر امام» معروف است و در پیشگاه اهل محل تقدس و حرمت ویژه ای دارد. زوار از هر سمت و سویی برای برآورده شدن حوائجشان و اجابت دعاهایشان با حالت تضرع به خداوند متعال به این روضه مقدسه وارد می شوند؛ زیرا برای رهائی از رنج های دنیا فقط عصمت الهی رهگشا است و هیچ حول و قوه ای برای ما نیست مگر به قدرت الهی.

برای حضرت حاج شیخ در شهر رشت آثار نیک و خیر و آبادی وجود دارد و خداوند او را یاری نماید و به آن چه که رضای او در آن است موفق بدارد. در اینجا عکس هایی را که آقای طالب سیدحسین (نوه مؤلف)، فرزند سید عبدالامیر مرعشی، از آن مرقد برای این کتاب تهیه کرده اند در معرض دید خوانندگان محترم قرار می دهیم(۱).

در شهر اصفهان، محله «چهارسوی شیرازی ها» قبری وجود دارد که به مرقد بانو «فاطمه دختر موسی بن جعفر علیهما السلام» معروف است و بر روی آن گنبدی قرار دارد که تاریخ آن به سال ۱۲۴۲ ه . ق . بر می گردد و سلطان فتحعلیشاه قاجار (متوفای ۱۲۵۰ ه . ق .) آن را بنا کرده است. و ابیات فارسی که در داخل آن روضه نقش بسته است این مطلب قابل استفاده است:

مه سپهر نظارت که آفتاب کند در اصفهان که مبادش ز حادثات و بال

۱- ۱. تصاویر ص ۴۰ و ۴۱ (۴۲ و ۴۳). از کتاب عربی

برای فاطمه بضعه، امام انام امام هفتم منظور قادر متعال

زهی خجسته نبائی که قبّه گردون برش چه نقطه موهوم پیش و هم وخیال

رقم زد از پی تاریخ خامه طالع به این سپهر نهانست مهر اوج کمال

شعرا در مدح این بانو و بیان فضائلش و تبار شریفش به رقابت پرداخته اند. از جمله آنان شیخ محمدعلی عارفچه طبسی خراسانی (متوفای ۱۳۸۰ ه . ق .) است. او در یک قصیده طولانی چنین سروده است:

در شهر صفاهان بنگر بارگهش را بر طارم اخضر بکشیده است همی سر

معصومه لقب باشدش و فاطمه اش نام آن کس که بود صاحب این قبر مطهّر

یک خانه تقوی بود اندر بلد قم یک معبد ابرار همین ساحت اطهر

این حضرت معصومه مدفونه در اینجا با حضرت معصومه قم آمده خواهر

فرزند رسول است همین بانوی عالم از نسل بتول است همین طهر مطهّر

جای تأسف است که این مرقد به جهت واقع شدن در داخل کوچه باریکی که از دید عمومی دور است، هم اکنون متروک است و عنایت و توجه ای بدان نمی شود(۱).

۳۱. «فاطمه کبری»

این همان بانویی است که اثر حاضر را برای بیان زندگی آکنده از درد و رنج و سختی او تهیه و تنظیم کرده ایم و در شهر قم، در سال ۲۰۱ ه . ق . وفات یافته است.

۳۲. «قَسیمه»(۲)

۱- ۱. «گنجینه آثار تاریخی اصفهان» ص ۶۰۴؛ «آثار ملی اصفهان» ص ۷۷۲؛ «تذکره القبور» ص ۳۲؛ «فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی» ص ۵۲.

۲- ۲. «هامش عمده الطالب» ص ۱۹۶.

۳۳. «کَلْثَم»(۱)

در کتاب ارشاد «أم کلثوم» ثبت شده است(۲) و در کتاب «مناقب آل أبی طالب» و «الفصول المهمه» «کلثوم و أم کلثوم» ضبط شده است(۳).

۳۴. «لُبابه»(۴)

در کتاب «إعلام الوری» لبانه ثبت شده است(۵) و در کتاب «الفصول المهمه» ام لبانه ضبط شده است(۶)

۳۵. «محموده»(۷)

۳۶.«میمونه»

این بانو در جوار خواهرش فاطمه کبری، در قم مدفون است(۸).

۱- ۱. «کشف الغمه» ج ۲، ص ۲۳۶؛ «هامش عمده الطالب» ص ۱۹۷؛ «إعلام الوری» ص ۳۱۲؛ «أعیان الشیعه» ج ۲، ص ۵؛ «تحفه العالم» ج ۲، ص ۲۳؛ «تاج المواليد» ص ۱۲۴؛ «الصراط السوی» ص ۳۸۹؛ «الأنوار النعمانيه» ج ۱، ص ۳۸۰.

۲- ۲. «الإرشاد» ج ۲، ص ۲۴۴ * . *. «الإرشاد»: کلثم و... و أم کلثوم.

۳- ۳. «مناقب آل أبی طالب» ج ۴، ص ۳۲۴؛ «الفصول المهمه» ج ۲، ص ۹۶۱.

۴- ۴. «هامش عمده الطالب * ص ۱۹۶؛ «کشف الغمه» ج ۲، ص ۲۳۶؛ «الإرشاد» ج ۲، ص ۲۴۴؛ «تاج المواليد» ص ۱۲۴؛ «مناقب آل أبی طالب» ج ۴، ص ۳۲۴ ؛ «أعیان الشیعه» ج ۲، ص ۵؛ «تحفه العالم» ج ۲، ص ۲۳؛ «المستفاد من کتاب الإرشاد» ص ۴۹۱؛ «الأنوار النعمانيه» ج ۱، ص ۳۸۰.

۵- ۵. «إعلام الوری» ص ۳۱۲.

۶- ۶. «الفصول المهمه» ج ۲، ص ۹۶۱.

۷- ۷. «هامش عمده الطالب» ص ۱۹۷؛ «تذکره الخواص» ص ۳۵۱؛ «مطالب السؤول» ج ۲، ص ۶۵؛ «تاريخ الأئمه» ص ۲۰؛ «تاريخ قم» ص ۱۹۹. *. «تاريخ قم» : محمود.

۸- ۸. «کشف الغمه» ج ۲، ص ۲۳۶؛ «الإرشاد» ج ۲، ص ۲۴۴؛ «هامش عمده الطالب» ص ۱۹۷؛ «مناقب آل أبی طالب» ج ۴، ص ۳۲۴؛ «إعلام الوری» ص ۳۱۲؛ «الفصول المهمه» ج ۲، ص ۹۶۱؛ «تذکره الخواص» ص ۳۵۱؛ «مطالب السؤول» ج ۲، ص ۶۵؛ «أعیان الشیعه» ج ۲، ص ۵؛ ٠تحفه العالم» ج ۲، ص ۲۳؛ «تاريخ الأئمه» ص ۲۰؛ «تاج المواليد» ص ۱۲۴؛ «المستجاد من کتاب الإرشاد» ص ۴۹۱؛ «الصراط السوی» ص ۳۸۹؛ «الأنوار النعمانيه» ج ۱، ص ۳۸۰؛ «تاريخ قم» ص ۱۹۹.

آنچه در اینجا آورده شـده، اسامی دختران امام موسـی بن جعفر علیه السـلام است که بر حسب آنچه در منابع و مآخـذ مربوطه آمده، جمع آوری شده و به حول و قوه الهی بدان دست یافتیم. والله الموفق للصواب.

فاطمه محدّثه

حدیث یا سنّت نبوی از مهم ترین پایه ها و ستون هایی است که شریعت اسلامی بدان استوار است... و در سنن و آثار و اخبار، پناهگاه مسـلمانان؛ در اسـتنباط احکام الهی، منبع و مرجع فقیهان؛ و در اعمال پناه مؤمنان است؛ زیرا قوام اسلام در عمل کردن و مراجعه به آن است و ثبـات ایمان در پـذیرش آن و حرکت در مسـیر آن است؛ چون علم به حلال و حرام در تمام احکام، از طهارت گرفته تا دیات، در حدیث به ودیعت گذاشته شده است.

بر این اساس از زمان پیامبر صـلی الله علیه و آله وسلم جمع زیادی از حاملان کتب، سنن و احادیث را می یابیم که مشقت های زیـادی را متحمـل شـده انـد و دردها و رنـج ها را بر خود هموار نمودنـد و به شـهرهای دور کوچ کرده و دریاهای هولناک را پشت سر گذاشـته انـد و مرکب ایـاب و ذهاب را آماده نگه داشـته انـد و جان و مال خود را در این راه بـذل کرده و خود را به خطر انداخته و خود را به هر گونه صـحنه های خوفناک و هراسـناکی به مخاطره انداختند؛ با اندام های غبارآلود، صورت های رنگ پریده و

گرسنه و لاغر اندام، تمام لحظه های [عمر] خود را سپری کردند.

با گـذر و پیمودن شـهرها در صـدد یافتن حدیث بودند و غیر از سـخنان معصومان به دنبال چیز دیگری نبودند و در آن غور و تعمق می کردنـد. و مثـل چنین چیزی را در تحصـیل علوم دیگر نمی یـابیم.[و در این راه جان های خود را فـدا کردنـد] و فقط برای به دست آوردن حدیثی امیدوار بودند و غیر از این چیزی نمی خواستند.

آری، بعضـی از آنان دانشـمندان و فضلا و صاحبان مقامات عالی بودند که به دنبال رهبران عالم و بزرگان فقیه حرکت کردند و احکام رسول اکرم صـلی الله علیه و آله وسـلم را برای امت حفظ کرده و اخبار قرآن را نقل کردند و ناسخ و منسوخ قرآن را حفظ نموده و محکم و متشابه آن را تفکیک، و سـخنان و افعال پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم را تـدوین نمودنـد و با وجود اختلاـف امور، حالاـت گونـاگون او را ـ در خواب و بیـداری، نشسـتن و برخاسـتن، لباس و مرکب، خوردن و نوشـیدن، حتی تراشه نـاخن که آنهـا را چه می کرد؟ و آب سـینه و دهان را چگونه بیرون می افکنـد؟ ـ ضـبط کردنـد. همچنین سـخن پیامبر صلی الله علیه و آله وسـلم را در هرکاری که انجام می داد و در هر جایگاهی که حضور می یافت، به جهت بزرگداشت قدر و منزلت آن ثبت و ضبط کردند.

اگر دانشـمندان و جوینـدگان حـدیث به ضـبط و جمع حـدیث و سـنن توجه ای نمی کردند و آن را از منابعش اسـتخراج نمی نمودنـد و در طرق، اسانیـد، رجال و مصادر آن نظر نمی افکندنـد حقیقتا شـریعت باطل، سنّت متوقف و احکام آن تعطیل می گشت؛ زیرا احکام از آثار و سنن منقول، استنباط و استخراج می شود.

برای حدیث شناس همین فخر و شرف و جلالت بس که اسمش

مقرون به اسم رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و نامش با نام ائمه طاهرین علیهم السلام _ که خداوند هر پلیدی را از آنان زدوده و پاکیزه داشته همراه شد و این فضیلتی است که خداوند به هرکس که بخواهد می بخشد و او صاحب فضل بزرگ است.

در واقع، همان گونه که جمعی از صحابه به آن تصریح کرده اند، نیاز قرآن به سنّت بیش از نیاز سنّت به قرآن است؛ چنانچه ابوسعید محمد بن موسی صیرفی ما را خبر داد و گفت: ابوالعباس محمد بن یعقوب اصم ما را حدیث کرد و گفت: محمد بن اسحاق صغانی به ما روایت کرد و گفت....: «قرآن نیازمندتر به سنت از سنت به قرآن است». یحیی بن ابی کثیر گفت: «سنت قاضی بر کتاب است و کتاب قاضی بر سنت نیست»(۱).

عبدالعزیز بن علی ورّاق ما را خبر داد که عمر بن احمد واعظ ما را روایت کرد و گفت: احمد بن محمد بن اسماعیل ما را روایت کرد و گفت: فضل بن زیاد ما را حدیث کرد و گفت: از احمد بن حنبل شنیدم که از این حدیث که «سنت قاضی بر کتاب است» سؤال گردید و چنین پاسخ داد: من جسارت نمی کنم که این سخن را بگویم ولکن سنت، مفسِّر کتاب است و آن را معرّفی می کند و تبیین می نماید(۲).

آن چه آورده شد نمونه ای از روایاتی است که در کتب احادیث موجود است و مدلول آن روایات این است که قرآن به تنهایی در فهم و استخراج احکام و مسائل دینی از حلال و حرام برای مسلمانان کافی و وافی نیست.

ص: ۴۰

۱- ۱. «الکفایه فی علم الروایه» ص ۱۶ - ۱۵.

۲- ۲. همان.

بعد از این سخن، حرف کسی که با جهل تمام و کفر و نفاق پنهانی گمان کرد که «کتاب خدا ما را کافی است» اعتباری ندارد؛ چنان چه این سخن را اصحاب صحاح ستّه و دیگر اهل حدیث نقل کرده و اهل سیر و اخبار این سخن را همانند مسلمات پنداشته و نقل کرده اند.

خطیب بغدادی می گوید: ابوالحسن علی ابن احمد بن عمر مقری ما را خبر داد...: عمران ابن حصین با اصحابش نشسته بود، مردی از قوم گفت: با ما فقط با قرآن سخن بگویید. به آن مرد گفت: نزدیک بیا. نزدیک آمد به او گفت: اگر تو و اصحابت به قرآن ارجاع داده شوید، آیا در قرآن می یابی که نماز ظهر چهار رکعت و نماز عصر چهار رکعت و نماز مغرب سه رکعت است؟ اگر تو و اصحابت به قرآن حواله داده شوید، آیا در قرآن می یابی که طواف دورِ کعبه هفت مرتبه است؟ و طواف بین صفا و مروه چگونه است؟ سپس گفت: هر قوم و طایفه ای از ما علم فرا می گیرد و به خدا قسم اگر شما این کار را انجام ندهید قطعاً گمراه خواهید شد.

در روایت دیگری آمده است: از حدیث ما متابعت کنید، آن چه به شما می گوییم و گرنه، قسم به خدا گمراه می شوید(۱).

همه رهبران مذاهب تصریح کرده اند که مسلمانان در همه زمان ها و دوران ها به سنت نیازمند بوده و در هیچ حالی از آن مستغنی نبوده اند؛ زیرا قرآن تمام نیازهای دنیوی و اخروی آنها را برطرف نمی سازد. سخن عمر ویران ساختن سنت شریفه است. او با این که می دانست به قرآن و مقاصدش و احکام و ابواب و الفاظ و عباراتش شناخت لازم را ندارد، در

۱- ۱. «الکفایه فی علم الدرایه» ص ۱۵.

عین حال، با خیال باطل و ناتوانش می گفت: «حسبنا کتاب الله».

بخاری از عبیدالله بن عبد[الله] بن مسعود از ابن عباس روایت می کند: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حال احتضار بودند، در خانه اش، مردانی بودند که از جمله آنها عمر بن خطاب بود. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «بیایید، برای شما چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید». عمر گفت: «درد و بیماری بر پیامبر غلبه کرده و در نزد شما قرآن هست. کتاب خدا ما را بس است»... اهل خانه اختلاف و با یکدیگر خصومت ورزیدند. برخی گفتند: نزدیک آیید تا پیامبر برای شما چیزی بنویسد که بعد از آن هرگز گمراه نشوید و برخی آن چه را که عمر گفت تکرار کردند. پس وقتی سخنان بیهوده و اختلاف در حضور پیامبر زیاد شد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به آنها فرمود: «برخیزید».

عبدالله بن مسعود گفت: ابن عباس می گفت: مصیبت و تمام مصیبت آن وقتی بود که اختلاف و هیاهوی آنها بین رسول خدا و نوشتن آن مکتوب حائل و مانع گردید(۱).

در روایت دیگری از عمر چنین آمده است. زمانی که پیامبر مریض شد فرمود: «برای من کاغذ و دواتی بیاورید تا برای شما مطلبی بنگارم که بعد از آن هیچ گاه گمراه نشوید».

زنان از پشت پرده صدا زدند: آیا نمی شنوید که پیامبر چه می فرماید؟

عمر گفت: شما زنان صاحب و همدم یوسف اید هرگاه مریض شود چشم تان را فشار می دهید و اشک می ریزید و هرگاه صحیح و سالم باشد برگردنش سوار می شوید.

۱- ۱. «صحیح البخاری» ج ۴، جزء ۷، ص ۹.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «زنان را رها کنید؛ زیرا آنها از شما بهترند»(۱).

ای کاش آنان از نصّ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اطاعت می کردند که اگر این کار را انجام می دادند از ضلالت در امان می ماندند.

ای کاش آنان به اطاعت نکردن، بسنده می کردند و کلام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را با «حسبنا کتاب الله» ردّ نمی کردند! گویا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نسبت به آنها به منزلت قرآن دانا نیست یا آنها از پیامبر به خواص و فوائد قرآن داناترند!

ای کاش به این مقدار کفایت می کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را با این سخن آزار دهنده «پیامبر هذیان می گوید» مورد هجوم قرار نمی دادند؛ در حالتی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در حالت اختصار قرار داشت... .

و با کدامین کلمه با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وداع گفتند؟؟؟

این سخن از عمر بدون هیچ جانبداری و تعصّبی و گرایش به طایفه خاصی، دلیل بر آن است که به خدا ایمان نداشت... و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را تصدیق نکرد و دلیل رسایی بر جهل و نادانی تمام اوست که او را هلاک گردانید... .

اگر «کافی بودن کتاب خدا برای او» را جدل فرض کنیم، آیا قرآن را می خواند و بدان عمل می کرد و به آن عالم بود؟

آیا این آیات به گوش کر و گنگش نرسیده است: «ما آتاکم الرسول فخذوه و مانها کم عنه فانتهوا»(۲)

«انه لقول رسول کریم ذی قوه عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین و ما صاحبکم بمجنون(۳)»

۱- ۱. «کنز العمال» ج ۵، ص ۶۴۴، ح ۱۴۱۳۳.

۲- ۲. سوره حشر: ۵۹، آیه ۷.

۳- ۳. سوره تکویر: ۸۱، آیه ۲۲ - ۱۹.

«انه لقول رسول کریم و ما هو بقول شاعر قلیلاً ما تؤمنون و لابقول کاهن قلیلاً ما تذکرون تنزیل من رب العالمین»(۱)

«ما ضلّ صاحبکم و ماغوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الاّ وحی یوحی علّمه شدید القوی»(۲)

در این جا این سؤال به ذهن می رسد: چرا پیامبر از نوشتن خودداری کرد؟ چه اموری باعث گردید تا از نوشتن خودداری کند؟

امام شرف الدین ــ خداوند او را عزیز و سرفراز کند ــ چنین پاسخ می دهد: سخنانی که با آن بر پیامبر یورش آوردند، او را مجبور به انصراف کرد؛ زیرا بعد از آن سخنان، برای نوشتن آن مکتوب اثری غیر از فتنه و اختلاف در این که آیا پیامبر در آن چه نوشته دچار هذیان شده ــ العیاذ بالله ــ یا نه؟ مترتب نمی شد.

کما این که در این مطلب چنان اختلاف کرده و خصومت ورزیدند و لغو و هیاهو را در برابر چشمان پیامبر افزودند، که درآن روز چیزی بیش از این سخن که به آنها گفت: «برخیزید» برایش ممکن و مقدور نبود.

چنانچه شنیده شد: اگر پیامبر پافشاری می کرد و آن مکتوب را می نگاشت هر آینه در سخنان خودشان که «پیامبر هذیان می گوید» پایداری می کردند و پیراوانشان در اثبات هذیان گویی او مبالغه می ورزیدند و افسانه ها می نوشتند و تومارها پر می کردند در ردّ آن مکتوب و کسانی که به آن احتجاج کنند.

۱- ۱. سوره حاقّه: ۶۹، آیه ۴۳ - ۴۰.

۲- ۲. سوره نجم: ۵۳، آیه ۵ - ۲.

بر این اساس، دور اندیشی عالمانه اقتضا می کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از نوشتن آن اعراض کند تا آن عده و دوستدارانشان بابی را در طعن نبوّت نگشایند (نعوذ بالله و به نستجیر).

این در حالی است که می بینیم علی و دوستان او به مضمون آن نوشته خاضع بودند، خواه برزیان آنان نوشته می شد یا نه؛ و غیر آنان اگر نوشته می شد بدان عمل نمی کردند و آن را معتبر نمی دانستند. پس حکمت و فضای حاکم آن روز باعث شد تا پیامبر نوشتن آن را ترک کند؛ زیرا بعد از آن گفت و گو و معارضه، اثری غیر از فتنه و آشوب نداشت(۱).

عجیب و غریب این است که مردمان پست و فرومایه و عاملان بیگانه از زمان های دور، تمام توان و نیروی خود را به کار گرفتند تا حق و حقیقت را از مسیر اصلی خود خارج سازند... .

همه آنها به خاطر تحقق یک هدف است و آن نابود ساختن گروه حقّ شیعه از روی زمین و صفحه تاریخ.

این جنگ های ویرانگر و خونینی که امروز در ایران، عراق، لبنان، هند، پاکستان و دیگر کشورهای اسلامی و عربی به را ه انداخته شده برای تحقق پست ترین هدف غیر انسانی آنها و خارج ساختن قدرت شیعه از صحنه و ضعیف ساختن منزلت شیعی در منطقه و در هر مکان است؛ زیرا شیعه، امت و فرقه مسلمان برحقی است که از نقشه هایی که استعمار اموی و عباسی و غربی و شرقی برای مقاصد پست و چشم داشت های توسعه طلبانه و آزمندشان می کشیدند، اطاعت نکردند.

همانا استعمار جوانان را با تألیفات گمراه کننده و کتاب هایی که عقیده،

۱- ۱. «المراجعات» مراجعه ۸۶، ص ۳۷۰.

ایمان، شرف و وجدان را ویران می کند، فریب می دهند. این نوشته ها با هزینه وهابی های بت پرست، به طور مجانی چاپ و توزیع می شود.

خداوندا! کسانی را که نعمتت را تغییر دادند و به پیامبرت تهمت زدند و آیاتت را انکار کردند امام [منسوب تو] را استهزاء کردند و مردم را بر آل محمد علیهم السلام مسلط کردند؛ لعنت فرما... .

قضیه هرچه باشد این سخن شاخه ها و شعبه های گوناگون دارد. (این سخن سردراز دارد.)

فاطمه معصومه، بانوی دانشمند و محدث و راوی است و از پدران طاهرینش حدیث را گرفته و نقل می کند و جماعتی از ذریه و صاحبان و حافظان حدیث از او روایت اخذ کرده و نقل کرده اند.

اصحاب سنن و آثار از فریقین برای این بانو روایاتی را ثبت کرده و بیان نموده اند که احادیث این بانو در مرتبه صحاح بوده و برای قبول و اعتماد و اطمینان و عمل شایستگی داشته و نصوص مضامین آنها مخالفتی با یکدیگر ندارند؛ زیرا آن بانو از کسانی حدیث نقل می کند که یکی پس از دیگری صالح، صادق، بزرگوار، پرچم دار دین و بنیاد علم و دانش، از نسل هدایتگر بوده اند.

کسانی که فاطمه معصومه از آن ها روایت می کند

همانا علما و بزرگان حدیث چنین گفته اند که آن بانو از اشخاصی حدیث نقل می کند که نسبت به صداقت و درستی و امانتداری و حجت بودن آنها، اطمینان و شخصیتی استوار و یقین راستین دارد. در این جا برخی از روایات آن بانو آورده می شود:

۱. امام حافظ شمس الدین محمد بن محمد بن محمد جذری

شافعی (متوفای ۸۳۳ ه . ق .) در کتابش می گوید: آن چه حدیث کرد ما را شیخ خاسرآمد حفّاظ، ابوبکر محمد بن عبدالله بن محب مقـدس مشافهه، خبر داد ما را بانوی فاضل، مادر محمد، زینب دختر احمد بن عبدالرحیم مقدسـیه از ابی مظفر محمد بن فتیان بن مسـینی، خبرداد ما را ابوموسـی محمد بن ابی بکر حافظ، خبرداد ما را فرزند عمه پدرم قاضـی ابوالقاسم عبدالواحد بن محمـد بن عبدالواحد مدینی به قرائت من بر او، خبرداد ما را ظفر بن داعی علوی در استرآباد، حدیث کرد مرا پدرم و ابواحمد بن مطرف مطرفی گفتند: حدیث کرد ما را ابوسـعید ادریسـی با اجازه از آن چه که از تاریخ استرآباد اخراج کرده بود، حدیث کرد مرا محمد بن محمد بن حسن ابوعباس رشـیدی از فرزندان هارون الرشـید در سمرقند، و ما نمی نویسیم مگر از او، حدیث کرد ما را ابوالحسن محمد بن جعفر اهوازی مولی الرشـید، به ما حدیث گفت بکر بن احمد قصـری، به ما حدیث گفت: فاطمه دختر علی بن موسی الرضا علیهم السلام، حدیث گفت به من، فاطمه و زینب و ام کلثوم دختران موسی بن جعفر علیهم السلام، گفتنـد: حدیث کرد ما را فاطمه دختر جعفر بن محمد صادق حدیث کرد مرا فاطمه دختر محمد بن علی علیهم السـلام، حدیث کرد مرا فاطمه دختر علی بن الحسـین علیهم السلام، حدیث کرد مرا فاطمه و سکینه دختران حسین بن علی از امّ کلثوم دختر ــ فاطمه دختر پیامبر صـلی الله علیه و آله ــ از فاطمه بنت رسول الله صـلی الله علیه و آله که او فرمود: آیا سـخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز غدیر خم که فرمود: «هرکس من مولا و پیشوای اویم علی مولا و پیشوای اوست»، فراموش کردید؟

نیز آیا کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را که فرمود: «یا علی تو نسبت به من

همانند هارون به موسی هستی» از یاد برده اید؟

این روایت را همین گونه حافظ کبیر ابوموسی مدینی در کتابش آورده و اسامی این حدیث را به طور سلسله وار به دنبال هم آورده و چنین گفته است: این حدیث از جهت دیگری مسلسل است و آن این که هر کدام از فاطمه ها از عمّه خود حدیث نقل می نمایند. پس این حدیثی است که پنج دختر برادر از عمه هایشان روایت نقل می کنند(۱).

۲. محمد بن علی بن حسین به ما حدیث گفت: حدیث کرد مرا احمد بن زیاد بن جعفر و گفت: حدیث کرد مرا ابوالقاسم جعفر بن محمد علوی عریضی و گفت: ابوعبدالله احمد بن محمد بن خلیل گفت: خبرداد مرا علی بن محمد بن جعفر اهوازی و گفت: بکربن احنف مرا حدیث کرد و گفت: حدیث کرد مرا فاطمه دختر علی بن موسی الرضا علیهم السلام و گفت: حدیث گفت مرا فاطمه و زینب و ام کلثوم دختران موسی بن جعفر علیهم السلامگفتند: فاطمه دختر جعفر بن محمد علیهم السلامما را حدیث کرد و گفت: فاطمه دختر محمد بن علی علیهم السلاممرا حدیث کرد و گفت: فاطمه دختر علی بن الحسین علیهم السلام مرا حدیث کرد و گفت: فاطمه و سکینه دختران حسین بن علی علیهم السلام از ام کلثوم دختر علی از فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا حدیث کرد و گفت:

«از رسول خدا شنیدم که می فرمود: وقتی به آسمان برده شدم، وارد بهشت شدم. در این هنگام، من در قصری قرار داشتم که از مروارید درخشان سفید میان تهی ساخته شده بود. آن قصر دری داشت که با

۱- ۱. «أسنی المطالب» ص ۴۹؛ «الغدیر» ج ۱، ص ۱۹۶.

مروارید و یاقوت آراسته شده و بر روی در پرده و پوششی قرار داشت. من سرم را بالا بردم و در این هنگام دیدم بر روی در چنین نوشته شده است: «لااله الاّ الله، محمد رسول اللّه، علی ولیّ القوم»، و بر روی پرده نوشته شده بود: خوشا به حال شیعیان علی.

داخل آن قصر شدم. در این هنگام، من درون قصری بودم که از عقیق سرخ میان تهی ساخته شده و دارای دری بود که از نقره درست شده و با زبرجد سبز مزیّن شده بود و بر روی در پرده ای قرار داشت. سرم را بالا بردم دیدم بالای در چنین نوشته شده: «محمد رسول اللّه، علی وصی المصطفی» و بر روی پرده نوشته شده بود: «شیعیان علی را به پاکیزه و حلال بودن هنگام ولادتشان بشارت ده».

به آن قصر وارد شدم. در این وقت، درون قصری بودم که از زمّرد سبز میان تهی ساخته شده بود و من زیباتر از آن را ندیدم. این قصر دری از یاقوت سرخ داشت و با مرواریدهای کوچک تزیین شده بود و بر روی در پرده ای قرار داشت. سرم را بالا بردم دیدم روی پرده نوشته شده «شیعیان علی رستگارند»(۱).

ص: ۴۹

۱- ۱. سخن در این که علی علیه السلام جانشین و وصی پیامبر است از سندها و طرق مختلف نقل شده است:«تاریخ الطبری» ج ۲، ص ۶۲ و ۶۳؛ «کنزالعمال» ج ۱۳، ص ۱۳۳، ح ۳۶۴۱۹؛ در این کتاب می نویسد: این مطلب را ابن اسحاق، ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، ابو نعیم، و بیهقی با هم در «دلائل» ذکر کرده اند؛ «مجمع الزوائد» ج ۹، ص ۱۲۰ - ۱۱۰؛ «کنوز الحقائق» ص ۱۴۵؛ «تاریخ بغداد» ج ۱، ص ۱۳۵؛ «اسد الغابه» ج ۳، ص ۲۹۷؛ «مستدرک الصحیحین» ج ۳، ص ۱۷۲؛ «ذخائر العقبی» ص ۷۱؛ «تهذیب التهذیب» ج ۳، ص۱۰۶؛ به سند خودش از انس نقل کرد؛ «الریاض النضره» ص ۱۷۸ ؛ «حلیه الاولیاء» ج ۱:، ص ۶۳. اما این که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا علی و شیعیان او رستگارند» هر دو فرقه از طرق صحیح و سندهای زیادی ذکر کرده اند: «کنوز الحقائق» ص ۸۲ و ۹۲. در این کتاب از دیلمی نقل شده است: «مجمع الزوائد» ج ۹، ص ۱۲۴؛ از عبد الله بن ابی نجی؛ «الصواعق المحرقه» ص ۹۶ و ۱۳۹؛ در روایتی آمده است: «خداوند شیعیان تو [علی] و دوستداران شیعیان تو را می آمرزد» و در ذیل آیه «إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات أولئک هم خیر البریّه» در روایتی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! این آیه در مورد تو و شیعیان توست»؛ «جامع البیان فی تفسیر القرآن» للطبری، ج ۳۰، ص ۱۷۱؛ «نور الأبصار» ص ۸۷؛ «المناقب» للخوارزمی، ص ۱۱۱، ح ۱۲۰؛ «کفایه الطالب» ص ۲۴۵؛ «الدر المنثور» ج ۶، ص ۳۷۹؛ «شواهد التنزیل» ج ۲، ص ۴۶۱؛ «غایه المرام» ج ۳، ص ۲۹۹ - ۲۹۸؛ «تفسیر فرات الکوفی» ج ۲، ص ۵۸۴ - ۵۸۳؛ «المراجعات» مراجعه ۱۲، ص ۹۱؛ «الفصول المهمه» ج ۲، ص ۵۷۶.

از حبیبم جبرئیل پرسیدم: این قصرها برای چه کسی است؟ جواب داد: ای محمّد! برای فرزند عمویت و وصی ات علی بن ابی طالب علیه السلام است. در روز قیامت همگان پا برهنه و عریان محشور می شوند مگر شیعیان علی و همگان به اسامی مادرانشان خوانده می شوند غیر از شیعیان علی علیه السلام که به اسم پدرانشان خوانده می شوند.

از جبرئیل پرسیدم: این قضیّه چگونه است؟ پاسخ داد: چون آنان علی را دوست می دارند لذا ولادتشان پاکیزه و طیّب می شود.

توضیح: این که در روایت فرمود: «فطاب یولدهم» شاید مقصود این باشد که چون خداوند ارواح آنان را می دانست که علی را دوست خواهند داشت و در عالم میثاق به ولایت علی اقرار کرده اند، بر این اساس هنگام ولادت اجسامشان طیب و پاکیزه خواهد بود(۱).

ص: ۵۰

۱- ۱. «بحارالانوار» ج ۶۸، ص ۷۶؛ «الفوائد الرضویه» ص ۶۰؛ «سفینه البحار» ج ۴، ص ۵۴۵؛ کتاب «المسلسلات» نوشته محمد جعفر بن احمد بن علی قمی مقیم ری، از فقهای قرن چهارم هجری قمری و از دانشمندان علم حدیث است. وی دارای تألیفات زیادی می باشد از جمله: «کتاب عروس»، «فضل جمعه»، «المانعات من دخول الجنه»، «الغایات» و «أدب الإمام و المأموم». نوشته اند که ۲۲۰ کتاب در مورد قم و ری نوشته است.

۳. احمد بن حسین معروف به ابی علی بن عبدویه ما را حدیث کرد و گفت: حسن بن علی سکری ما را حدیث کرد و گفت: محمد بن زکریای جوهری ما را حدیث کرد و گفت: عباس بن بکّار ما را حدیث کرد و گفت: حسن بن یزید از فاطمه دختر موسی، از عمر بن علی بن الحسین علیهما السلام از فاطمه دختر حسین علیه السلام، از اسماء دختر ابی بکر(۱) از صفیّه دختر عبدالمطلب، که او گفت: وقتی حسین علیه السلام از شکم مادر خارج شد من متولی این کار بودم. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ای عمّه! فرزندم را به سوی من بیاور». عرض کردم: ای رسول خدا! ما هنوز او را پاکیزه نساخته ایم. فرمود: «عمّه! آیا تو او را نظیف و پاکیزه می سازی؟ همانا خداوند تبارک و تعالی او را نظیف و پاکیزه ساخته است»(۲).

آن چه گفته شد، برخی از روایات بانو فاطمه معصومه علیها السلام در کتاب های حدیث و اخبار است که ما به آن آگاهی پیدا کرده ایم. شکی نیست برای آن بانو اخبار دیگری غیر از آن چه بیان شد وجود دارد و امید این که خداوند سبحان ما را موفق بدارد تا به آنها دست پیدا کنیم.

فاطمه در جست وجوی برادر

«تحسسّ»، طلب کردن و شناختن چیزی از طریق قوه مدرکه حسی

ص: ۵۱

۱- ۱. اسماء بنت عمیس صحیح است؛ زیرا فاطمه دختر امام حسین علیه السلام از بنت عمیس روایت نقل می کند نه از بنت ابی بکر. [رجوع شود به کتاب] «فاطمه بنت الحسین» ص ۸۹.
۲- ۲. «أمالی الصدوق» مجلس ۲۸، ص ۱۱۷، ح ۵.

است و آن قوّه ای است که محسوسات و امور حسی به وسیله آراستن نفس و یا ابزار بیرونی درک می شود.

«تحسس» با «حاء» است نه با «جیم». زیرا بین این دو فرق است. گفته شده تجسّس، بحث از عیب و اشکالات مردم است و تحسسّ، گوش دادن سخن قوم است.

از ابن عباس درباره فرق میان آن دو سؤال شد، پاسخ داد: یکی از دیگری دور نیست. تحسس در خیر و نیکی است و تجسس در شر و بدی. بدین خاطر، خداوند متعال از زبان حضرت یعقوب در حالی که فرزندانش را مورد خطاب قرار داده، می فرماید: «یا بنی اذهبوا فتحسّسوا من یوسف و اخیه و لا تیئسوا من روح اللّه».

به عبارت دیگر، تحسس به هر قولی که باشد عبارت است از میل و رغبت به چیزی در وقت نبودِ آن چیز؛ زیرا چیزی که حاصل و حاضر باشد به آن اشتیاق حاصل نمی شود و از آن تحسس نمی شود؛ چون شوق طلبی است که برای رسیدن به آن انجام می گیرد و چیز موجود مورد طلب واقع نمی شود. پس تحسّس متصور نیست مگر از چیزی که از یک جنبه قابل درک باشد و از جنبه دیگر قابل درک نباشد.

پس آن چه اصلاًقابل درک نباشد، تحسس در مورد آن، معنا ندارد و اشتیاقی به آن پیدا نمی شود؛ زیرا متصور نیست کسی که شخصی را ندیده و وصفش را نشنیده مشتاق دیدار او باشد، کما این که آن چه به طور کامل درک شود، اشتیاقی به آن نیز پیدا نمی شود؛ زیرا کسی که به طور مداوم محبوب خود را مشاهده می کند و از همه جهات به وصال او رسیده است، معقول نیست که برای او شوقی وجود داشته باشد.

ص: ۵۲

نتیجه آن که، تحسس و شوق فقط به آن چه از جهتی قابل درک باشد و از جهت دیگری درک نشود تعلق می گیرد و این مطلب به یکی از دو صورت قابل تحقق است:

۱. چیزی که به طور اجمال روشن و معلوم باشد و به طور کامل روشن نشده باشد و نیازمند آن باشد که به طورکامل واضح گردد. در این صورت به آن مقداری که از مطلوب باقی مانده و حاصل نشده است شوق تعلق می گیرد.

به طور مثال، کسی که معشوقش از وی غایب شده و خیالش در دل باقی مانده، مشتاق آن است که خیال معشوق را با دیدن کامل گرداند. کسی که معشوقش را در تاریکی دیده به طوری که حقیقت صورت او برایش منکشف نشده باشد، مشتاق آن است که رؤیت او را با تابش روشنایی بر چهره او کامل گرداند. پس اگر او را به طور تمام و کمال رؤیت کند، شوق او منتفی می شود. همچنان که اگر معشوق از دل، حافظه، خیال و شناخت او به طور کامل زدوده شود، تا جایی که او را فراموش کند تصور وجود او دوباره اعاده نمی شود.

۲. برخی کمالات، محبوب دانسته و به آن رسیده شود و اجمالاً بداند که برای او کمالات دیگری است که آنها را دریافت نکرده و به آنها نرسیده است. در این مورد شخص مدرک آن کمالات، مشتاق بوده و از آنها تحسس خواهد کرد و شوق ادراک آن کمالات را دارد. به عنوان مثال، چهره محبوبش را ببیند ولی موی و دیگر اعضای او را نبیند در این صورت مشتاق دیدن آنها خواهد بود.

از این جا و در سایه این شوق و تحسس، حبّ و دلربایی و لذّت در

ادارک امر ملایم و لذّت آور و رسیدن به آن ــ که همان سرور و ابتهاج نفس به جهت ادراک امر ملایم و نیل به آن باشد ــ پیدا می شود.

اگر مدرَک از اموری باشد که دوست داشتن آن شرعاً و عقلاً مستحسن باشد، در این صورت مکروه و مبغوض داشتن آن از رذایل و محبوب داشتن آن از فضایل خواهد بود. اگر دوست داشتن آن مذموم باشد، مسئله برعکس خواهد بود. این حبّ، وجد و شیفتگی تابع قوه مدرکه ای است که همان حواس ظاهری و باطنی و قوه عاقله باشد. علمای عرفان و سیر و سلوک ثابت کرده اند که حبّ ذاتاً به تمام قوا تعلقّ می گیرد.

از آن جایی که عوامل حبّ و تحسس مختلف و متعدد بوده، حبّ و شوق نیز به وجوه و اقسام مختلف تقسیم می شود که عبارتند از:

الف) دوست داشتن انسان وجود خویشتن را و بقا و کمال خویشتن را. این قسم شدیدترین و قوی ترین اقسام حبّ محسوب می شود؛ زیرا محبّت به میزان ملایمت و معرفت است و برای احدی چیزی قوی تر و شدیدتر از حیث ملایمت و معرفت از وجودش نیست. معنای حبّ نفس آن است که انسان ادامه وجودش را دوست دارد و از نیستی و هلاک وجودش بدش می آید.

پس بقا و دوام هستی محبوب است و عدم و نیستی ممقوت و منفور. بر این اساس هر کدام از ما مرگ را ناخوشایند می دانیم نه به صرف وقایعی که پس از مرگ باعث خوف و ترس آدمی می شود و نه به خاطر سکرات مرگ، بلکه به خاطر آن که بشر گمان می کند مرگ باعث نابودی کل یا بعض انسان می شود.

ب) حبّ انسان غیر خودش را به جهت آن که انسان از او لـذّت حیوانی می برد. مانند دوستی زن و شوهر به دلیل قضایای جنسی و... دوست داشتن خوردنی ها و پوشیدنی ها. غرض جامع در این قسم لذّت است و آن سریع الحصول و سریع الزوال است.

ج) انسان، فرد دیگری را به دلیل نفع و احسانی که به او رسانده است دوست دارد. هر انسانی بنده احسان است و نفوس بشری فطرتاً کسانی را که به او خیر و احسان کنند دوست می دارد و کسانی که به او بدی کنند دشمن می دارد. لـذا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «اللّهم لا تجعل لفاجرٍ علیَّ یداً فیحبه قلبی»؛۱ بارالها! هیچ فرد فاسقی را [به دلیل احسان و بخشش [بر من چیره مساز که در این صورت در دل، او را دوست خواهم داشت(۱).

د) انسان، چیزی را به خاطر خود آن چیز دوست داشته باشد نه به خاطر بهره و نفعی که از او رسیده باشد، بلکه ذات آن شیء عین حظّ و نفع آن باشد. این همان حبّ حقیقی استواری است که قابل اعتماد است، مانند حبّ زیبایی و جمال؛ زیرا هر جمالی در نزد مدرِکش محبوب است و این محبوبیت به خاطر عین زیبایی و جمال است، زیرا ادراک جمال عین لـذت بوده و لذت ذاتاً محبوب است نه به جهت امری دیگر.

گمان مکن که دوست داشتن صورت های زیبا تنها به خاطر غریزه جنسی که لذت حیوانی است، می باشد؛ زیرا گاهی انسان صورت های فریب دهنده و تصاویر دلربا را ذاتاً دوست دارد و درک زیبایی و جمال برای نفس یک لـذت روحانی است که قائم به ذات بوده و ذاتاً

---

۱ – ۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۳۶.

محبوب است.

از این جاست که می بینیم سبزیجات و آب جاری پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله را، به شگفتی وا می دارد. افرادی که دارای سرشتی پاک و سالم اند، تأیید می کنند که انسان از نظر کردن به نورها و گل ها و پرندگانی که دارای رنگ های دوست داشتنی و هیکلی نیکو و شکلی مناسب اند، لذت می برد؛ حتی به مجرد دیدن آنها، بدون آن که انسان قصد نفع و بهره دیگری داشته باشد، تمام غم و غصه اش بر طرف می شود.

از اموری که بر تحقق جمالِ درک شده از طریق عقل و محبوب بودنش دلالت دارد این است که نهادهای سلیم، فطرتاً، پیامبران و ائمه علیهم السلام را دوست می دارند با آن که آنان را ندیده اند؛ حتی گاهی دوست داشتن بزرگان دین و مذهب به مرز عشق می رسد و انسان را وا می دارد که در راه یاری مذهب او و دفاع از او تمام اموالش را انفاق نماید. در راه مبارزه با کسانی که به امام و یا پیشوای دین به او طعنه می زنند، جانش را به خطر اندازد، با این که اصلاً صورت او را ندیده [و چهره اش را نمی شناسید] و سخنش را نشنیده است.

پس آن چه که او را بر این محبّت و دوستی وارد می دارد نیکو شمردن آن پیشوای دینی به جهات داشتن صفات باطنی ــ از قبیل ورع، تقوا، توکل، رضا، دارا بودن مراتب علم، اشراف بر منابع دینی و تلاش او برای علم دین و نشر و ترویج این ارزش ها در عرصه حیات بشری ــ است.

به عنوان مثال، هرگاه مردم حاتم را به جود و بخشش و انوشیروان را به عدالت توصیف می کنند، دلها آن دو را دوست می دارد بدون آن که به تصاویر محسوس آن دو نگاهی کرده باشند و بدون آن که خیر و منفعتی

از آن دو به آنها رسیده باشد، بلکه هرکسی که برخی خصلت های خوب و صفات کمال از او حکایت شده باشد محبت و دوستی آن دو بر قلب ها غلبه پیدا می کند با آن که می داند آن دو را ندیده و خیر و احسان آن دو به احدی نرسیده است.

حاصل کلام آن که هرکس بصیرت باطنی اش قوی تر از حواس ظاهری اش باشد و نور عقل و خرد او بر آثار حواس حیوانی او غالب آید، دوست داشتن و ارتباط او به معانی باطنی بیش تر از دوست داشتن او به معانی ظاهری خواهد بود. چقدر فرق است میان کسی که نقش روی دیوار را به جهت زیبایی صورت ظاهریش دوست دارد و کسی که پیامبر بزرگ و خاندان او علیهم السلام را به دلیل حسن و زیبایی صورت باطنی شان دوست می دارد.

ه) قسم دیگر محبت آن است که انسان کسی را که بین او و خودش یک مناسبت نهانی یا مجانست معنوی وجود دارد، دوست داشته باشد. چه بسا رابطه دوستی و محبت و الفت میان دو فرد استوار و برقرار بشود بی آن که زیبایی یا غرض مادی دیگری لحاظ شود؛ بلکه به صرف همانند بودن روحیات آن دو، رابطه مستحکم برقرار می شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به این موضوع اشاره کرده و فرموده است:

«الأرواح جنود مجنده، فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف»؛ ارواح لشکرهای مجتمع اند، آنها که همدیگر را می شناسند با هم مناسبت دارند و آنها که یکدیگر را نمی شناسند با یکدیگر اختلاف دارند(۱).

ص: ۵۷

۱- ۱. «بحار الأنوار» ج ۲، ص ۲۶۵: «الأرواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر عنها اختلف».

و) قسم دیگر محبت و دوستی آن است که از طریق معاشرت، دیدار و اجتماع در برخی مناسبات پیدا می شود؛ زیرا معاشرت غریزه ای است که در طبیعت انسان نهاده شده و لذا انسان خوانده شد. پس «انسان» از «انس» گرفته شده، نه از «نسیان» چنانچه برخی گمان کرده اند... و مؤانست و معاشرت از محبّت قابل تفکیک نیست.

ز) قسم دیگر؛ محبت و دوستی کسانی که در وصف ظاهر با او مشارکت داشته باشند، مانند میل و گرایش کودک به کودک دیگر به جهت کودکی و میل و علاقه پیر مرد به پیر مرد دیگر به جهت کهنسالی... زیرا هر فردی نسبت به فردی که با او در حرفه، صنعت، شغل، مشارکت دارد، تمایل پیدا می کند. وجه جامع در این قسم، اشتراک در وصف و صفت است.

ح) هر علت و سببی، معلول و مسبَّب خود را دوست دارد و از آن طرف هر معلول و مسببی نسبت به علت و سبب خود دارای حبّ است. چون معلول مانند علت و زاییده و نشأت گرفته از علت و سازگار با علت است، چون از سنخ و جنس علت است.

پس علت معلول را دوست می دارد؛ زیرا معلول فرع علت و به منزله برخی از اجزای علت است که حاوی و مشتمل بر معلول است و از طرف دیگر معلول، علت را دوست دارد زیرا علت اصل آن و به منزله کلّ و مشتمل بر آن است. نتیجه آن که حب هر کدام از علت و معلول دیگری را به حبّ خویشتن بر می گردد.

اگر سبب، علت حقیقی و موجده باشد، سببیتش در پیدایش محبت

و پیوستگی قوی تر از سببی است که علت معدّه می باشد. بر این اساس، قوی ترین اقسام محبت، محتبی است که خداوند متعال نسبت به بندگانش دارد و بعد از آن، محبت بندگان عارف و شیدا نسبت به حضرت حق تعالی است؛ زیرا محبت این گروه نسبت به خداوند به دلیل آن است که خداوند آنها را ایجاد نموده و از کتم عدم به عرصه هستی آورده و آن چه را که در دو عالم بدان نیاز دارند به آنها بخشیده است و نیز چون خداوند متعال در ذات و صفات وجودی تام و کامل دارد [بنابراین] نفس آدمی ذاتاً مشتاق به کمال مطلق می باشد.

محبتی که میان پدر و فرزند وجود دارد از این قرار است که چون پدر سبب ظاهری در هستی یافتن فرزند است _ اگرچه سبب حقیقی نبوده، بلکه علت معدّه محسوب می شود _ او را دوست می دارد؛ چون او را به منزله خودش می بیند و می پندارد او مثالی و نسخه ای از وجودش هست که طبیعت او را از صورتش منتقل ساخته و وجود فرزند را پس از خودش به منزله بقای ثانی برای خودش به حساب می آورد.

البته محبّت فرزند نسبت به پدر مانند محبت پدر نسبت به فرزند نبوده، بلکه از آن مقدار ضعیف تر است؛ به خاطر نبودن برخی از اسبابی که باعث محبت می شود. بر این اساس، در شریعت، فرزندان مأمور شده اند که نسبت به پدران محبت بورزند اما پدران نسبت به فرزندان چنین دستوری ندارند.

همچنین است مهر و محبتی که بین معلم و شاگرد وجود دارد. همچنان که پدر سبب برای زندگی مادی و مراتب صوری[و ظاهری[آن است، همچنین است معلم که سبب نزدیک برای حیات روحانی

شاگرد و افاضه صورت انسانی بر او شمرده می شود. به همان مقداری که روح بر بدن برتری دارد، معلم بر پدر برتری دارد. بر این پایه، شایسته و لازم است که محبت آموزگار از محبت پدر بیش تر و از محبت موجد حقیقی[خداوند [کمتر باشد.

در متون روایی آمـده است: «انّ آباءک ثلاثه: من ولّدک و من علّمک و من زوّجک»؛ همانا پدرانت سه نفرند: اول کسـی که تو را به دنیا آورد، دوم آن که به تو علم یاد می دهد و سوم آن که امکان ازدواج را برای تو فراهم می سازد.

از ذوالقرنین پرسـیدند: آیا پـدرت را بیش تر دوست می داریـد یا معلّمت را؟ گفت: معلمم را بیش تر دوست می دارم؛ زیرا او سبب حیات ماندگار من است و پدرم سبب حیات فانی من است.

از ایـن جـا بـه ایـن نکته پی می بریم که بعـد از محبت الهی، محبت پیـامبر صـلی الله علیه و آله و اوصـیای راشـدین و هـدایت یافتگان او از تمام اقسام محبت اسـتوارتر است؛ زیرا حضـرت معلم حقیقی و مکمّل اول انسانیت است. لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسـلم فرمود: «لایؤمن احدکم حتی اکون أحبّ الیه من نفسه و أهله و ولده»؛ فردی از شـما ایمان نمی آورد مگر آن که من در پیشگاه او محبوب تر از خود و خانواده و فرزندش باشم.(۱)

ط) محبـت کسـانی کـه در سـبب واحـدی مشـارکت دارنـد، برخی نسـبت به برخی دیگر محبت می ورزد؛ماننـد محبّت میـان برادران و خویشاونـدان؛ بـه دیگر سـخن، محبـت سـببی و محبت نَسَـبی. هر میزان که سـبب نزدیـک تر باشـد، محبت اسـتوارتر خواهد بود. به عنوان مثال، رشته های محبت میان

۱- ۱. «الطرئف» ج ۲، ص ۵۰۶.

برادران شدیدتر از محبت میان فرزندان عموها است(۱).

از این جا به یک موضوع اساسی جالب توجه و نتیجه متین و عالی می رسیم و آن این که با جمع شدن برخی عوامل محبت و اخلاص یا اکثر آنها در شخص واحد، محبت دوچندان می شود و عشق افزایش می یابد. لذا گفته اند: قوه حبّ به مقدار قوّه سبب است. هر زمان سبب کامل تر و زیادتر باشد، دوستی و پیوند شدیدتر و محکم تر خواهد بود و این مطلبی است که نیاز به بیان و دلیل نداشته و در نهایت روشنی است.

اکنون با توجه به این مقدمات این امکان پیدا می شود تا به عوامل اساسی و مهم و انگیزه های روحی و محوری که باعث گردید تا کریمه امام کاظم علیه السلام ـ حضرت فاطمه معصومه علیها السلام ـ مجبور به خروج از شهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله گردد، دست یابیم، واین در حالی بود که حضرت با سعی و تلاش طاقت فرسا به هر سویی در بیابانها و صحراها به راه می افتاد، شهرها می گشت و دائما از شهری به شهر دیگر به دنبال برادر بود؛ تا شاید به برادرش امام رضا علیه السلامبرسد، یا به اخبار مربوط به او آگاهی یابد، بعد از آن که او بر حسب درخواست مأمون خلیفه عباسی، آن روز با زور و اکراه از مدینه منوره به سوی شهر طوس خارج گردید.

مأمون بر مسند خلافت اسلامی که از پیشینیان خود به ارث برده بود چهار زانو نشسته بود؛ همان پیشینیانی که خلافت را ربودند و با زور و قدرت، مکر و حیله از صاحبان شرعی آن بر کشیدند و آن را از صاحبان به سرقت بردند؛ بدون آن که مورد نکوهش قرار گیرند و از کرده خود

۱- ۱. «جامع السعادات» ج ۳، فصل أقسام الحب، ص ۱۴۱ - ۱۳۴؛ با اختصار.

خجالت کشند و شرم و حیا کنند. آنان همانند توپ باخلافت بازی می کردند و آن را در میان خودشان می گرداندند و آن را به افراد پست و افراد نالایق می بخشیدند و مال خدا را همانند علف خورای شتر در فصل بهار، می خوردند و می جویدند.

آری، بعد از آن که دوران حکومت هارون الرشید سپری شد و حکومت به مأمون رسید، متوجه بازماندگان حضرت علی و خاندان ابوطالب علیهما السلامگردید و تصمیم گرفت آنان را خوار و ذلیل گرداند و آنان را به پذیرفتن حکومت خشن و ظالمانه اش مجبور سازد. نامه ای به امام رضا علیه السلام نوشت و با عبارات و الفاظ فریبنده و وعده های گمراه کننده فریبا، از او دعوت کرد تا به خراسان بیاید.

امام به دلایل مختلف و عذرهای متعدد، خود را معذور می داند و مأمون پیوسته با امام مکاتبه می کرد و پیک می فرستاد و خواسته اش را تکرار و پافشاری می نمود؛ تا آن که امام مطمئن شد که او به هیچ وجه حاضر نیست از وی دست بر دارد؛ زیرا امام به نیت های پلید و مقاصد شیطانی او واقف بود، که او را خواهد کشت و به شهادت خواهد رساند و شهادت حضرت به دست او انجام خواهد شد، همه را می دانست.

امام رضا علیه السلام به مقاصد پست و نقشه های پلیدانه غیر انسانی که مأمون در ضمیر خودش پنهان داشته بود و نیز هدفی که از دعوت امام خصوصا و خاندان ابوطالب به طور کلی، دنبال می کرد، حضرت، علم راستین و یقینی که هیچ شک و ابهامی آن را نمی پوشانید و نمی زدود، داشت.

کما این که پیمان بستن مأمون با امام برای ولایت عهدی پس از

خـودش به جهت محبت به امـام نبـود، بلکه تـدبیری بـود که در پرتـو نقشه هـایی که کشـیده بود، برای رهـایی از جنبش هـای خاندان ابوطالب و قیام سـخت آنان که از هر سوی و سرزمینی و از هر منطقه و سمتی علیه عباسیان برپا می شد و برای خاموش ساختن آتش این انقلاب در نقطه آغازین آن، اندیشیده بود.

بعد از این مرحله، برای مسـلمان چگونه جایز است در برابر حکومتی که امام رضا علیه السـلام بعد از خلیفه عباسـی، متولی آن است بایسـتد و ایسـتادگی کنـد. پس قیام، انقلاب، بیـداری و ایسـتادگی در برابر مأمون، به عنوان رخنه و شـکاف درمیان امت اسـلامی و صـفوف آن شـمرده شده و هرکس که چنین کند کشتن و ریختن خون او مباح بوده و گرفتن اموالش و مملوکاتش حلال خواهد بود.

اگر از باب جدل فرض کنیم مأمون از روی محبت و کرامت ولایت عهدی را به امام بخشـید، پس تهدید کردن امام به این که اگر مخالفت کردنـد و از قبول ولایت عهـدی امتناع نمود، گردنش را می زند چه معنا دارد؟ به چه دلیل به دست خود، امام را مسموم نمود!

ابوالفرج اصفهانی می گوید:

«مأمون بر گروهی از خاندان ابوطالب وارد شد و آنان را از مدینه به سوی خود فرا خواند و در میان آنان علی بن موسـی الرضا علیهمـا السـلام وجـود داشت. آنـان را از راه بصـره حرکت دادنـد و آوردنـد و سـرپرست بردن آنـان، شخصـی بود معروف به جلودی از اهالی خراسان، آنان را نزد مأمون برد.

سپس آنان را در یک منزل و علی بن موسی علیهما السلام را در

منزل دیگری فرود آوردند.

آن گاه به سوی فضل بن سهل رفت و به او خبر داد که می خواهد با امام پیمان ببندد و به او امر کرد که برای این منظور با برادرش حسن بن سهل دیدار [و مشورت] کند و او این کار را انجام داد و در حضور مأمون هردو جمع شدند. حسن بن سهل بزرگی و دشواری این کار را برای مأمون تشریح کرد و آن چه را که در بیرون کردن حکومت از اهلش بر وی متوجه می شود بر او توضیح داد.

مأمون گفت: با خدا پیمان می بندم که اگر به کنارگیری از حکومت موفق شدم، آن را به برترین خاندان ابی طالب بسپارم و من از این مرد برتر کسی را نمی شناسم.

پس آن دو با مأمون در آن چه که اراده کرده بود مشورت کردند و مأمون آن دو را به سوی علی بن موسی الرضا علیه السلامفرستاد. آنان این مطلب را به امام عرضه داشتند. امام امتناع فرمود و هرچه اصرار کردند، امام نمی پذیرفت و امتناع می ورزید تا این که یکی از آن دو به امام گفت: اگر حکومت را پذیرفتی که هیچ و گرنه ما کاری را که بدان مأمور شده ایم انجام خواهیم داد و امام را تهدید کرد. سپس دیگری گفت: به خدا قسم، به من دستور داده که اگر با خواسته او مخالفت کنی، گردنت را بزنم.

آن گاه مأمون، امام را خواند و در مورد این مسئله با او سخن گفت، اما آن حضرت امتناع فرمود. بعد مأمون سخنی شبیه به تهدید به امام گفت» تا این که ابوالفرج اصفهانی می گوید:

«مأمون به [یکی از خادمان خود] دستور داد ناخن هایش را بلند کند

و او این کار را انجام داد. سپس برای او چیزی که شبیه تمر هندی بود فرستاد و به او گفت: آن را پوست کن و با هر دو دست آن را خمیر ساز و او این کار را انجام داد.

سپس مأمون نزد امام رضا علیه السلامرفت و به او گفت: چه خبر؟ امام فرمود: امیدوارم که خوب و درستکار باشم.

آن گاه به امام گفت: آیا امروز کسی از خدمتکاران به نزد شما آمده است؟

امام فرمود: خیر. پس مأمون عصبانی شد و بر غلامانش فریاد برآورد و به او گفت: امروز آب انار بگیر؛ زیرا آن چیزی است که از آن بی نیازی نیست. آن گاه اناری خواست و آن را به عبدالله بن بشیر داد و گفت: آبش را با دست بگیر. او آن کار را انجام داد و آن آب را مأمون با دستش به امام رضا علیه السلامنوشانید و او هم آن را نوشید واین مسئله سبب وفات امام شد و بعد از آن قضیه، بیش از دو روز زنده نماند تا به شهادت رسید».

محمد بن علی بن حمزه و یحیی می گوید: اباصلت هروی به من گفت بعد از آن قضیه، نزد امام رضا علیه السلام رفتم. امام به من فرمود: اباصلت، به تحقیق کارشان را انجام دادند (یعنی مرا سم دادند) و حضرت ذکر توحید و حمد پروردگار می کرد.

محمد بن علی می گوید: از محمد بن جهم شنیدم که می گفت: انگور همواره امام رضا علیه السلام را به تعجب وا می داشت، برای او انگوری چیده شد و در دانه های آن زهر قرار داده شد و چند روز آن را رها ساختند و امام در کسالتی که پیدا کرده بود از آن خورد و او را کشت. او یادآور می شود که آن زهر از لطیف ترین سموم بود(۱).

۱- ۱. «مقاتل الطالبیین» ص ۳۷۸ – ۳۷۵.

مأمون عباسی با این عمل ناپسند و رفتار زشت و فتنه گناه آلودی که نسبت به امام رضا علیه السلام انجام داد، علاوه بر رسیدن به تمایلات حیوانی، به دنبال آن بود تا وجدان معذّب و درون مریض و پایمال شده خود را ارضا نماید. پس همانند پیشینیان در جایگاه رهبری، خط اسلام را برای امت تحریف نمود و در این حوزه بر رأس امت جای گرفت، و زعامت، ولایت، خلافت و ریاست از آنِ قدرت شمشیر، مکر، باطل، قتل، ترور و شکنجه قرار گرفت نه از آنِ حق، عدل، احسان، حریت و آزادی.

آری این خلفایی که از راه قدرت و زور یا ریاست طلبانی که از راه خدعه و حیله به خلافت و ریاست راه پیدا کرده بودند، راه استبداد را در پیش گرفتند. حقوق امت را برای خود [غاصبانه] برگزیدند و تعدّی و ستم را از حد گذرانده، به طوری که برای بزرگ و کوچک، طفل و یتیم، شریف پیر و زن، هیچ مقام و کرامت و حرمتی باقی نماند... .

اگر وجود امامان و عترت طاهرین نبود که به پا خاستند و با حکمت و دور اندیشی در رفع این پدیده ها کوشیدند و وظیفه ای را که خداوند به آنان موکول ساخته بود به اندازه جد و تلاش ممکن به جای آوردند و علی رغم دشواری نظارتی که بر آنان بود و سختی و فشاری که بر آنان اعمال می شد و ظلم و ستم بزرگی که از هر سو آنان را احاطه کرده بود، انتظار می رفت که دهان حق گویان بسته شود و دست های کسانی که برای عدالت کار می کند ناتوان گردد و شمشیر و زندان لجام منکران و منتقدان قرار گیرد.

خلفای غاصب اموی و عباسی از عترت طاهرین علیهم السلام و آنان که از شرافت پیوند با نبوت و فضیلت میراث علم و ثابت قدم بودن در دین برخوردار بودند، خوف و هراس زیادی داشتند؛ زیرا آنان به این مطلب واقف بودند که خاندان پیامبر علیهم السلام دارای جایگاه والایی بوده و فرزندان علی و زهرا علیهما السلام همچون موانع سخت و هولناکی در سر راه دولت آنان بوده و وجودشان خطر را برای دولت آنها و نقشه ها و عیب هایشان است. و چاره ای نداشتند جز آن که از آنها خلاصی پیدا کنند و بنیانشان را در هر حال و با انواع طرح ها و حیله ها و با تمام قدرت و نیرنگ ها و خواسته های جهنمی، قطع نمایند.

همه این ها برای آن بود تا بر آنان سیطره پیدا کرده و آنها را نابود سازند تا فضای جامعه به نفع آنان آرام شود و خیالات رؤیایی عصر اموی را دوباره برگردانند و اوضاع و احوال به نفع شان تمام شود و خلافت و حکومت را به تنهایی تصاحب کرده و بر مسند و تخت حکومت اسلامی تکیه زده، بر آن جلوس کنند.

بدین خاطر، مأمون شروع به مکاتبه با امام رضا علیه السلام کرد و او را به خراسان دعوت کرد و ولایت عهدی پس از خودش را به امام عرضه داشت و او را با زور و اکراه آورد و بعد از گذشت ایام، به زندگی امام خاتمه بخشید و او را در برابر جماعت مسموم کرد و از این طریق می خواست بقای حکومت شکافته عباسی را تضمین کند و امیدوار بود که در هر صورت آن استمرار پیدا کرده و ادامه یابد.

در کتاب های احادیث روایات متواتری است که ما را به جایگاه امام در ولایتعهدی آگاه می سازد. بعد از آن که مأمون درها را به روی او مسدود

ساخت و بر او سخت گرفت و او را به پذیرش ولایتعهدی مجبور ساخت، یا سر ما را حدیث می خواند و می گوید: وقتی که امام رضا علیه السلام ولایت عهدی را قبول کرد از او در حالی که دست ها را به سوی آسمان بالا برده برده بود، شنیدم که می گفت: «خداوندا! می دانی که من مجبور و ناچارم. پس مرا مؤاخذه مکن، همچنان که بنده و پیامبرت یوسف را در وقتی که به ولایت مصر رسید مؤاخذه نکردی»(۱).

وقتی ترس از آسیب رساندن به امام رضا علیه السلام از طرف خاندان ابوطالب و اهل مدینه _ بعد از آن که امام در وقت خروج به سوی خراسان خبر داد که از این سفر بر نمی گردد و شهید می شود _ [به گوش همه] رسیده بود، خواهرش فاطمه علیها السلام بعد از برادرش، در سال ۲۰۱ هجری، با توکل بر حول و قوه الهی و تسلیم به تقدیر و مشیت الهی [از مدینه] خارج شد و با روحی مشتاق و اراده ای پرجوش و نفسی ثابت، در جست و جوی برادر و امامش که اطاعتش از طرف خداوند بر او واجب بود، می گشت و نشان و رد پای او و راه و سوار او را دنبال می کرد؛ در حالتی که جوینده و کاونده و طالب اخبار او بود. از آبادی ها و شهرهایی که امام در سفر و راهش گذرکرده بود و از منازلی که امام در سفرش پیموده بود، عبور می کرد تا شاید به گمشده اش برسد و او را بیابد.

رنج سفر و خستگی و سختی راه و شدایدی که با آن مواجه شد، او را در بستر انداخت و از حرکت بازداشت و مرض و بیماری به او روی آورد. لذا نتوانست به حرکت خود ادامه دهد و جست وجوی خود را

۱- ۱. «بحار الانوار» ج ۴۹، ص ۱۳۰.

دنبال نمایـد. حضـرت در مسـیر قم بود؛ چون می دانست برادرش امام رضا علیه السـلاموارد آن شـهر شـده و مـدتی در آن جا توقف کرده است.

سیـد غیاث الـدین عبـدالکریم بن طاوس در این باره می گویـد: چرا امام رضا علیه السـلام مولای ما امیرمؤمنان علیه السـلام را زیارت نکرد؟ زیرا وقتی مأمون از آن حضرت خواست به خراسان بیاید، او از مدینه سوی بصره رفت و به کوفه نرسید و از آن جا در راه کوفه، به طرف بغداد روی آورد و آنگاه به قم و داخل شـهر قم شد و اهالی شهر به استقبال آن حضرت آمدند و در این که مهمان چه کسی باشد با هم نزاع کردند.

امـام فرمود که شـتر مـأمور الهی است، شتر حرکت کرد تـا آن که کنـار درِ خـانه ای سـینه خود رابه زمین گـذاشت و نشـست. صاحب آن خانه در خواب دیـده بود که امام رضا علیه السـلامفردا مهمان اوست. انـدکی نگـذشت که آن محل، مکان والایی گردید و آن مکان امروزه(۱) مدرسه متروکی است. آن گاه امام به سوی (فریومد) رفت.

وی می گوید: در شرح حال آنان خبر مشهوری وجود دارد(۲):

فاطمه، دختر فاطمه زهرا علیهما السلام، آهنگ شهر قم کرد و وقتی به شهر ساوه رسید بیماری او را از ادامه سفر بازداشت و او را به بستر بیمـاری انـداخت. حضـرت از مسـافت میـان دو شـهر سـاوه و قم سؤال کرد، جواب داده شـد که ده فرسـخ است. به خادمش دستور داد تا او را به قم برساند.

ص: ۶۹

۱- ۱. مراد، زمان غیاث الدین عبدالکریم بن طاوس است که در سال ۶۸۰ قمری می زیست. اما اکنون این مدرسه علمیه که به نام «مدرسه رضویه» معروف است یکی از مدارس موفق حوزه مقدسه علمیه قم محسوب می شود.

۲- ۲. «فرحه الغری» باب ۸، ص ۱۳۰.

علامه مجلسی از کتاب «تاریخ قم»، تألیف حسن بن محمد قمی، چنین نقل می کند:

مشایخ قم از پدرانشان چنین به من خبر دادند که وقتی مأمون، امام رضا علیه السلامرا در سال ۲۰۰ هجری برای ولایتعهدی از مدینه به مرو آورد، خواهرش فاطمه به دنبال او، در سال ۲۰۱ هجری از مدینه خارج شد. زمانی که به ساوه رسید، بیمار شد و از فاصله بین ساوه و قم پرسید، گفتند: ده فرسخ. گفت: مرا به سوی آن شهر ببرید. پس او را به طرف قم بردند و در منزل موسی بن خزرج بن سعد اشعری مسکن دادند.

علامه مجلسی می گوید: در اصحِ روایات آمده است که وقتی خبر آن بانو به شهر قم رسید، بزرگان شهر در حالی که در پیشاپیش آنان موسی بن خزرج قرار داشت به استقبال حضرت آمدند. وقتی به شهر رسید، این شخص زمام شتر را گرفت و به طرف خانه اش برد.

هفده روز در خانه وی بود تا آن که وفات یافت. موسی دستور داد او راغسل و کفن کردند و بر او نماز گذارد و در زمینی که متعلق به او بود آن بانو را دفن کرد و آن زمین الآن روضه آن بانو است. بر روی قبر سایبانی از بوریا بنا کرد تا آن که زینب، دختر محمد بن علی الجواد علیهم السلام، بر روی آن گنبدی بنا ساخت(۱) .

جملات فوق گویای آن است که کریمه آل بیت محمد علیهم السلام در راه جست وجوی برادرش امام رضا علیه السلام، متحمل مصائب و رنج های فراوانی شده و شوق، حب، وجد و محبت، قوای او را به

۱- ۱. «بحار الاءنوار» ج ۴۸، ص ۲۹۰.

تحلیـل برده و لاـغرش کرده و هجران و جـدایی از برادر قلبش را جریحه دار ساخته و جزع و بی تابی دل او را خونین ساخته و پیمودن بیابان ها و صحراها او را به بستر بیماری انداخته است.

آن بانو با همه این شدائد و سختی ها، صبر و شکیبایی پیشه کرده و یقین داشت، هر امری که از ناحیه خداوند متعال صادر می شود و آن چه که خداونـد بنـدگانش را بدان مبتلا می سازد، از جمله گرفتاری یا گشایش، بیماری یا شـفا و هر چیز مطلوب یا نامطلوب، بر طبق حکمت و مصلحت الهی صادر می شود.

بدین خاطر خودش را برای صبر و وقار و مقاومت در برابر هوای نفس، در غم و حزن آماده نمود و به قضا و قدر الهی خشـنود بود و سـینه اش را برای جایگـاه حکمت هـای الهی وسـعت بخشـید و یقین کرد که قضای الهی بر وی به خیر و سـعادت او می انجامد.

امام علی علیه السـلام با اشاره به این معنا، می فرمایـد: «اطرح عنک واردات الهموم، بعزائم الصبر و حسن الیقین»؛ حزن وانـدوه هایی که بر تو هجوم می آورند با صبر آهنین و یقین نیکو از خود دور ساز(۱).

کسـی که به این درجه برسد از هر [رنجی] که بر او وارد می شود لذت می برد و از ثروتی پایان ناپذیر بهره مند می شود. و به عزتی ابـدی تأییـد می شود. پس بـا [روحی] آرام در ملـک ابـدی مأوی گرفت و به سوی قضای سـرمدی می رود؛ چنان چه فاطمه معصومه علیها السلام بدان راه یافت.

اما سخن آن بانو [که فرمود]: «مرا به سوی قم ببرید» به جهت آن بود

۱- ۱. «بحار الأنوار»، ج ۷۰، ص ۱۸۱: واردات الامور.

که محل وفات و دفنش را می دانست و به آن چه که جدش امام جعفر صادق علیه السلام در حیاتش به آن خبر داده بود، آگاه بود.

از امام صادق علیه السلامروایت شده که فرمود: «همانا برای خداوند متعال حرمی است و آن مکه است و برای رسول اکرم حرمی است و آن مدینه است و برای امیرمؤمنان حرمی است و آن کوفه است و برای ما حرمی است و آن شهر قم است و به زودی در آن زنی از اولاد من در آن دفن می شود که فاطمه نامیده می شود. پس هرکس آن را زیارت کند بهشت بر او واجب می شود»(۱).

راوی می گوید: این کلام از امام صادق علیه السلام قبل از ولادت امام کاظم علیه السلامصادر گردید(۲).

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: «برای خداوند حرمی است و آن مکه است. آگاه باشید برای رسول خدا حرمی است و آن مدینه است. آگاه باشید برای امیرمؤمنان حرمی است و آن کوفه است. آگاه باشید قم، کوفه کوچک است. آگاه باشید برای بهشت هشت در وجود دارد که سه تای آن به سوی قم باز می شود. زنی از فرزندان من ــ که نامش فاطمه دختر موسی است ــ در آن شهر از دنیا می رود و به شفاعت وی تمام شیعیان من به بهشت داخل می شوند(۳).

ص: ۷۲

۱- ۱. عن الصادق علیه السلام: «انّ لله حرما و هو مکه و انّ للرسول حرما و هو المدینه و انّ لأمیرالمؤمنین حرما و هو الکوفه و انّ لنا حرما و هو بلده قم، و ستدفن فیها امرأه من أولادی سمّی فاطمه، فمن زارها وجبت له الجنه».

۲- ۲. «تاریخ قم»، ص ۲۱۴؛ «سفینه البحار» ج ۷، ص ۳۵۸ ؛ «مجالس المؤمنین» ج ۱، ص ۸۳.

۳- ۳. «مستدرک الوسائل» ج ۱۰، ص ۲۰۶ و ۳۶۸ ؛ «تاریخ قم» ص ۲۱۳: عن الإمام الصادق علیه السلام ؛ قال:«ان لله حرما و هو مکه، ألاـ انّ لرسول الله حرما و هو المدینه ألاـ و انّ لأمیرالمؤمنین حرما و هو الکوفه، ألا و انّ قم الکوفه الصغیره، ألا انّ للجنه ثمانیه أبواب ثلاثه منها ألی قم، تقبض فیها امرأه من ولدی اسمها فاطمه بنت موسی، و تدخل بشفاعتها شیعتی الجنه بأجمعهم».

لذا فاطمه علیها السلام دستور داد تا او را به شهر قم برسانند تا در آن شهر آخرین لحظات عمر شریفش را به پایان رساند و در تربت پاکیزه به خاک سپرده شود و آن تربت به برکت وجود او شرافت و طهارت پیدا نماید؛ در خانه ای که خدا رخصت داده که آن جا رفعت یابد و در آن نام خدا ذکر شود و صبح و شام تسبیح و تنزیه ذات پاک او کنند تا وقتی که حیات، زندگی و بشریت باقی است.

وفات و محل دفن فاطمه علیها السلام

مرگ، حد فاصل و تفکیک کننده اصیل میان حیات فانی و گذرا و حیات جاودانی و همیشگی که انسان رو به سوی آن آفریده شده، به شمار می رود. در این عالم هستی، پایانِ هر موجود زنده ای مرگ است و مظهر آن این است که شعور و ادراک آدمی خاموش نابود می گردد و بدن مادی رو به تحلیل رفته و به اصولی که از آن پدید آمده برمی گردد و دگرگون می شود.

هیچ جانداری هر اندازه هم که در مرتبه پایین حیوانی باشد، بدون احساس ناخوشایند و زشت بودن مرگ نیست. او را می بینی که با تمام تلاش از مرگ فرار می کند و با تمام امکانات و وسائل با آن مقابله می کند، اما در پایان مجبور می شود در برابر آن خضوع کند و بدان تسلیم شود، زیرا عوامل مرگ در هر مکان او را احاطه و از مقاومت باز

داشته؛ پس او از روی اکراه برای مرگ خضوع می نماید و آن گونه که قضا و قدر بخواهد می میرد.

حاصل سخن آن که، بر همه موجودات، مرگ حتمی شده وترس از مرگ در همه موجودات جریان و سریان دارد مگر دربندگان مخلص خدا.

اگر مرگ به معنای فنا و نیستی باشد، زشت و ناپسند است و به بداهت عقل، هر امر زشت و ناپسندی ناخوشایند است. هرگاه عمر انسانی به پایان می رسد او از درون احساس می کند که مشتاق راحتی و آسایش است و آرزوی مرگ می کند؛ همان گونه که کسی که خسته و درمانده است تا مدتی آرزوی خواب و بی حالی می کند.

در واقع، آن که از مرگ می ترسد به خاطر آن است که نمی داند کجا می رود و پایان و فرجامش کجاست؟ پس او حقیقتاً ترسی از مرگ ندارد، بلکه آن چه را که شایسته است بداند، نمی داند، پس این جهل و نادانی است که باید از آن ترسید زیرا مایه خوف و ترس می باشد.

این جهل همان چیزی است که بندگان مخلص خدا [پیروان] ائمه طاهرین علیهم السلام و ره پویان راه هدایت اهل بیت را واداشته تا به دنبال علم و عبادت و اخلاص بروند و در این دنیا در راه محبت الهی جان فشانی کنند و به خاطر عشق و محبت الهی، لذات مادی و راحتی بدن را ترک کنند و در این راه، خستگی و بیداری و عبودیت را بر خویشتن ترجیح دهند و بدانند همانا راحتی حقیقی که به آن از جهل و نادانی رهایی یابند، همان راحتی حقیقی است و رنج حقیقی همان خصلت جهل است؛ زیرا جهل و نادانی بیماریی کهنه و دیرینه برای انسان است و شفا یافتن از آن، خلاصی نفس و راحتی سرمدی و لذت و

خوشی ابدی است.

به درستی که عترت طاهرین و بندگان مخلص خدا با صبر، شجاعت، اخلاص، جهاد و تهذیب نفس توانسته اند به آسودگی خاطر و راحتی برسند؛ به طوری که تمام امور دنیوی بر آنان سهل و آسان شود و تمامی آن چه را که برای توده مردم عظمت و بزرگی دارد از قبیل مال، جاه، مقام، ثروت [در نزدشان] حقیر و نا چیز یافته اند؛ زیرا ثبات و بقای اندکی دارند و خیلی سریع زوال پذیرند و هرگاه به دست آیند موجب حزن و اندوه فراوانند و هرگاه از دست بروند باعث غم و اندوه بزرگی می گردند. این به دلیل آن است که انسان هرگاه به غایت یکی از آن امور برسد، آن غایت او را به سوی غایت دیگری فرا می خواند بی آن که در یک حد و زمانی توقف و پایان یابد.

فلاسفه و حکما گفته اند: مرگ دو نوع است: مرگ ارادی و مرگ طبیعی. حیات نیز دو نوع است: حیات ارادی و حیات طبیعی. مرادشان از مرگ ارادی میراندن شهوات و دنبال روی آن نبودن است. مقصود آنان از حیات ارادی چیزی است که انسان در این دنیا برای آن سعی و تلاش می کند از قبیل خوراک و پوشاک و شهوات... .

مقصود آنان از حیات طبیعی آن است که نفس سرمدی به سبب تحصیل علوم و معارف و ریاضت و عبادت، در شادمانی ابدی باقی بماند و آن گاه به سوی خداوند متعال سیر نماید.

کسی که قصد و نیتش این باشد، از مرگ نمی ترسد؛ بلکه مشتاق آن خواهد بود و در هر لحظه ای، شتابان و حریصانه خواستار آن خواهد بود و در هر چشم به هم زدن انتظارش را خواهد کشید و به آن انس

خواهد گرفت و آن را می خواند و با آن نجوا می کند؛ چنانچه امیرمؤمنان علیه السلام بر این حال بود. که با تمام صراحت و شجاعت در خطبه ای که قسم راستین می خورد، می فرماید: «والله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امّه»؛ قسم به خدا که اُنس فرزند ابی طالب به مرگ بیشتر از انس طفل به سینه مادرش است(۱).

آن گاه امام علی علیه السلام دنیا را توصیف می کند و برای انسان راه های روشنی قرار می دهد تا با آگاهی در پرتو آن حرکت کند. «فمن اشتاق إلی الجنّه سلا عن الشهوات، و من اشفق من النار اجتنب المحرمات، و من زهد فی الدنیا استهان بالمصیبات ومن ارتقب الموت سارع إلی الخیرات»، یعنی کسی که مشتاق بهشت باشد، شهوات را از یاد می برد و کسی که از آتش بترسد از محرمات دوری می کند وکسی که در دنیا زهد ورزد، مصیبت ها را کوچک می شمارد و کسی که در انتظار مرگ باشد، در انجام کارهای خیر شتاب می کند(۲).

بالاخره امام علی علیه السلام را می یابیم که حلول مرگ را سعادت ابدی و رستگاری بزرگ می بیند و از آن نمی ترسد؛ زیرا به سرانجامش در حیات ابدی واقف است.

قرآن می فرماید: «قل یا أیّها الذین هادوا ان زعمتم انکم أولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین و لا یتمنونه أبدا بما قدّمت ایدیهم و الله علیم بالظالمین» «بگو ای یهودیان! اگر گمان می کنید که شما فقط دوستان خدا هستید، نه مردم پس آرزوی مرگ کنید؛ اگر راست

۱- ۱. «بحار الانوار» ج ۷۷، ص ۳۳۲.
۲- ۲. «بحار الأنوار» ج ۶۸، ص ۳۴۸.

می گویید؛ ولی آنان هرگز آرزوی مرگ نمی کنند به خاطر اعمالی که از پیش فرستاده اند و خداوند ظالمان را به خوبی می شناسد».(۱)

در قاموس امام، هیچ مفهومی برای خوف از مرگ وجود ندارد؛ زیرا آن، زمان ملاقات محبوب است و محبّ اصلاً زمان وعده دیدار محبوب را فراموش نمی کند و خیلی از اوقات آمدن مرگ را آهسته می یابد در حالی که نقل شده آمدنش را دوست می دارد تا از سرای فانی و موقت رهائی یابد و به رحمت سرمدی ربّ العالمین منتقل گردد،

چنان چه نقل شده است که حذیفه وقتی که وفاتش رسید، گفت: «دوستی بر من در حال نداری وارد شده که توان ردّ او را ندارم. خداوندا! اگر می دانی که فقر برای من از غنا محبوب تر است و بیماری برای من از سلامتی محبوب تر است و مرگ برای من از زندگی محبوب تر است، پس مرگ را بر من آسان گردان تا تو را دیدار کنم».

ائمه طاهرین علیهم السلام بر این راه و روش سلوک می کردند و آنان اصحاب[و صاحبان] خلافت الهی و اولوالامری هستند که خداوند اطاعت از آنان و محبت و ولایت ایشان را بر ما واجب شمرده است؛ زیرا آنان انسان های کاملی هستند که خداوند ایشان را برای پیوند رسالت مقدس اسلام، اختیار و انتخاب کرده است.

برای طهارت، پاکیزگی، عظمت، قدسیّت و شرافت ائمه اطهار همین دلیل کافی است که دشمنان آنان با وجود فراوانی جماعات و فرق، گوناگونی گرایش، روش، عقایدشان و فراوانی علومشان، نتوانسته اند برای یکی از ائمه تنگنا، کاستی، خطا، ناتوانی در طول

۱- ۱. سوره جمعه: ۶۲، آیه ۶ و ۷.

زندگیشان اثبات نمایند.

خداوند آنان را به برترین مقامات کریمان و به والاترین درجات مقربان و رفیع ترین مراتب رسولان رسانید؛ آن جا که کسی نتواند رسید و به بلندای آن مقام کسی نمی تواند راه یابد و هیچ پیش روی بدان پیشی نگیرد و برای رسیدن بدان جا کسی طمع نبندد تا این که هیچ فرشته مقرّب و نه پیامبر مرسلی و نه صدیقی و نه شهیدی و نه عالمی و نه جاهلی و نه پستی و نه ارجمندی و نه مؤمنی شایسته و نه فاجری بدکیش و نه سرکشی معاند و نه شیطان متمرد و نه خلقی در این میانه گواه نیست، جز آن که خدا جلالت قدرشان و عظمت مقامشان و بزرگی شأن آنان را و تمامیت نورشان و راستی مناصبشان و ثبات مقامشان و شرافت جایگاه و منزلتشان نزد خود و گرامی بودنشان پیش خویش و مخصوص بودنشان را در نزد حق و قرب منزلتشان را در مقام الهی، به آنها شناساند.

عترت طاهرین ـ با وجود مسئولیت های اجتماعی و فردی شان و مواجه شدن با خشن ترین مشکل ها، فتنه ها و خطرها از جانب دسیسه ها و نقشه های جهنمی، و سوء التصرفات والیان و عمال جور و ستم آنان بر اهل بیت و عترت؛ و اضطراب و پریشانی که بر زندگی آنان سایه افکنده بود ـ پیوسته در استواری رشته های علاقه و محبت بین خود و معبودشان تلاش می کردند و خیلی به عبادت خالق و برای مصاحبت با اهل سعی و تلاش در راه عبادت اهتمام می ورزیدند.

پس برای خدا بندگانی بودند که خداوند به آنها نعمت ارزانی داشته و خدا را شناختند و به آنان شرح صدر عنایت کرد پس از او اطاعت

کرده و بر او توکل جستند و خلق و امر [قضا و قدر] را به خدا سپردند، پس دل های آنان معادنی برای صفای یقین و خانه هایی برای حکمت و مخزن هایی برای عظمت و گنجینه هایی برای قدرت گردید.

آنان میان مردم رفت و آمد می کردند در حالی که دل های آنان در عالم ملکوت سیر می کرد و دست به دامن پرده های عالم غیبی می شد. آن گاه قلب هایشان همراه با نتائج لطیف که برای احدی وصفش ممکن نیست، بر می گشتند.

آنان در باطن حقیقتشان ، مانند ابریشم، زیبا بودند و در ظاهر، همانند عمامه و تاجی بودند که تواضعاً برای هرکسی که آنان را می خواست، داده می شدند. با رنج و زحمت نمی توان به راه آنان رسید، بلکه آن فضل الهی است که آن را به هرکسی که بخواهد می دهد.

به درستی که من در شگفتم از حال کسانی که بر سرجاه و مقام و ریاست و رهبری و زعامت مردم، خود را به هلاکت می اندازند و در این راه زشت ترین معاصی را مرتکب می شوند و مطیع و فرمانبر نفس اماره خویش اند و کاری را که باعث خشم و قهر خدا و نابودی رسالت پیامبران و رسولان و امامان می شود به جای می آورند!

برگرداندن اسلام و مفاهیم آن و تأویل و تفسیر آن براساس خواسته های شیطانی و مطالبات استعمار شرق و غرب، همه اینها برای تحریک و برانگیختن طوایف بزرگی است که با هر بانگی فریاد بر می آورند و با وزش هر بادی انعطاف نشان می دهند؛ تا بتوانند در دین و دنیا و آخرتشان فسادی را ایجاد کنند.

فرزندان آنان را سر می برند و زنانشان را زنده می گذارند، بدون هیچ

مسؤلیت و شرف و انسانیتی.

و برای تحکیم رهبری و بزرگی خویش، هزاران جوان را به میادین جنگ و قتال خونین رهسپار می سازند... وقتی به آنها گفته شود در روی زمین فساد نکنید، گویند: همانا ما اصلاح گریم. آگاه باشید آنان مفسدند و لکن خود نمی فهمند.

پس این خون های پاک به حساب چه کسی ریخته می شود؟ چه کسی پاسخ گوی این سؤال است که به چه جرمی کشته شدند؟ مسئول این اموال فراوانی که با زور از گروه ها گرفته می شودو برای خرید اسلحه و کشتن مسلمانان و شیعیان مصرف می گردد کیست؟ آن گاه نـدای وحدت و اتحاد بین شیعه و سنی سر می دهد و شعارهای تو خالی فریبنده می دهد «همانا پروردگارت در کمین [کافران] است و او بر صراط مستقیم قرار دارد.»

حضرت سجاد علیه السلام فرمود: «اگر فرد ظاهر الصلاح دیدید که پارسایی در سخنانش اختیار نموده و فروتنی در حرکاتش هویدا بود، صبر کنید، آهسته! مبادا این ظاهر شما را گول بزند؛ زیرا اکثر کسانی که در تحصیل دنیا و ارتکاب محرمات ناتوان اند و نیتی ضعیف و قلبی ترسو دارند، دین را دام [و تله ای] برای دنیای خود ساخته اند و پیوسته مردم فریب ظاهر آنان را می خورند و اگر امکان عمل حرامی را پیدا کنند قطعاً مرتکب خواهند شد.

اگر دیدید او از مال حرام خودداری می کند، صبر کنید، آهسته! گول نخورید که خواسته های آدمیان گوناگون است؛ زیرا تعداد افرادی که از مال حرام خودداری می کنند زیاد نیست، هر چند در ظاهر زیاد باشند و در

عوض خود را به اعمال زشتی وا می دارند و در آن مرتکب حرام می شوند.

اگر دیدید از این امور زشت نیز خودداری می کنند باز صبر کنید. مبادا فریب بخورید. تا آن که کاملاً به عقده دلشان بنگرید؛ زیرا همه کسانی که این گونه انـد در پایان به انـدیشه ای متین باز نمی گردنـد و کسانی که به واسـطه نادانی به فساد دچار می شوند، بیش از گروهی است که با عقل اصلاح می شوند.

اگر عقـل او را نیز متین و اسـتوار یافتیـد بـازهم صبر کرده و فریب نخوریـد! ببینیـد هوای او تـابع عقل است یا عقل پیرو هوی؟ ببینید عکس العمل او در مقابل ریاست های باطل چگونه است؛ مثبت یا منفی؟ زیرا گروهی از مردم در دنیا و آخرت زیان می کننـد، دنیا را برای دنیا ترک نمودنـد، و لـذت ریاست باطله را بر خوشـی اموال و نعمت های مباح حلال ترجیـح دادنـد و همه اینهـا را برای ریـاست باطله رها نمودنـد تا اینکه اگر به او گوینـد: از خـدا بترس! بزرگ منشـی خود را در گناه می دانـد، پس دوزخ او را بس است و هر آینه بد بستری است.

او بی هـدف دست به هر کاری می زنـد، اولین باطل او را به دورترین اهداف زیان و خسارت می کشاند و پس از آن که کار باطل را در خواست می کند خدایش نیز او را به طغیانش می کشاند؛ پس حرام خدا را حلال، و حلال خدا را حرام می کند.

اگر ریاستش ـ همان چیز ی که باعث شقاوت او شده ـ سالم بماند، برایش مهم نیست چیزی از دینش فوت شود.

این افراد همان هایند که خدا بر آنان غضب نموده و مشمول لعن و نفرین خود ساخته و عذابی خوار کننده برایشان مهیا ساخته است.

ص: ۸۱

مرد، تمـام مردانگی، بهترین مرد، کسـی است که تمـام وجودش تـابع امر خـدا است و توانـایی اش وقف رضای اوست و ذلت الهی که همراه عزت ابدی باشد را بر عزت ظاهری که در باطل است، ترجیح می دهد. و به خوبی می داند که ضرر اندکی که از این رفتـار عایـدش می گردد، در نهـایت او را به سـرایی که نعمت هـایش دائمی و عاری از هلاک و نابودی است، رهنمون می شود. و به خوبی دریـافته که هواپرستی زیـاد او را گرفتـار عـذابی خواهـد نمود که قطع و زوال نـدارد. اینان انسان و مردان نیکوینـد پس پیرو ایشـان شـده و به راهشان اقتـدا کنیـد و به پروردگار توسل جوییـد که بازگشت نداشـته و خواسـته ای ناکام نماند(۱).

فاطمه، دختر امام موسـی بن جعفر، شهر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را ترک کرد و از زادگاه و خانه و کاشانه خـود هجرت نمـود و روی به دیـار خراسـان آورد؛ در حـالی در جست وجـوی برادرش بـود که اخبـار برادرش برای او و ذریه طاهره (پسران و دختران علی و زهرا علیهما السلام) به مدت یکسال تمام قطع گردیده بود.

آن بـانو طـاقت نیاورد و با برخی از خـدمه اش [از مـدینه [خارج شـد تا آن که به «ساوه» رسـید و خداونـد خواست (از قضای الهی، مـانعی نیست) بیمـاری بر او عـارض شود و درد و رنـج او را زمین گیر کنـد و در بستر بیمـاری قرار گیرد. از مسافت بین ساوه و قم پرسـید. گفتنـد: ده فرسـخ. فرمود: مرا به سوی آن شـهر ببریـد. آن بانو از عبادت و تمجید و تحمید و شـکر الهی در خوشی و ناخوشی، رفاه و سختی دست نمی کشید و جدا نمی شد.

۱- ۱. «الاحتجاج» للطبرسی، ج ۲، ص ۱۵۹، رقم ۱۹۲.

حسن بن محمد قمی در کتابش «تاریخ قم» می نویسد:

مشایخ قم از پدرانشان به من خبردادند: زمانی که مأمون امام رضا علیه السلام را برای ولایت عهدی در سال ۲۰۰ هجری از مدینه به سوی مرو آورد، خواهرش فاطمه علیها السلام به دنبال وی در سال ۲۰۱ هجری از مدینه خارج شد. وقتی به ساوه رسید بیمار شد و از مسافت بین ساوه و قم سؤال کرد، گفتند: ده فرسخ. فرمود: مرا به سوی آن شهر ببرید پس او را به سوی قم بردند و در منزل موسی بن خزرج بن سعد اشعری فرود آوردند.

در اصح روایات آمده است: وقتی خبر ورود آن بانو به قم رسید، بزرگان شهر در حالی که موسی بن خزرج در پیشاپیش آنان قرار داشت از او استقبال کردند. وقتی نزد بانو رسید، زمام شتر را در دست گرفت و به طرف منزلش برد. هفده روز در منزل او مهمان بود تا آن که دار فانی را وداع گفت.

آن بانو را بعد از غسل دادن و کفن کردن و نماز، به دستور موسی بن خزرج در زمینی که متعلق به خودش بود دفن کردند و آن زمین الآن روضه آن بانو است. سایه بانی از بوریا بر روی آن بنا کرد تا آن که زینب دختر امام محمد بن علی جواد علیهما السلام گنبدی بر روی آن بنا کرد(۱).

نویسنده کتاب «تاریخ قم» می نویسد: حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه(۲) از محمد بن حسن بن احمد بن ولید(۳) به من خبر

۱- ۱. ر.ک: «بحار الأنوار» ج ۴۸، ص ۲۹۰؛ «تاریخ قم» ص ۲۱۳.

۲- ۲. ابو عبد الله قمی در سال ۳۷۸ ه . ق . زنده بود و از فقها و متکلمین و مؤلفین بزرگ بود. سید مرتضی علم الهدی و دیگران از او روایت نقل کرده اند؛ «لسان المیزان» ج ۲، ص ۳۰۶؛ «أعیان الشیعه» ج ۶، ص ۱۱۶؛ «رجال النجاشی» ص ۶۸، رقم ۱۶۳؛ «رجال الطوسی» ص ۴۶۶، رقم ۲۸؛ «نوابغ الرواه» من طبقات أعلام الشیعه، ص ۱۱۵.

۳- ۳. ابو جعفر قمی (متوفای ۳۴۳ ه . ق .) شیخ و فقیه قمیین بود و جمع زیادی از فقها و بزرگان به دست او پرورش یافته اند؛ «نوابغ الرواه من طبقات أعلام الشیعه» قرن ۴، ص ۲۵۹؛ «تنقیح المقال» ج ۳، ص ۱۰۰؛ «تأسیس الشیعه» ص ۳۳۲؛ «هدیه العارفین» ج ۲، ص ۴۱؛ «مصفی المقال» ص ۴۰۳؛ «جامع الرواه» ج ۲، ص ۹۰؛ «رجال الطوسی» ص ۴۹۵.

داد: وقتی فاطمه علیها السلام وفات کرد و غسل داده شد و کفن گردید، او را به مقبره بابلان بردند و در سردابی که برای او کنده شده بود قرار دادند. آل سعد در این که چه کسی جنازه بانو را به سرداب وارد نماید، اختلاف نمودند. آن گاه بر خادمی که درستکار و کهن سال بود و به او «قادر» می گفتند، اتفاق نظر کردند.

پس وقتی به سوی او فرستادند، دیدند دو سوار که نقاب بر صورت دارند از جانب «رمله» می آیند. وقتی نزدیک جنازه رسیدند پیاده شدند و بر آن نماز خواندند، آن گاه وارد سرداب شدند و جنازه را وارد سرداب کرده و در آن جا دفن نمودند و بعداً از آن خارج شدند و با احدی سخن نگفته و رفتند و کسی نفهمید که آن دو نفر چه کسی بودند؟

مؤلف کتاب اضافه می کند: محرابی که فاطمه علیها السلام در آن نماز می خواند تا امروز در خانه موسی موجود است و مردم آن را زیارت می کنند(۱). دختر، خواهر و عمه امام وفات کرد و نتوانست برادرش امام رضا علیه السلام را زیارت کند؛ زیرا بیماری و به دنبال آن

۱- ۱. «بحار الأنوار» ج ۴۸، ص ۲۰۹؛ «تاریخ قم» ص ۲۱۴؛ «مجالس المؤمنین» ج ۱، ص ۸۳ ؛ «مستدرک الوسائل» ج ۱، ۳۶۸*.
* در کتاب «مجالس المؤمنین» و «مستدرک الوسائل» حدیث نقل نشده است.

وفات بین او و برادرش مانع شدند تا این که بتواند به گمشده و هدف مقدسِ گمشده اش برسد.

در هر حال، فاطمه معصومه علیها السلام دختر امام موسی کاظم علیهما السلام در محلی دفن شد که الآن زیارت می شود و برای او زیارتگاه بزرگ و روضه مجللی است و بر مرقد شریفش سنگی قرار دارد که بر آن (آیه الکرسی) نوشته شده و در وسط آن چنین نوشته شده است: «فاطمه، دختر موسی به سال ۲۰۱ وفات یافت...» محمد بن طاهر بن ابی الحسن در روز دوم از ماه رجب ۶۵۲ این را نوشت و ساخت.

در بعضی از کتب تاریخ آورده اند که گنبدی که اکنون بر روی قبر شریف بنا شده است، از بناهای سال ۵۲۹ هجری است. آن گاه به دنبال آن تعمیر گردیده و آب طلا داده شده و با کاشی معرّق و نوشتجات کوفی و برخی جواهر زینت داده شده است. و پادشاهان سلسله قاجار تا زمانی که در ایران یا عراق بودند، به شئونات مراقد مقدسه اهتمام و عنایت خاصی مبذول می داشتند(۱).

رحمت، تحیات، برکات، صلوات و تسلیمات خداوند بر روح مطهر، جسد شریفتان و بانوان بزرگوار نبوت، از دختران علی و زهرا علیهما السلام مادامی که زندگی باقی است تا آن که خداوند زمین و زمینیان را وارث گردد.

۱- ۱. در مورد ساختمان هایی که در طول قرن ها بر روی مرقد ساخته شده است؛ دو کتاب ضخیم یافتیم که به زبان فارسی نگاشته شده و دارای تصاویر فراوانی است و در ایران چاپ شده است: الف. «تربت پاکان» تألیف سید حسین مدرسی طباطبایی. ب. «گنجینه آثار قم» تألیف شیخ عباس فیض.

بـار الهـا! مـا را به حيـات و ممـات محمـد و آل محمـد زنـده كن و بميران و بر آئين آنـان جان ما را بگير و ما را در زمره آنان محشور گردان و لحظه اى در دنيا و آخرت بين ما و آنان جدايى ميفكن.

زيارت و بارگاه فاطمه عليها السلام

از زمان پيامبر عظيم الشأن تا امروز، سنت عمومى بر اين است كه مردم، قبور و مزار و زيارتگاه و بارگاهى را كه پيامبر مرسلى، يا امام مطهرى، يا ولى صالحى، يا نسلى از خاندان پاك پيامبر يا بزرگى از بزرگان را در خود جاى داده، زيارت مى كنند.

نماز خوانـدن نزد اين قبور شـريفه ودعا كردن و تبرك و توسل به آنها و تقرّب جسـتن به خدا و طلب منزلت نزد او با آمدن به آن زيارتگـاه و امـاكن مقـدس و شـريف از امـورى است كه در ميـان همه فرق اسـلامى، متفـق عليه بوده و على رغم اختلاـف مذاهب و تفاوت آيين، هيچ انكارى و عيب و نقصى از سوى احدى صورت نگرفته است.

مسـلمانان در طول تاريـخ اسـلام بر همان سـنت دائمى كه سـنت خداونـدى است و ــ تغيير و تبدّل در آن نيست و براى سـنت خدا، دگرگونى نمى يابى ــ سير كرده اند.

شعر:(۱)

«كسى را كه دوست دارى زيارتش كن اگرچه خانه اش با تو فاصله زيادى داشته باشد و خاك و سنگ هاى فراوانى ميان تو و او مانع باشد.

ص: ۸۶

۱- ۱. زرمن تحبّ و ان شطت بک الدار وحال من دونه ترب و أحجار لا يمنعنک بعد عن زيارته انّ المحبّ لمن يهواه زوارّ

هیچ گاه دوری راه، تو را از زیارتش باز ندارد؛ زیرا عاشق هر کسی که می خواهد زیارت می کند.

به تحقیق، امامان [مذهب] شیعه امامیه و امامان مذاهب چهارگانه اهل تسنن بر این موضوع اجماع کرده اند که زیارت قبور، مستحب است به جهت آن چه که در سنت صحیح وارد شده و به زیارت قبور فرمان داده شده و بدان تشویق نموده و بزرگان اسلامی بر فتوای به مضمون آن بر این که زیارت قبور مستحب است اتفاق کردند، بلکه برخی از ظاهریّه به وجوب این مسأله قائل شده اند، چنان چه تعداد زیادی با برداشت از ظاهر امری که در حدیث نبوی آمده به این تصریح کرده اند.

از پیامبراقدس روایت شده است:(۱) من قبلاً شما را از زیارت قبور نهی می کردم، آگاه باشید که آنها را زیارت کنید.

آگاه باشید قبور را زیارت کنید؛ زیرا باعث زهد در دنیا می شود و آخرت را به یاد می آورد.

ص: ۸۷

۱- ۱. «کنت نهیتکم عن زیاره القبور ألا فزوروها». «ألا فزوروا القبور فانّها تزهد فی الدنیا و تذکّر الاخره». «نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها فانّها تذکّرکم الموت». «نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها و لا تقولوا هجرا». «إنّی کنت نهیتکم عن زیاره القبور، فزوروهاو لیزدکم زیارتها خیرا». «انّی نهیتکم عن زیاره القبور فمن شاء أن یزور قبرا فلیزده فانّه یرق القلب و یدمع العین». «زر القبور تذکر بها الآخره». «انّی نهیتکم عن زیاره القبور، فزوروها فانّ فیها عبره». «ایتوا موتاکم فسلّموا علیهم، أو صلّوا، فانّ بکم عبره». نهیتکم عن زیاره القبور، فزوروها، و اجعلوا زیارتکم لها صلاه و استغفارا لهم». «من أراد أن یزور قبرا فلیزده و لا یقول إلّا خیرا فانّ المیت یتأذّی ممّا یتأذّی منه الحی».

شما را از زیارت قبور نهی می کردم. پس آنها را زیارت کنید؛ زیرا مرگ را به یاد شما می آورد.

شما را از زیارت قبور نهی می کردم. پس آنها را زیارت کنید و سخن زشت در مورد آنان نگویید.

من شما را از زیارت قبور نهی می کردم، پس آنها را زیارت کنید، چون زیارت آنها بر خیر شما می افزاید.

من شما را از زیارت قبور برحذر می داشتم، هرکس بخواهد قبری را زیارت کند آن کار را انجام دهد؛ زیرا باعث رقّت قلب و جاری شدن اشک از دیدگان می شود.

قبرهای مردگان را زیارت کن و به آن آخرت را به یاد آور.

من شما را از زیارت قبور باز می داشتم، پس آنها را زیارت کنید که در این عمل عبرت و پندی است. به نزد مردگان خود آیید و به آنها سلام و صلوات بفرستید که برای شما عبرت و درسی است.

شما را از زیارت قبور نهی می کردم، آنها را زیارت کنید و آن زیارت را دعا و استغفار برای مردگان قرار دهید.

هرکس بخواهد قبری را زیارت کند، زیارت کند و جز خیر و نیکی چیزی بر زبان نیاورد؛ زیرا از هرچه آدم زنده اذیت و آزار می شود، آدم مرده هم اذیت و آزار می شود(۱).

در این مقام، جملات فراوانی درباره زیارت اهل قبور از ائمه و بزرگان دین نقل شده که به ما می فهماند که زائر این اجازه را دارد که شخص مرده را زیارت کند و به هر لفظی که می خواهد برای او دعا کند

۱- ۱. «الغدیر» ج ۵، ص ۱۶۹ – ۱۶۶.

و فضائل و مناقب او را به نیکی بر زبان جاری کند و آن چه را که باعث می گردد تا عطوفت خداوند به سوی او متوجه گردد و مستوجب رحمت الهی گردد یادآور شود.

آن گاه برای برآورده شدن حاجاتش و بخشیده شدن گناهانش و دعا برای خودش و والدین و نزدیکانش، به صالحین از اهل قبور توسل جوید و با دعا کردن نزد آنان به سوی خداوند متعال، استغاثه کند و به واسطه ایشان به سوی خدا توسل جوید؛ زیرا خداوند متعال آنان را انتخاب کرده و برگزیده و آنان را مورد تمجید و تکریم قرار داده است. پس همچنان که در دنیا از وجود آنها نفع می برد در آخرت بیش تر و کامل تر.

پس هر کسی حاجت و نیازی دارد می بایست به سوی آنها برود و به آنها متوسل شود؛ زیرا آنها واسطه میان خدا و خلقش هستند و این موضوع در شریعت به اثبات رسیده و دانسته شده که خداوند برای آنان اعتبار و اهمیت خاصی قائل شده و آنان را بزرگ داشته است. این مطلب بسیار و مشهور است و همواره عالمان و بزرگان یکی پس از دیگری در شرق و غرب عالم به زیارت ایشان و زیارت قبورشان تبرک می جستند و برکت آن را حسّاً و معناً می یافتند.

شیخ اکبر ما، مجاهد امینی ــ رضی الله عنه ــ در کتاب «الغدیر»(۱)، فصل کاملی را به زیارت قبور اختصاص داده و به طور مفصل بحث نموده؛ به طوری که نیازی به زیاده گویی نیست.

پس به آن مراجعه کن تا نسبت به واقع و حقیقت آگاهی یابی و با

۱- ۱. «الغدیر» ج ۵، ص ۲۰۷ - ۸۶.

صدق و یقین بدانی که زیارت قبور از اموری است که میان توده مسلمانان از زمان های قدیم، از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله ، تا دوره های متوالی، رایج بوده و زیارت قبور ائمه و اولیاء و صلحا و علما و بار و بند سفر بستن و توسل و استشفاع به آنها متداول بوده است و در میان زائرین عالمان بزرگ و پیشوایان دینی و مذهبی بودند که مقتدای پیروانشان شمرده می شوند.

علاوه بر این که ناقلان این سخنان، دانشمندان و پیشوایانی هستند که آن اعمال را می پسندیدند؛ زیرا آنان این سخنان را در مقام فضیلت اهل قبور و صاحبان آن زیارتگاه نقل می کردند.

بر این اساس، یک توافق کلی میان فرق مسلمانان در قرن های متوالی صورت گرفته و این از یک اجماع محقق در میان طبقات امت اسلامی استحسان و نیکو شمردن زیارت اهل قبور خبر می دهد و این که آن سنتی است که مردم به دنبال آن می روند.

سید محسن امین عاملی می گوید:

شعر:(۱)

۱- ۱. و کذ الصلاه لدی القبور تبرکا بذوی القبور فلیس بالصنع الرّدی انّ الائمه من سلامه هاشم ثقل النبی و قدوه للمقتدی قالوا الصلاه لدی محل قبورنا فی الفضل تعدل مثلها فی المسجد عنهم روته لنا الثقات فبالهدی عنهم اذا شئت الهدایه فاقتد شرف المکان بذی المکان محقق وأخو الحجا فی ذاک لم یتردّد خیر عباده ربنا فی مثله من غیره فإلیه فاعمد و اقصد و کذلکم طلب الحوائج عندها من ربّنا أرجی لنیل المقصد برکاتها ترجی لداع انّها برکات شخص فی الضریح موّسد لا بداع ان کان الدعاء الیه فی _ها صاعدا و بغیرها لم یصعد

«و همچنین نماز پیش قبور به عنوان تبرک به صاحبان قبور عمل ناپسندی نیست.

امامان از نسل هاشم، ثقل پیامبر و رهبران برای پیروانند.

گفتند نماز کنار قبور ما در فضیلت همانند نماز در مسجد است.

این مطلب را افراد مورد اطمینان برای ما روایت کرده اند؛ پس اگر خواستار هدایت از آنانی، پیروی از آن کن

شرف مکان با صاحب مکان محقق است و کسی که دارای عقل است در این باره تردید روا نمی دارد.

بهترین عبادت پروردگار ما در این گونه اماکن است. پس به سوی آنها روکن.

و نیز طلب حوائج از خدای ما پیش آنها امیدوار کننده برای نیل به مقاصد است.

از برکات آن قبور باید امیدوار بود، چون در آنها افراد بزرگواری آرمیده اند.

اگر دعایش نزد آن قبور به سوی خدا بالا می رود نه در موارد دیگر، چیز تازه و بدعتی نیست.»

وقتی زیارت قبور فقیهان و عالمان و صالحان و شهیدان و صدّیقین از قضایای مشروع و مباح بوده، به زیارت بارگاه عترت طاهره و قبور بانوان نبوت و بارگاه خاندان ولایت چه تصوری می توان داشت، در حالی که آنان اولاد پیامبر اقدس و فرزند علی و زهرا علیهم السلام هستند و از شرافت پیوند با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و فضیلت سبقت در ایمان و

قـدرت بهره وری از دیـن و فـداکاری در راه حـق و ثبـات بر عقیـده برخوردارنـد و بـه پـاکی و دفـاع بزرگـوارانه در راه حفظ سرنوشت دین و جانفشـانی در برپاداشـتن حقوق مردم، شـناخته شـده انـد و به تحقیق در مهـد علم، فقه، قرآن، طهارت، تقوی، شجاعت، فضیلت و زهد ورزی از مظاهر فریبنده، رشد یافته اند.

آنـان آل پیامبر و فرزنـدان علی و زهرا علیهم السـلام هسـتند و گوشت، خون، بـدنشان و جمیع اجزاء و اعضای جسم شان آثار گویا و زنـده از اجـداد معصومینشان است که خداوند متعال آنها را از میان خلقش برگزید پس آنها محل سرّ الهی، و پناهگاه امر او، خزینه علم او، پناهگاه حِکَم و کتب او و کوه های دین او هسـتند که خداوند به وسـیله ایشان کجی پشت دین را استوار می سازد و لغزش فرائض دین را می برد.

شعر:(۱)

ص: ۹۲

۱- ۱. دع الفکر و اصبر فالزمـان صـعائبه تزول و کم قلّت بمحو عصائبه إذا أزمه زادت و کرب تکاثرت مصایبه و الخطب عمّت نوائبه وضـاق الفضا فی صـدم نازله القضا وضاقت علی العبـد الضـعیف مـذابه فأبواب أولاد الرسول بها الرجا لحامل هم باعـدته أقـاربه هم النعمه العظمی هم الغوث للوری هم الغیث لکن لا تغب سواکبه هم المـدد العالی هم المشـرب الـذی تعطر بالمسـک الإلـهی شـاربه هم الکعبه الغراء و الخیف و الصـفا هم الحرم السـامی الـذی عزّ جـانبه هم الحبل للطلاب فی کلّ وجهه هم البحر لکن لا تعـد عجائبه هم الغضب لکن لیس یغمـد نصـله هم الکنز لکن لیس یحرم طالبه هم الکواکب المحمود فیالارض والسـما هم الأفق لکن لا تغیب کواکبه هم البیت الأمن و المجـد و التقی و بالعسـکر الغیبی حفّت جوانبه هم الأوصـیاء العارفون بربّهم و بالغیب قد سـحت علیهم سحائبه هم الأولیاء الملحقون بجدّهم و فی بیتهم تطوی و تبدو مناقبه هم الهیکل العلوی فی کلّ حضره أسالیبه تحکی و تروی غرائبه هم قاف قرب الله سـینا الهـدی الـذی تغشّت بأنوار النبی کتائبه هم الحزب حزب الله حزب مؤید به الدین دهرا و الذلیل محاربه هم علم جفر طرزته ید الخفا بخط الهی تقدس کتائبه هم العلم السامی علی هامّه العلا و فی قعر بحر الأرض حطّت ذوائبه هم رکب برهان خفی مطلسم إلی الملک و الملکوت سارت نجائبه هم القمر الوضّاح والشـمس والضـحی هم الفجر لکن عنه زیحت غیـاهبه هم روح جسم الکـون بـل نـور عینه تشـرّف فیهم شـرقه و مغـاربه ألـوذ بهم و القلب أودای به الضنی من الهم و الغم المقرّح غالبه

فکر را رها و صبر را پیشه کن، دشواری های زمان از بین رفتنی است، چه بسا افراد اندکی گرو هایی را از بین می برند.

زمانی که سختی و بحران زیاد شود و مصیبت های غم و اندوه فزونی یابد و حوادث سخت و دشوار فراگیر شود.

و در برخورد با بلایایی نازل عرصه تنگ شود و بنده ضعیف در دفاع از آن درمانده گردد.

آن گاه درهای اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله پناه گاه و امید کسانی خواهد بود که آن ها را از نزدیکا نشان دور ساختند.

آنان (اولاد پیامبر) نعمت بزرگی هستند که فریاد رس آفریدگانند، آنان باران [رحمت] هستند که هیچ گاه زمین خالی از آن نیست.

آنان لشکر عالی مقامند، آنان جام شراب اند که تشنه کام هنگام نوشیدن معطر به مشک خدایی می شوند.

آنان قبله مدینه و خیف و صفایند، آنان حرم رفیع اند که اطراف آن ارجمند و عزیز است. آنان ریسمان جویندگان هر مقصد[والایی [هستند، آنان دریای بی انتهای عجائب اند.

آنان شیر بیشه اند ولی سر نیزه و تیر بر آن ها فرو نمی رود، آنان

گنجی هستند که جوینده از آن محروم نمی ماند.

آنان ستاره خوش نام زمین و آسمانند، آنان کرانه آسمانند که ستارگان آن پنهان نمی شوند.

آنان منزل امن و بزرگی و پارسایی اند که اطراف آن با لشکر غیبی احاطه شده است.

آنان جانشینان و عارفان پروردگار خویش اند و ابر [رحمت] از پرده غیب بر آن ها می گذرد.

آنان اولیاء ره یافته گان به جد خویش اند که مناقب و فضائل جدشان در منزلتشان پنهان و آشکار است.

آنان صاحب قامت علوی در هر مقامی اند که حاکی از روش های او و گویای غربت و دوری اوست.

آنان دارای مقام قرب کامل خداوند و سید و سرور هدایت کنندگانند، کسانی که به لشکریان انوار پیامبر احاطه شده اند.

آنان حزب الله اند، حزبی که در همه روزگار مورد تأیید دین می باشند و ذلت و خواری از آن قاتلین آنان است.

آنان آگاه به حوادث عالم تا پایان جهان (به علم جفر) هستند که از قدرت غیب با خط خداوندی با عظمتی از لشکر به آن ها عنایت شد.

آنان بیرق و پرچم والا بر تارک شرف و بزرگواری هستند که دامنه آن در اعماق دریا فرو می آید.

آنان سوارکاران برهان پنهان [و آشکار] سحر آمیزند که نسل پاک آنها در ملک و ملکوت گسترده اند.

آنان ماه تابان و زیبا روی، خورشید عالم تاب، آنان روشنایی

بامدادند که ظلمت از آن برداشته اند.

آنان روحی بر کالبد وجود، بلکه نور [وجود]ند که سرچشه شرق و غرب وجود به آن ها مفتخرند.

به آنان پناه می برم از هلاکت قلب در اثر ناتوانی از غم و اندوهی که قلبم را فرا گرفت(۱).

سیدنورالدین علی بن احمد سمهودی مصری مدنی (متوفای ۹۱۱ه . ق .) از شیخ عارف ابوالحسن حرانی درباره ایمان کامل به خیر الأنـام صـلی الله علیه و آله چنین می گویـد: خواص علمـا این امت به جهت اختصاصـشان به این ایمـان، محبت خاصـی را نسبت به پیامبرشان و نزدیکی به او را در دل هایشان می یابند، حتی او را بر خود و خانواده و دارایی شان ترجیح می دهند.

و به جهت دوست داشـتن او نزدیکان و خانـدان و اصـحاب او را دوست می دارند و برای ایشان در دل خود نسـبت به دیگران برتری احساس می کننـد و دوست دارنـد به جهت رعایت حرمت پـدرانشان و آگاهی به این که خداوند سـرشت پاک آنها را برگزیده، به آنان یاری رسانند و به آنها نزدیک شوند.

خداونـد متعال می فرمایـد: «آنان که ایمان آوردنـد و فرزنـدانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردنـد فرزندانشان را به آنان ملحق می کنیم و از عمل آنان چیزی نمی کاهیم».(۲)

۱- ۱. «رشفه الصادی من فضائل بنی النبی الهادی» باب ۷، ص ۲۰۴؛ این قصیده از سروده های محمد بن حسن رفاعی صیادی حسینی است.

۲- ۲. سوره طور: ۵۲، آیه ۲۱. و الذین امنوا و اتّبعتهم ذریّتهم بایمان ألحقنابهم ذریّتهم و ما ألتناهم من عملهم من شی ء.

بنابراین، آنان همانند کسانی نیستند که هیچ سابقه درخشانی در تاریخ برایشان وجود ندارد.

نویسنده در ادامه سخن می افزاید: در واقع، کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او در نزدش محبوب تر و عزیزتر از خانواده و فرزندانش و همه مردم نباشد از مؤمنان شمرده نمی شود.

آن گاه در جای دیگر چنین می گوید: از نشانه های دوستی با پیامبر صلی الله علیه و آله ، دوستی خاندان او، گرامی داشتن آنها و چشم فروبستن از انتقاد آنان است. هرکس در مورد ذریه پیامبر انتقاد نماید فقط دوستدار پیامبر است. و [دیگر] از نشانه های دوستی پیامبر، دوست داشتن اصحاب او است. و از علامات دوست داشتن اصحاب او، دوست داشتن ذریه آنهاست و این که اگر با پدران آنها معاصر بود به همان نظر و نگاهی که به آنها داشت به اینها هم نظر کند و بداند که سرشت آنها پاک است و خاندانشان خاندان مبارکی است و این که مؤمن از انتقاد کردن از ذریه رسول اکرم و اهل بیت او چشم فرو بندد؛ زیرا آنان قومی هستند که خداوند نسل و اخلاق آنان را شرافت بخشیده است...

خصوصا با آن خاندان شریف دشمنی نکند؛ چون پیامبر اکرم فرمود: «فاطمه پاره تن من است»... و پرواضح است که اولاد فاطمه پاره تن آن بانو بوده و اولاد آن بانو به واسطه ایشان، پاره تن پیامبر اکرم محسوب می شوند(۱).

شیخ اکبر، علامه امینی ــ مرحوم پدر ــ کرّم الله وجهه، محبت

ص: ۹۶

۱- ۱. «رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی» باب ۴، ص ۹۸ – ۹۷.

واخلاص و خضوع فراوانی نسبت به فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله از خود نشان می داد. هرگاه با یکی از سادات علوی ملاقات می کرد، خواه بزرگ و خواه کوچک، به احترام و بزرگداشت او از جا برمی خاست و با او معانقه می کرد و در تحیت و سلام بر او پیشی می گرفت و می گفت: فرزندان فاطمه مانند خود فاطمه اند؛ زیرا آنان پاره تن آن بانو هستند و جدا ساختن فرع از اصلش همان جدا کردن یک شی ء از خودش هست و آن محال و ممتنع است به لحاظ آن که آن فرع، خود همان شخص است.

معنای این سخن آن نیست که هرکسی که به ذریه طاهره و شجره نبوّت منسوب است، در تصرفات و رفتار و گفتار و سیره و حرکات و سکناتش آزاد است و می تواند هر عملی، زشت و بد و رسوا کننده، را مرتکب شود و بر خلاف شریعت الهی، هر حکمی را صادر و هر سخنی را بگوید و برای هیچ کسی جایز نباشد که او را باز دارد و ادبش کند و آگاهش سازد، چرا که او علوی یا سیّد است... این مطلبی است که عقل و شرع و عرف این اجازه را نمی دهد و پیامبر اقدس آن را تجویز نمی کند.

همانا علوی که منتسب به شجره نبوت است، باید مرد، عالم، پارسای پرهیزکار، زاهد، شریف، بزرگ، خیّر، پیشرو، مدافع، هماورد، تسلیم ناپذیر، عفیف، محسن، نیکوکار، آمر به معروف و ناهی از منکر و دوری کننده از بدعت و ضلالت و لغزش و بدی ها باشد... و سیره او مشابه سیره پدران طاهرینش بوده و بر راه و روش آنان حرکت می کند؛ همان طریق و راهی که [از هیچ سوی] نه از مقابل و نه از پشت، باطل به سوی آن نمی آید.

آری، منسوب به پیامبر با کسی که با اهل بیت در صلح و آشتی است،

در صلح و آشتی باشد و با کسانی که با اهل بیت محاربه می کنند جنگ و قهر کند. و از رسالت جدش پاسداری کند و در این راه از خود گذشتگی نشان دهد [و جانفشانی کند] و کجی ها را راست سازد و زخم ها را مداوا کند و سنت را بر پا دارد و لباسش پاکیزه باشد وعیبی و کاستی او اندک باشد و طاعتش او را به سوی خدا برساند و آن گونه که شایسته مقام ربوبی است، تقوا پیشه سازد...

نه این که پشت سر داعیان گمراه کننده دروغین حرکت کند و با شیطان و یاران و دنباله های او حرکت کند و در مقابل رسالت ائمه قرار گیرد. و نه این که با دشمنان قسم خورده، قاتلان، ناصبین، غاصبین، مارقین، قاسطین، ناکثین که بر طریق و سیره قاتلان و دشمنان ائمه هستند، هم پیمان باشد.

شعر:(۱) علوی وقتی از مذهب دشنام دهندگان اهل بیت پیروی کند، دیگر فرزند علی علیه السلام نخواهد بود. سگ از نظر سرشت بهتر از چنین شخصی است زیرا سگ دارای همان سرشت پدرش است.

در هر حال، احادیث صحیح و موثق زیادی در فضل و ثواب زیارت بانو فاطمه معصومه از ائمه اطهار وارد شده و اهل حدیث و روایات، آنها را نقل کرده و در تألیفاتشان درج کرده و اسناد و رجال احادیث مزبور را به طور کامل صحیح دانسته اند که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. حدیث کرد مرا علی بن حسین بن موسی بن بابویه(۲)، از علی بن

۱- ۱. إذا العلوی تابع ناصبیا بمذهبه فما هو من أبیه و کان الکلب خیرا منه طبعا لأن الکلب طبع أبیه فیه

۲- ۲. ابوالحسن قمی (متوفای ۳۲۹ ه . ق .) فقیه و دارای تألیفات فراوانی بوده که به صد عنوان می رسد. «نوابغ الرواه» من طبقات أعلام الشیعه، قرن ۴، ص ۱۸۵؛ «رجال النجاشی» ص ۲۶۱، رقم ۶۸۴؛ «فوائد الرضویه» ص ۲۸۰؛ «هدیه العارفین» ج ۱، ص ۶۷۸؛ «منتهی المقال» ص ۲۱۳؛ «تأسیس الشیعه» ص ۳۳۱؛ «جامع الرواه» ج ۱ ؛ ص ۵۷۴؛ «الفهرست »لابن الندیم، ص ۲۴۶؛ «الفهرست» للطوسی، ص ۱۱۹، رقم ۳۹۴؛ «خاتمه مستدرک الوسائل» ج ۳، ص ۲۸۰؛ «لؤلؤه البحرین» ص ۳۸۱، رقم ۱۲۲؛ «مجالس المؤمنین» ج ۱، ص ۴۵۳.

ابراهیم بن هاشم(۱)، از پدرش(۲)، ازسعد بن سعد، از ابوالحسن امام رضا علیه السلام، گفت: از امام رضا علیه السلام درباره زیارت فاطمه دختر موسی علیهما السلامسؤال کردم، فرمود: «هر که او را زیارت کند بهشت ارزانی او باد»(۳) (۴).

۲. حدیث گفت مرا پدر و برادرم و جماعتی از احمد بن ادریس(۵) و غیر او از عمرکی بن علی بوفکی از کسی که او را نام برده از فرزند

ص: ۹۹

---

۱ - ۱. ابوالحسن قمی تا سال ۳۰۷ ه . ق . زندگی کرده و محدث و مفسر و فقیه و دارای سه فرزند بوده است که همگی از اصحاب حدیث بودند. «نوابغ الرواه» من طبقات أعلام الشیعه، قرن ۴، ص ۱۶۷؛ «معجم الأدباء» ج۱۲، ص ۲۱۵؛ رقم ۵۱؛ «رجال النجاشی» ص ۲۶۰، رقم ۶۸۰؛ «تنقیح المقال» ج ۲، ص ۲۶۰؛ «هدیه العارفین» ج ۱، ص ۶۷۸.

۲ - ۲. ابو اسحاق کوفی تا قبل از ۲۰۳ ه . ق . می زیسته و مردی فقیه و محدث بوده است، گفته اند: وی امام رضا علیه السلام را ملاقات کرده و دارای تصنیفاتی است. «الفهرست» للطوسی، ص ۲۷، رقم ۶؛ «منتهی المقال» ص ۲۸؛ «جامع الرواه» ج ۱، ص ۳۸؛ «رجال النجاشی» ص ۱۶، رقم ۱۸.

۳ - ۳. «مستدرک الوسائل» ج ۱۰، ص ۳۶۸؛ «أنوار المشعشعین» ج ۱، باب ۱، ص ۳۵؛ باب ۸، ص ۲۹۳؛ «بحار الأنوار» ج ۱۰۲، ص ۲۶۷؛ «کامل الزیارات» باب ۱۰۶، ص ۵۳۶؛ «تاریخ قم» ص ۲۱۵.*

۴ - ۴. قال: «من زارها فله الجنه».

۵ - ۵. ابو علی احمد بن ادریس بن احمد اشعری قمی (متوفای ۳۰۶ ه . ق .) دارای تألیف و از بزرگان مشایخ امامیه است. «نوابع الرواه» من طبقات اعلام الشیعه، قرن ۴، ص ۱۹؛ «الفهرست» للطوسی، ص ۵۰، رقم ۸۱؛ «إیضاح المکنون» ج ۲، ص ۳۴۶؛ «منهج المقال» ص ۳۸؛ «لسان المیزان» ج ۱، ص ۱۳۶ ؛ «أعیان الشیعه» ج۲، ص ۴۷۷.

رضا علیه السلام، فرمود: «هرکس قبر عمه مرا در قم زیارت کند، برای او بهشت است».(۱) (۲)

۳. حدیث گفت ما را پدرم و محمد بن موسی بن متوکل، گفتند حدیث گفت ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش و او از سعد بن سعد، که گفت: از ابوالحسن رضا علیه السلام، از زیارت فاطمه دختر موسی بن جعفر علیهما السلامپرسیدم، فرمود: «هر کسی او را زیارت کند بهشت پاداش اوست».(۳) (۴)

۴. حسن بن محمد بن حسن قمی در «تاریخ قم» می نویسد: روایت کرده اند: عده ای از اهالی ری که بر ابوعبدالله علیه السلام وارد شدند و گفتند: ما از اهل ری هستیم. امام فرمود: «مرحبا به برادران ما از اهل قم». گفتند: ما اهل ری هستیم. امام دوباره همان سخن را اعاده فرمود. چندین مرتبه همان سخن را گفتند و مثل همان جواب را امام فرمود. آن گاه امام فرمود: «برای خداوند متعال حرمی است و آن مکه است و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حرمی است و آن مدینه است و برای امیرمؤمنان علیه السلام حرمی است و آن کوفه است و برای ما حرمی است و آن شهر قم است و به زودی در آن زنی از اولاد من که فاطمه نامیده می شود در آن شهر دفن می شود. هرکس او را زیارت کند بهشت برایش واجب می گردد.

راوی می گوید: این کلام درحالی از امام صادر شد که هنوز امام کاظم علیه السلامبه دنیا نیامده بود(۵) (۶).

ص: ۱۰۰

۱- ۱. «سفینه البحار» ج ۷، ص ۱۲۵؛ «کامل الزیارات» باب ۱۰۶، ص ۵۳۶*.

۲- ۲. «من زار قبر عمّتی بقم فله الجنه».

۳- ۳. همان مدرک.

۴- ۴. «من زارها فله الجنه».

۵- ۵. «سفینه البحار» ج ۷، ص ۳۵۸؛ «مستدرک الوسائل» ج ۱۰، ص ۳۶۸؛ «بحار الأنوار» ج ۱۰۲، ص ۲۶۷.

۶- ۶. «انّ لله حرما و هو مکه و انّ للرسول صلی الله علیه و آله حرما و هو المدینه و انّ لأمیرالمؤمنین علیه السلام حرما و هو الکوفه و ان لنا حرما و هو بلده قم و ستدفن فیها امرأه من أولادی تسمّی فاطمه فمن زارها وجبت له الجنه».

۵. حدیث کرد علی بن ابراهیم از پدرش، او از سعد، او از علی بن موسی الرضا علیهما السلام که فرمود: ای سعد! در نزد شما برای ما قبری است. به امام عرض کردم: فدایت شوم. قبر فاطمه دختر موسی علیهما السلام را می فرمایی؟ فرمود: «آری، هرکس او را درحالی که به حقش عارف باشد، زیارت نماید برای او بهشت ارزانی باد».(۱) (۲)

۶. در روایت دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام وارد شده که فرمود: «زیارت آن بانو معادل بهشت است».(۳) (۴)

غیر از آن چه که در این جا آورده شد، احادیث دیگری در فضیلت و ثواب زیارت مرقد فاطمه معصومه علیها السلام وارد شده است و فقها و علمای امامیه بر فضیلت زیارت قبور اولاد ائمه اطهار علیهم السلام اجماع کرده اند.

شیخ الطائفه مفید بغدادی در کتاب «المزار» در زیارت اول که مربوط به اولاد ائمه اطهار است، می گوید:

بدان که بارگاههایی که به فرزندان ائمه هدی و عترت طاهره و

۱- ۱. «بحار الأنوار» ج ۱۰۲، ص ۲۶۹؛ «سفینه البحار» ج ۷، ص ۱۲۵.

۲- ۲. «من زارها عارفا بحقّها فله الجنه».

۳- ۳. «سفینه البحار» ج ۷، ص ۱۲۵.

۴- ۴. «إنّ زیارتها تعادل الجنه».

نزدیکان ایشان علیهم السلام منسوب است، زیارت و دیدار آنها مستحب است؛ زیرا در تعظیم آنها، تعظیم و تکریم ائمه نهفته است. اصل]اولی] در آنان، ایمان و صلاح و درستکاری است؛ مگر خلاف آن ثابت شود مثل جعفر کذّاب و همانند او.

اما از میان اولاد ائمه کسانی که حالشان معلوم بوده و به جلالت ونجابت معروف اند مثل جعفر بن ابی طالب که در موته دفن شده و فاطمه دختر موسی علیهما السلام که در قم دفن شده وعبدالعظیم حسنی که در ری مدفون است و علی بن جعفر علیه السلام که در قم به خاک سپرده شده، جلالت و بزرگی آنان به قدری مشهور است که نیازمند به بیان نیست.

این مطلب که علی بن جعفر علیه السلام در قم مدفون باشد در کتاب های معتبر ذکر نشده، لکن اثر قبر شریفش از قدیم الایام موجود بوده است و بر روی قبر نامش مکتوب است.

همچنین زیارت زیارتگاههایی که به پیامبران علیهم السلام منسوب است مانند ابراهیم و اسحاق و یعقوب و ذی الکفل و یونس علیهم السلام و دیگران مستحب می باشد.

نیز هرکس از جهت فضیلت و بزرگی مقام معلوم الحال باشد زیارت مرقد و قبر وی مستحب می باشد؛ نظیر بزرگان صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله مثل سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، حذیفه و جابر انصاری.

نیز بزرگان اصحاب ائمه طاهرین که حال آنان از کتب رجال دانسته می شود مثل میثم تمار، رشید هجری، قنبر، حجر بن عدی، زراره، محمد بن مسلم، برید، ابو بصیر، فضیل بن یسار، و امثال آنان، در

صورتی که محل قبر آنان معلوم باشـد. و نیز محـدثان و علمای مشـهور شـیعه که حافظان آثار و علوم ائمه طاهرین بودند مانند مفید، شیخ طوسی، سید رضی، سید مرتضی، علامه حلی و...(۱).

مزار بانو فاطمه معصومه علیها السلام

مرحوم محمد باقر مجلسی در کتاب عظیم «بحارالأنوار» بابی را در زیارت فاطمه دختر موسی علیهما السلام گشوده است. پیش از او، مرحوم شـیخ مفیـد در کتاب «المزار» یک فصل را به زیارت آن بانو اختصاص داده است. غیر از این دو دانشـمند بزرگ از علمـای امامیه این کار را انجام داده و برای آن بانوی گرامی زیارت مخصوصـی را که از امام رضا علیه السـلامنقل شـده، به ثبت رسانیده اند.

مرحوم علامه مجلسی (ره)(۲) می گویـد: در برخی کتب زیارات دیـدم علی بن ابراهیم از پدرش و او از سـعد و او از علی بن موسـی الرضا علیه السـلام حدیث نقل می کند، می گوید: امام فرمود: «سعد! نزد شما برای ما قبری است». عرض کردم: فدایت شوم، قبر فاطمه دختر موسـی بن جعفر علیهما السلامرا می فرمائید؟ فرمود: «آری؛ هرکس او را زیارت کند در حالی که عارف به حقش باشد برای اوست بهشت».(۳)

هرگـاه بر مزار او آمـدی، نزد یک سـرش رو به قبله بایست و ۳۴ مرتبه تکـبیر [الله اکبر] و ۳۳ مرتبه تسبیح [سـبحان الله] و ۳۳ مرتبه تحمید]

ص: ۱۰۳

۱- ۱. «بحار الأنوار» ج ۱۰۲، ص ۳۰۱ – ۲۶۵.

۲- ۲. «بحارالانوار» ج ۱۰۲، ص ۲۶۵.

۳- ۳. «من زارها عارفا بحقها فله الجنه».

الحمدلله [بگو، آن گاه آن بانو را چنین زیارت کن:

السَّلاَمُ عَلَی آدَمَ صَفْوَهِ اللهِ، السَّلاَمُ عَلَی نُوحٍ نَبِیِ اللهِ، السَّلاَمُ عَلَی إِبْرَاهِیمَ خَلِیلِ اللهِ، السَّلاَمُ عَلَی مُوسَی کَلِیمِ اللهِ، السَّلاَمُ عَلَی عِیسَی رُوحِ اللهِ؛ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللهِ، السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا خَیْرَ خَلْقِ اللهِ، السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا صَفِیَّ اللهِ، السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِاللهِ خَاتَمَ النَّبِیِّینَ؛ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا أَمِیرَالْمُؤمِنِینَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ وَصِیَّ رَسُولِ اللهِ، السَّلاَمُ عَلَیْکِ یَا فَاطِمَهُ سَیِّدَهَ نِسَاءِالْعَالَمِینَ، السَّلاَمُ عَلَیْکُمَا یَا سِبْطَیْ نَبِیِّ الرَّحْمَهِ وَسَیِّدَیْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ، السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ سَیِّدَ الْعَابِدِینَ وَقُرَّهَ عَیْنِ النَّاظِرِیْنَ، السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ بَاقِرَالْعِلْمِ بَعْدَالنَّبِیِّ، السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ الْبَارَّ الْأَمِینَ، السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ الطَّاهِرَ الطُّهْرَ، السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا عَلِیَّ بْنَ مُوسَی الرِّضَاالْمُرْتَضَی،السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ التَّقِیَّ، السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ النَّقِیَّ النَّاصِحَ الْأَمِینَ، السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا حَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ، السَّلاَمُ عَلَی الْوَصِیِّ مِنْ بَعْدِهِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی نُورِکَ وَسِرَاجِکَ وَوَلِیِّ وَلِیِّکَ وَوَصِیِّ وَصِیِّکَ وَحُجَّتِکَ عَلَی خَلْقِکَ.

السَّلاَمُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ، السَّلاَمُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ فَاطِمَهَ وَخَدِیجَهَ، السَّلاَمُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ، السَّلاَمُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ،السَّلاَمُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ وَلِیِّ اللهِ، السَّلاَمُ عَلَیْکِ یَا أُخْتَ وَلِیِّ اللهِ، السَّلاَمُ عَلَیْکِ یَا عَمَّهَ وَلِیِّ اللهِ، السَّلاَمُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ مُوسَی بْنِ جَعْفرٍ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ.

السَّلاَمُ عَلَیْکِ عَرَّفَ اللهُ بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمْ فِی الْجَنَّهِ، وَحَشَرَنَا فِی زُمْرَتِکُمْ، وَأَوْرَدَنا حَوْضَ نَبِیِّکُمْ، وَسَقَانَا بِکَأْسِ جَدِّکُمْ مِنْ یَدِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ؛ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْکُمْ.

ص: ۱۰۴

أسْئَلُ اللهَ أنْ يُرِينا فِيكَمُ السُّرُورَ وَالْفَرَجَ، وَأنْ يَجْمَعَنا وَإيّاكُمْ فِی زُمْرَهِ جَدِّكُمْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأن لاَيَسْلُبَنا مَعْرِفَتَكُمْ إنَّهُ وَلِیٌّ قَدِيرٌ.

أتَقَرَّبُ إلَى اللهِ بِحُبِّكُمْ، وَالْبَرائَهِ مِنْ أعْدائِكُمْ، وَالتَّسْلِيمِ إلَى اللهِ، راضِياً بِهِ غَيْرَ مُنْكِرٍ وَلا مُسْتَكْبِرٍ؛ وَعَلَى يَقِينِ ما أتَى بِهِ مُحَمَّدٌ وَبِهِ راضٍ؛ نَطْلُبُ بِذلِكَ وَجْهَكَ يا سَيِّدِی اَللّهُمَّ وَرِضاكَ وَالدّارَالْآخِرَهَ،

يا فاطِمَهُ اشْفَعِی لِی فِی الْجَنَّهِ؛ فَإنَّ لَكِ عِنْدَاللهِ شَأْناً مِنَ الشَّأْنِ.

اللَّهُمَّ اِءنِّی أسْئَلُكَ أنْ تَخْتِمَ لِی بِالسَّعادَهِ، فَلاَ تَسْلُبْ مِنِّی ما أنَا فِيهِ، وَلاَحَوْلَ وَلاَ قُوَّهَ إلاَّ بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِيمِ.

اللَّهُمَّ اسْتَجِبْ لَنا، وَتَقَبَّلْهُ بِكَرَمِكَ وَعِزَّتِكَ، وَبِرَحْمَتِكَ وَعافِيَتِكَ.

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أجْمَعِينَ، وَسَلَّمَ تَسْلِيماً؛ يا أرْحَمَ الرّاحِمِينَ».(۱)

درود بر آدم برگزیده خدا،

درود بر نوح پیامبر خدا،

درود بر ابراهیم خلیل خدا،

درود بر موسی کلیم خدا،

درود بر عیسی روح خدا،

درود بر تو ای رسول خدا، درود بر تو ای بهترین خلق خدا، درود بر

ص: ۱۰۵

---

۱ - ۱. «بحارالأنوار» ج ۹۹، صص ۲۶۷ _ ۲۶۵؛ و ج ۴۸، ص ۳۱۶ (در این جلد از «بحارالانوار» صرفاً تا «... مَنْ زارَها عارِفاً بِحَقِّها فَلَهُ الْجَنَّهُ» آمده، و آداب و متن زیارت نامه نیامده است)؛ «تحفه الزائر» صص ۳۷۹ _ ۳۷۸؛ «عیون أخبارالرضا علیه السلام» ج ۲، ص ۲۶۷ (نیز بدون ذکر آداب و متن زیارت نامه)؛ «سفینه البحار» ج ۲، صص ۳۷۷ _ ۳۷۶؛ «مستدرک الوسائل» ج ۱۰، صص ۳۶۹_۳۶۸؛ «انوارالمشعشعین» صص ۲۱۱ _ ۲۱۰؛ «عمده الزائر» صص ۴۰۰ _ ۳۹۸؛ «المزار، خوانساری» صص ۱۱۵ _ ۱۰۸.

تو ای برگزیده خدا، درود بر تو ای محمد فرزند عبدالله خاتم پیامبران.

درود بر تو ای امیرمؤمنان علی فرزند ابوطالب وصیِّ رسول خدا،

درود بر تو ای فاطمه بانوی زنان جهانیان،

درود بر شما ای دو نوه پیامبر رحمت و دو سید جوانان اهل بهشت.

درود بر تو ای علی بن حسین سید و سرور عابدان و نور دیده ناظران. درود بر تو ای محمد بن علی شکافنده علم پس از پیامبر.

درود بر تو ای جعفر بن محمد صادق نیکوکار امین.

درود بر تو ای موسی بن جعفر پاک و پاکیزه.

درود بر تو ای علی بن موسی الرضا پسندیده.

درود بر تو ای محمد بن علی تقی.

درود بر تو ای علی بن محمد نقی ناصح امین.

درود بر تو ای حسن بن علی.

درود بر وصیّ پس از او. خدایا رحمت فرست بر نور و چراغ خود و ولیّ ولیت و وصی وصیت و حجّت تو بر خلقت.

درود بر تو ای دختر رسول خدا،درود بر تو ای دخترفاطمه و خدیجه.

درود بر تو ای دختر امیرمؤمنان! دورد بر توای دختر حسن و حسین،

درود بر تو ای دختر ولی خدا، درود بر تو ای خواهر ولی خدا،

درود بر تو ای عمّه ولیّ خدا، درود و رحمت و برکات خداوند بر تو ای دختر موسی بن جعفر.

درود بر تو، خدا میان ما و شما در بهشت آشنا گرداند و ما را در زمره شما محشور کند و ما را د رحوض پیامبر شما وارد سازد و از جام جدّ شما و بدست علی بن ابی طالب به ما بنوشاند. صلوات خدا بر شما.

از خدا می خواهم که درباره شما سرور و فرج را به ما نشان دهد و ما و شما را در زمره جدتان محمد صلی الله علیه و آله وسلم ـ درود خدا بر او و خاندانش ـ جمع کند و معرفت شما را از ما نگیرد که او ولیّ و تواناست.

به وسیله دوستی شما و بیزاری از دشمنان شما و تسلیم به خدا، نزدیکی جویم، در حالی که به آن خشنودم و بدان چه محمد آورده یقین داشته و به آن راضی می باشم.

ای آقای من! به وسیله آن توجه تو را طلب می کنیم. بارخدایا! و رضای تو را و سرای آخرت را. ای فاطمه! برای من در بهشت شفاعت فرما؛ زیرا نزد خداوند مقامی بلند داری. خدایا! از تو می خواهم که عمر مرا به خیر و سعادت پایان بری و آن چه را که من در آنم از من نگیر و نیست حول و توانایی جز به خدای والای بزرگ. خدایا دعای ما را مستجاب فرما و به کرم و عزت و رحمت و عافیت آن را بپذیر، و خداوند محمد و همه خاندان او درود و سلام و تحیت فراوان می فرستد یا ارحم الراحمین».

در کتاب های زیارات، زیارت دیگری به روایات معتبره یافت می شود که فاطمه معصومه علیها السلام به آن زیارت می شود و آن عبارت از این زیارت است:

سلام بر خاتم پیامبران! سلام بر سرور رسولان، سلام بر حبیب پروردگار جهانیان و رحمت و برکات خدا.

سلام بر امیرمؤمنان، سلام بر سرور اوصیاء، سلام بر حجت پروردگار عالمیان و رحمت و برکات خدا.

سلام بر بتول عذرا و انسیّه حورا، دختر برگزیده سید پیامبران و

مادر امامان برگزیده و همسر سید اوصیاء فاطمه زهرا سرور زنان عالم و رحمت و برکات خدا.

سلام بر دو امام بزرگوار نورانی و درخشنده پاک و پاکیزه، شهید و مظلوم، حسن و حسین سروران جوانان بهشت و نُه معصوم از نسل حسین.

سلام و رحمت و برکات الهی برایشان باد.

درود بر تو ای فاطمه، دختر موسی بن جعفر و حجّت و امین او، و رحمت خدا و برکات خدا.

درود برتو ای فاطمه، ای خواهر امام رضا علیه السلام که پسندیده و برگزیده بود و رحمت خدا و برکات او.

درود بر تو که پاکیزه، ستوده، نیکوکار، عاقل، پرهیزگار، پاکیزه، خرسند، مرضیّه هستی و رحمت خدا و برکات او.

گواهی می دهم همانا شما امام، راهنما، هدایت یافته، معصوم، تکریم شده، مقرّب، پرهیزکار، صادق هستید و همانا حق با شما و در میان شما و به سوی شماست و به درستی هرکسی با شما دوستی کند به تحقیق با خدا دوستی کرده و هرکس با شما دشمنی کند به تحقیق با خدا دشمنی کرده است.

ای سرور من! ای فاطمه، به پیشگاه تو روی آورده ام در حالی زائر شما بوده و به حق شما و برادر و پدران طاهرنیت عارف هستم و در حالی که خواهان رهایی از آتشم و در حالتی که از شما شفاعت طلبی می کنم در وقتی که خوبان از بدان جدا می شود. پس نزد پروردگارت و پدران نیکو کارت برای من شفاعت کن، زیرا شما از خاندانی هستی که

هرکس آنها را دوست بدارد زیان نمی بیند و هرکس به سوی آنان بیاید ناامید نمی گردد.

بارالها! به درستی که از صادقین خانـدان پیامبرت ــ برترین صـلوات و سـلام بر آنان باد ــ به من خبر رسـیده که به درستی هر کس فاطمه را در قم زیارت نمایـد برای او بهشت است. پس ای خدای من! آگاه باش که من به سوی او آمده ام؛ درحالی که زائر او هسـتم و به حق او عارف. پس بر محمد و آلش درود فرست و از زیارت آن بانو مرا سودمند گردان و مرا از شفاعت او محروم مساز و چنانچه وعده فرموده ای بهشت را روزیم ساز که تو بر هر امری توانایی. به رحمتت ای مهربانترین مهربانان(۱).

کرامات فاطمه علیها السلام

کرامت و معجزات و [افعال] خارق العاده از قضایایی نیست که اختصاص به شـیعه امامیه داشته باشد، بلکه موضوعی است که نزد تمامی ادیان و فرق و ملل شایع و رایج بوده و از صلحای پیروانشان صادر می شود.

مسـیحیان آن را از علامات و نشانه های تأییـدروح القدس برای کسانی را که به دست آنها کرامت صادر می شود، می دانند و حضرت مسیح پیروان خویش را به نشر و ترویج دین و دعوت به آن فرمان داده و به آنها بشارت داده که امور خارق العاده ای به دست آنهـا پدیـدار می شود که رسالتشان را تأییـد می کنـد؛ به طوری که آن را علامت و نشانه ای برای آنها قرار داده تا از مدعیان دروغین که خود را به دین او ملحق می سازند در صورتی که از هیچ

۱- ۱. «أنوار المشعشعین» ج ۱، باب ۱۱، ص ۴۹۳.

نظر مسیحی نیستند، تمیز داده شوند.

مسلمانان علی رغم مقام و منزلتی که برای خوارق و کرامات قائلند و سعی و تلاشی که برای آن انجام می دهند، در عین حال آن را پایه و اساسی برای دعوت احدی قرار ندادند؛ زیرا دین اسلام برای مسلمانان، عقل را وجه تمایز و فارق بین حق و باطل قرار داده است.

آن چه که عقل، بعد از تلاش فکری و تأمل به آن حکم کند، حق بوده، و آن چه را که عقل بعد از آن که در روشن ساختن آن نهایت تلاش را نمود و آن را دور انداخت، آن باطل است؛ هر چند خوارق فراوانی آن را تأیید و تصدیق کند.

نگاه و نظر مسلمانان به کرامات و خوارق و بزرگداشتن آن به جهت حکمی بود که نسبت به افراد و اشخاص در میزان و مقدار نزدیکی آنان به خداوند متعال و توجه به او، صادر می کردند.

به بیان دیگر، در نظر ما کرامات یا خوارق فقط از قضایای ممکنه نیست، بلکه از امور ضروریه ای است که ملازم با برخی حالات [و مقامات [عالیه است که روح بشری در اثر طاعت، عبادت، اخلاص، تسلیم و توکّل بر خدا، بدان دست می یابد؛ زیرا روحی که در درون این جسم کثیف به ودیعه گذاشته شده و در آن ساکن شده نفحه ای از نفحات حق و پرتویی از انوار حقیقت است که جلالت آن پنهان است در حالی که بدن را به شگفتی وا داشته است.

هر کس به سوی آن هدایت شود و آن را بشناسد و دریچه ای در دلش گشوده شود که از نورش بر او آرام، آرام بتابد، از او، روح پاک و روحانیت محض و یک حقیقت خالصی می سازد که به دست او از

جانب خداوند امور خارق العاده و کرامت عجیب و نادر صادر می شود؛ زیرا روح دارای حکومت و سیطره بی حد و مرزی بر مادیّات است. و از محالات است که روح بر فردی بتابد [و با وی آمیخته شود [ولی کرامات به دست او صادر نشود.

معنای این حرف آن نیست که خوارق عادتی که در جلسات احضار ارواح پیدا می شود، در این حوزه معنوی داخل بوده و تعبیر کردن از آن، به کرامات جایز و صحیح باشد، بلکه کرامت در فهم و نظر ما چیزی است که در سایه تقرّب به خدا از راه اعمال نیک، طاعات و عبادات خالصانه و اخلاص که مقامی از مقامات اهل یقین است پیدا می شود و توفیق وصول به آن از جانب خدای بزرگ است و به این معنا، پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله اشاره فرموده است:

«هیچ بنده ای نیست که چهل روز عمل را برای خداوند خالص کند مگر آن که چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش ظاهر می گردد»(۱).

پس چگونه اند ذریه طاهره علیهم السلام که در تمام عمرشان و در همه لحظات زندگیشان به خداوند اخلاص می ورزیدند؟

پس شایسته است که خداوند آن چه را که به احدی از جهانیان نداده است به آنان ببخشد و عنایت فرماید. هر شریفی در برابر شرف آنان سر فرود آورد و هر متکبری به فرمان آنان تواضع نماید و هر جباری به خاطر فضل آنان خضوع نماید و هر چیزی در مقابلشان خوار و ذلیل می گردد و زمین به نور آنان تابان است و رستگاران به ولایت ایشان

---

۱ – ۱. «جامع السعادات» ج ۲، ص ۳۹۹: «مامن عبد یخلص العمل لله تعالی أربعین یوما الّا ظهرت ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه».

رستگار گردند و به وسیله آنها راه وصول بپیمایند و بر هر که منکر ولایت ایشان باشد، خشم خداوند رحمان باد.

امام علی علیه السلام می فرماید: «خوشا به حال آن که در عبادت ودعا برای خدا اخلاص ورزد و قلب خود را به آن چه می بیند مشغول نسازد و یاد خدا را به آنچه می شنود، فراموش نکند و دلش را به آن چه به دیگری داده شده، محزون نگرداند»(۱).

این سخن امام، دلیل است بر این که اخلاص رأس و اساس فضائل و مناط در قبولی و صحت اعمال می باشد و عملی که در آن اخلاص نباشد، فاقد اعتبار و ارزش است و دست یافتن بدان به طور کامل به آسانی ممکن نیست، بلکه در گرو توفیق الهی است و می توان از راه عبودیت آن را از حق تعالی طلب کرد.

شعر:(۲)

هرگاه هدایت به دلی راه یافت، اعضای بدن برای عبادت خدا نشاط پیدا می کنند(۳).

امام صادق علیه السلام _ در تفسیر آیه شریفه «لیبلوکم أیّکم احسن عملاً»(۴)، تا شما را آزمایش کند که کدام یک عملتان بهتر است _ به این موضوع اشاره فرمود: خداوند کثرت عمل را نمی خواهد بلکه درستی عمل را می خواهد و درستی عمل به آن است که با خدا ترسی و نیّت

۱- ۱. «جامع السعادات» ج ۲، ص ۴۰۰: «طوبی لمن أخلص للّه العباده و الدعاء و لم یشغل قلبه بما تری عیناه و لم ینس ذکر اللّه بما تسمع أذناه و لم یحزن صدره بما أعطی غیره».

۲- ۲. واذا حلّت الهدایه قلبا نشطت للعباده الأعضاء

۳- ۳. «بحار الأنوار» ج ۵۳، ص ۳۲۶.

۴- ۴. سوره هود: ۱۱، آیه ۷؛ سوره ملک: ۶۷، آیه ۲.

پاک توأم باشد(۱).

آن گاه فرمود: اخلاص، مجمع اعمال فاضله و کلید قبول الهی و توفیق رضای الهی است. هرکس که خداوند عملش را از او بپذیرد و از او خشنود باشد او مخلص است؛ اگرچه عملش اندک باشد و هرکه خداوند عملش را از او قبول نکند مخلص نیست؛ اگر چه عملش زیاد باشد. این سخن را می توان درباره حضرت آدم و ابلیس ملاحظه کرد.

علامت پذیرش در بارگاه ربوبی، وجود استقامت و پایداری در راه خدا، با بذل کردن هرچیزی که محبوب آدمی است، با علم به این که ـ تمام حرکات و سکناتش صواب و درست است، می باشد. فرد مخلص روحش را در آن چه که برای اصلاح علم و عمل و درستی ریاست و مرئوسیت لازم است، ذوب کند و جانش را در این راه فدا نماید، چون اگر این مقام را بفهمد همه چیز را می فهمد و اگر از دست بدهد همه چیز را از دست می دهد. و این، حقیقت معانی تنزیه در توحید الهی است(۲).

***

حقیقتا؛ عبودیت و کنارگیری از دنیا و بازگشت کامل به سوی خدا و اطاعت او و فانی ساختن خویشتن در راه تحصیل مرضات الهی، باعث شد تا فاطمه معصومه علیها السلام و دختران ائمه اطهار علیهم السلام که در سیره و طریقه آن بانو هستند، به مقام رفیعی برسند که از زمان رحلتشان تا به امروز آن را مشاهده می کنی.

۱- ۱. «البرهان فی تفسیر القرآن» ج ۲، ص ۲۰۷.
۲- ۲. «جامع السعادات» ج ۲، ص ۴۰۰.

پس جای تعجب نیست که آن بانو صاحب کرامات و خوارق عادت است و به اذن پروردگارش نابینایان و جذامیان را شفا می دهد... و کسی را که به سوی او رهسپار شود [و دست نیاز به سوی او برد] و به او امیدوار باشد و نزدش آید مأیوس و نا امید نمی سازد... و کسی که او را قصد کرده و حاجتی از او خواسته رد نمی کند و احدی را از روضه اش بر نمی گرداند، مگر آن که حوائج او را برآورده و مشکلاتش را رفع کرده باشد. و این همان مفهوم و مصداق خارجی حدیث قدسی است که از سوی خداوند وارد شده است: «بنده من، مرا اطاعت کن تا مثل من باشی و هرگاه به چیزی بگویی باش، پس موجود می شود»(۱).

علاوه بر آن، ما یقین و اعتقاد راستین داریم که آنان زنده اند، نزد پرودرگارشان روزی می خورند، مکان ما را می بینند و سخن ما را می شنوند و پاسخ ما را می دهند و چیزی از احوال ما بر آنان پنهان نیست.

برخی از مراجع و منابع، علاوه بر خوارق زیادی که دهان به دهان از یکدیگر نقل می کنند و ناقلان اخبار دست به دست می گردانند، در صفحات خود، کراماتی را برای بانو، فاطمه معصومه علیها السلام ذکر کرده اند و آن کرامات میان فقیهان و عالمان و ادیبان شایع و رایج بوده؛ به طوری که هرگاه بخواهیم آنها را جمع و تدوین نماییم شمارش آنها در چند مجلّد ممکن نخواهد بود؛ مگر آن که به نقل و بیان برخی از آنها بسنده کنیم.

فقیه محدّث میرزا حسین بن شیخ محمد تقی نوری طبرسی (متوفای ۱۳۲۰ ه . ق .) چنین می گوید:

ص: ۱۱۴

۱- ۱. «عبدی أطعنی تکن مثلی (أومَثَلی» إذا قلت لشیءٍ کن فیکون».

از آیات عجیب الهی که دل ها را از وسوسه شیاطین پاکیزه می سازد آن است که در زمانی که در شهر کاظمین اقامت داشتیم، در شهر بغداد مرد نصرانی بود که یعقوب نامیده می شد. بیماری عطش بر وی عارض شد و به پزشکان مراجعه کرد ولی معالجه اثری نداشت و بیماریش شدّت یافت و نحیف و ضعیف گردید تا آن که از راه رفتن ناتوان شد. او می گوید:

همواره از خدا می خواستم یا مرا شفا دهد یا مرگم را برساند تا آن که شبی در عالم خواب که روی تخت خوابیده بودم ـ و آن واقعه در حدود سال ۱۲۸۰ هجری به وقوع پیوست ـ سید جلیل نورانی و بلند قامتی را دیدم که نزد من حاضر شد و تختخواب را تکان داد و گفت: اگر می خواهی شفایابی، شرط بین من و تو آن است که به شهر کاظمین بروی و زیارت کنی. همانا از این بیماری بهبود می یابی. از خواب برخاستم و رؤیای خود را بر مادرم نقل کردم. او گفت:

این مطلب از شیطان است و صلیب و زنّار را آورد و بر من بست و دوباره به خواب رفتم. [در خواب] بانوی با فضیلتی را که چادری برسرداشت، دیدم که تختخواب را تکان داد و گفت: برخیز که فجر طلوع کرد. آیا پدرم با تو شرط نکرد که او را زیارت کنی تا شفایت دهد؟!

گفتم: پدرت کیست؟ گفت: امام موسی بن جعفر علیهما السلام. گفتم: تو کیستی؟ گفت: معصومه علیها السلام، خواهر امام رضا علیه السلام.

از خواب بیدار شدم و در این مسئله متحیر و سرگردان بودم که چکنم و کجا بروم؟ به دلم افتاد که به خانه سید راضی بغدادی که در محله رواق ساکن بود، بروم. به طرف خانه او به راه افتادم. وقتی در را زدم، صدا کرد: کیستی؟ گفتم: در را باز کن. وقتی صدایم را شنید

دخترش را صدا کرد که در را بازکن. او مردی نصرانی است که می خواهد به دین اسلام تشرّف یابد. بعد از آن که وارد خانه او شدم، به او گفتم: از کجا این موضوع را دانستی؟

گفت: در خواب، جدّم به من خبر داد. سپس مرا به کاظمین، نزد شیخ عبدالحسین طهرانی ـ اعلی الله مقامه ـ برد و داستان را برای او بازگو کرد. او به من امر کرد که به حرم مطهر بروم. مرا به سوی حرم مطهر بردند و دور ضریح طواف دادند ولی برای من اثری از بهبودی ظاهر نشد.

وقتی از حرم بیرون آمدم با خوشحالی به حال خود اندیشیدم و تشنگی بر من عارض شد. آب نوشیدم. پس بر من سرگیجه عارض گشت و بر زمین افتادم؛ گویا بر پشت من کوهی بود که فرود آمد و نفخ بدنم خارج شد و زردی صورتم به سرخی تبدیل شد و هیچ اثری از بیماری در من باقی نماند.

بعد از آن به بغداد برگشتم تا دارایی ام را بگیرم. خانواده و خویشاوندانم با خبر شدند و مرا گرفتند و به خانه ای بردند که در آن گروهی بودند و مادرم در میان آن جماعت بود.

به من گفت: خدا رویت را سیاه کند، رفتی و کافر شدی؟ گفتم:

ببینید: آیا اثری از بیماریم باقی مانده؟ گفت: این، سحر است. سفیر دولت انگلیس به عمویم نگاه کرد و گفت: به من اجازه بده او را ادب نمایم. واقعا؛ او امروز کفر می ورزد و فردا همه طائفه ما کافر می شوند.

پس مرا برهنه کردند و خواباندند و با وسیله ای معروف به «قرپاچ» که دارای سیم های بر سر آن شبیه سوزن بود، مرا زدند. خون از اطراف بدنم جاری شد و لکن درد و اذیتی از آن در من مؤثر واقع نشد. تا آن که

خواهرم خودش را به روی من انداخت و آنان از من دست برداشتند و به من گفتند: بر شأن [و دین] خود روی بیاور.

بعد از آن به کاظمین برگشتم و نزد شیخ بزرگوار رفتم و شهادتین را به من تلقین کرد و به دست وی اسلام آوردم. وقتی عصر شد، والی بغداد «نامق پاشا» که فرد متعصب و لجوجی بود، شخصی را نزد شیخ فرستاد و نزد او نامه ای بود که در آن چنین نوشته بود: مردی به نزد تو آمده تا اسلام بیاورد و او از رعایای ما و تبعه فرنگ است .باید او را به قاضی تسلیم کنی.

شیخ جواب داد: کسی که از او یاد کردی نزد من آمد ولی به دنبال کار خود رفت. مرا پنهان ساخت و به کربلا فرستاد. و من در آن جا ختنه کردم. و قبر آن شهید را زیارت کردم و برگشتم. آن گاه مرا با مرد صالحی از اهالی اصطهبانات ــ از توابع شیراز ــ به سوی ایران فرستاد یک سال در آن جا ماندم. سپس به عتبات مراجعت کردم.

وقتی به کاظمین برگشتم، عِرْق و رگ رَحِم و قوم و خویشانوندی در من تحریک شد و به دیدار آنان اشتیاق پیدا کردم. مطلب را به شیخ محمد حسن کاظمی معروف به «یاسین» ــ جعله الله فی درعه الحصین ــ بیان کردم. او مرا از این کار منع کرد و گفت: می ترسم تو را وادار کنند که یا عذاب ببینی یا به نصرانیت برگردی.

از قصد خود منصرف شدم و در آن شب، در خواب دیدم گویا در صحرای بزرگی که از گیاه سرسبز بود، قرار دارم و در آن جا جماعتی از سادات هستند و مردی در آن جا ایستاده و به من گفت: چرا بر پیامبرت سلام نمی کنی؟ به همه آنان سلام کردم. یکی از دو سیّدی که پیشاپیش

جماعت بود به من گفت: دوست داری پدرت را ببینی؟ عرض کردم: بله.

سید به آن مرد گفت: او را نزد پدرش ببرید تا او را ببیند. مرا بردند و من کوه تاریکی را دیدم که به استقبال من می آید. وقتی نزدیک من رسید هوا گرم شد؛ به طوری که مانند تابستان گردید و صدایی بلند شد و از آن کوه، درِ کوچکی گشوده، آتشی شعله ور گشت و گوشه ای از آن به من اصابت کرد و از درون آن فریاد انسانی را می شنیدم که پدرم بود. وحشت کرده و مرا به نزد سادات برگرداندند. به من می خندیدند و می گفتند: آیا بعد از این می خواهی پدرت را ببینی؟ عرض کردم: خیر.

آن گاه به من امر کردند تا خود را در حوض که تعدادش ۷ عدد بود فرو بردم. به امر ایشان در هر حوض خودم را سه مرتبه فرو بردم. سپس لباس سفیدی برایم آوردند و آن را پوشیدم و در این حال از خواب بیدار شدم. دیدم بدنم به خارش افتاده و از محل خارش آنها دمل های بزرگی خارج شد.

قضیه را برای شیخ بزرگوار تعریف کردم، او گفت: آنها به خاطر گوشت خنزیری که در بدنت بوده و اثر خمر است. خداوند خواسته تو را به دلیل اسلام آوردنت از آن تطهیر سازد. تا هفته ها از جای زخم چرک خارج می شد.

او از زیارت خانواده اش منصرف شد و به محل هجرتش برگشت و در آن جا ازدواج کرد و به ذکر مصائب حضرت اباعبداللّه علیه السلام مشغول شد. امروز او در آن شهر زندگی می کند و دارای خانواده و فرزندانی می باشد.

در خلال تألیف این کتاب، برای بار دوم همراه خانواده، به زیارت ائمه

اطهار علیهم السلام در عراق مشرف شد و برگشت. خداوند امثال او را زیاد کند و خاطر و حالش را اصلاح فرماید و عاقبتش را نیکو سازد(۱).

مرحوم محدّث شیخ عباس قمی فرزند محمد رضا (متوفای ۱۳۵۹ه . ق .) درکتاب «فوائد رضویه» در شرح حال حکیم متأله صدرالدین محمد بن ابراهیم (متوفای ۱۰۵۰ ه . ق .) چنین می نگارد:

بدان که برخی از مشایخ من فرموده اند، مرحوم ملاصدرای شیرازی در اثر حوادث دشوار و قضایای تلخی که در زمانش برای او پیش آمد او را ناچار ساخت که وطن خود شیراز را ترک کند و بار سفر را به سوی نواحی دار ایمان (قم) به بندد. شهری که آشیانه آل محمد صلی الله علیه و آله و عترت طاهره محسوب می شود بر حسب آن چه در حدیث آمده: «زمانی که فتنه ها و بلایا شهرها را فراگیرد بر شماباد به قم و حوالی آن، زیرا بلایا از آن دفع شده است»(۲) (۳).

او در یکی از دهات قم که «کهک» نامیده می شود، و بین آن و قم چهار فرسخ فاصله است، ساکن شد. ملاصدرا در برخی اوقات که مسائل مشکل علمی و قضایای مبهم فلسفی برایش پیش می آمد، آهنگ قبر بانوی جلیله فاطمه معصومه دختر موسی بن جعفر علیهما السلام را می نمود و برای حل مشکلات علمی و فلسفی از آن بانو طلب الهام می کرد آن گاه به محل اقامت خود بر می گشت، و این موضوع عجیبی نیست.

فاضل اشکوری(۴) در کتاب «محبوب القلوب»، در شرح حال خاتم

۱- ۱. «دار السلام» ج ۲، ص ۱۷۱ - ۱۶۹.

۲- ۲. «سفینه البحار» ج ۷، ص ۳۵۷.

۳- ۳. «إذا عمّت البلدان الفتن و البلایاء فعلیکم بقم و حوالیها فإنّ البلایا مدفوع عنها».

۴- ۴. قطب الدین محمد بن شیخ علی شریف بن ملوی عبد الوهاب بن پیله لاهیجی اشکوری شاگرد محقق داماد؛ «الذریعه» ج ۲۰، ص ۱۴۱.

حکمای یونان ارسطا طالیس (ارسطو) می گوید: بعد از آن که در شهر «اسطاغیرا» مرگ به سراغ ارسطو آمد، بعد از مدتی اهل شهر اجتماع کردند و استخوان های پوسیده او را جمع کردند و آنها را در ظرف مسی قرار داده و در قسمت مجلسی که در آن برای مذاکره و مشورت و تبادل افکار و حل قضایای اجتماعی و فردی و نیز علمی اجتماع می نمودند، دفن کردند.

آنها در آنجا اجتماع می کردند و به بحث و مناظره مشغول می شدند تا آن که به حقایق صحیح و درست و اعتقاد به آنچه مطابق واقع است، آگاهی یابند.

آنها یقین و اعتقاد راسخ داشتند که حضور یافتن در کنار قبر ارسطو بر عقل و ذکاوت آنها می افزاید و ذهن آنها را شست وشو می دهد و از آلودگی، خطا و شک می پالاید و افق هایی از معرفت و صواب و شکوفایی را برای خرد آنان می گشاید و فهم و دانایی را به آنان می بخشد. این اعتقادی است که حکمای یونان به استخوان های پوسیده ارسطو دارند.

پس تعجب آورنیست هرگاه ببینیم حکیم الهی و فیلسوف فقیه اسلامی به زیارت حضرت فاطمه علیها السلام از چهار فرسخ روی می آورد و آهنگ مرقد مطهر آن بانو را می کند. آرامگاهی که با فیوضات ربانی و تجلیّات سبحانی روشن و منوّر گردیده است، تا در خلال آن بر امّهات مطالب علمی واقف شود. و از خزائن علوم الهی چیزی که مشکل فکری

او را بر طرف می کند بر وی افاضه شود، همان مشکل فکری که بعد از توسل و پناه آوردن به حرم این سیده کریمه بدان دست می یافت(۱).

درباره زیارت بانوی گرامی فاطمه علیها السلام و مدح و ثنای و شرح حال و تشویق به زیارت او، قصاید و ابیات و قطعه های زیبای شعری از سوی شعرا و علما و ادبا سروده شده است.

دیوان های شعر فارسی از قصائد آنان پر است و از جمله آن شعراء «سید قوام الدین محمد سیفی حسینی قزوینی» (متوفای ۱۱۵۰ ه . ق .) است. وی مرد عالم، ادیب و فاضل بوده و نظم و شعر زیادی به زبان فارسی و عربی دارد و در به نظم کشیدن تاریخ و ارجوزه تبحّر و مهارت خاصی دارد. برخی از ابیات او در وصف شهر قم چنین است:

شعر:(۲)

ای آن که به شهر پاکیزه قم وارد می شوی، در آن شهر به وظایف عبودیت قیام کن.

برخیز مأدبانه به آستان معصومه، با پلک چشم ساحت این بارگاه را جارو کن(۳)

در جوار فاطمه علیها السلام

بعد از آن که بانوی عالمه محدّثه، فاطمه علیها السلام، در آخرین منزل]ابدی[به خاک سپرده شد و در تربت مقدسش به امانت گذارده

۱- ۱. «فوائد الرضویه» ص ۳۷۹.

۲- ۲. یا وارد هذا البلد الطیّب قم فیه بو ظائف العبودیه قم قم من أدب لحضره المعصومه بالجفن فناء ذلک المشهد قم

۳- ۳. «دره نادره» ص ۷۱۵؛ «الذریعه» ج ۷، ص ۲۲۵، ج ۹ ۲ ، ص ۴۸۷.

شد، روضه او مرکز انظار عترت طاهرین از فرزندان علی و زهرا علیهم السلام گردید و گروه های مختلف از هر سمت و سوی روی به زیارت آن بانو و تبرک جستن به مرقدش آوردند.

این موضوع دلیل بر این است که حضرت معصومه علیها السلامدر پیشگاه عترت طاهرین و ائمه علیهم السلام دارای مکانت و منزلت والا و مقام رفیعی بوده است.

همچنان که در فصل گذشته به این موضوع پرداختیم. برخی از بانوان خاندان نبوی و بانوان جلیل القدر صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام وطن خود را رها ساخته و در مجاورت مرقد آن بانو قرار گرفتند و در اطراف روضه او اقامت گزیدند و وصیت کردند هرگاه اجل ایشان فرا رسید در جوار آن بانو به خاک سپرده شوند.

این، مطلب غریبی نیست؛ چون این مکان (قم) از شهرهای علمی و پایگاه های فکری است که ساکنانش به تشیّع و دوستی اهل بیت _ که خداوند هر پلیدی را از آنان برداشته و ایشان را پاکیزه ساخته است _ معروف اند و به دوستی با امیرالمؤمنین و فرزندان او که امامان، هدایت گران، هدایت شدگان و خلفایند، و به برائت از دشمنان و معارضان و قاتلان ایشان _ که با قدرت و نیرنگ به حکم شمشیر و آتش از زمان وفات پیامبر بر مسند خلافت اسلامی تکیه زده اند _ مشهورند.

امام شهاب الدین یاقوت، فرزند عبدالله حموی رومی بغدادی، می گوید: قم، شهر جدید اسلامی، بزرگ، زیبا و پاکیزه است و تمام اهلش شیعه امامی اند و سنی مذهب در آن یافت نمی شود. از نکات جالبی که درباره این شهر حکایت می کند آن است که این شهر یک والی

ص: ۱۲۲

سني سخت گیری داشت. به گوش والی رسید که اهل این شهر به جهت بُغضی که با صحابه گرام دارند، اسم ابوبکر و عمر اصلاً در میان آنها پیدا نمی شود.

روزی آنها را جمع کرد و به بزرگانشان گفت: به من خبر رسیده که شما صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دشمن می دارید و به خاطر این دشمنی فرزندان خود را به نام آنها اسم گذاری نمی کنید. به خدای بزرگ قسم می خورم اگر مردی از میان خود را که اسمش ابوبکر و عمر باشد برای من نیاورید و برایم ثابت نشود که اسم آن مرد ابوبکر و عمر است، شما را تنبیه و توبیخ خواهم کرد.

سه روز از والی مهلت خواستند و شهرشان را جست و جو کردند و خیلی سعی و تلاش کردند تا آن که یک مردی فقیر پابرهنه عریان و دو بین که زشت ترین مخلوق خدا از جهت صورت و قیافه بود، یافتند که اسمش ابوبکر بود و پدرش مرد غریبی بود که در آن شهر اقامت گزیده بود و او را به این اسم نامیده بود. آن مرد را نزد والی آوردند و والی با دیدن او، آنها را مورد فحش و دشمنام قرار داد و گفت:

زشت ترین مخلوق خدا را برای من آوردید و حرف های عجیب و غریب برایم نقل می کنید و فرمان داد آنها را سیلی زدند.

یکی از آنان که اهل ذوق بود، به والی گفت: یا امیر! هرکار می خواهی بکن؛ زیرا هوای قم به گونه ای است که از آن کسی که نامش ابوبکر باشد، زیباتر از این مرد بیرون نمی آید. خنده بر والی غلبه کرد و از آنان گذشت(۱).

ص: ۱۲۳

۱- ۱. «معجم البلدان ۹ ج ۴، ص ۳۹۸.

این گنبد کریمه اهل بیت از سال ۲۰۱ هجری، پناهگاه رهگذران شیعه امامیه گردید که برای زیارت، تبرک، توسل، دعا، استشفاء، برآورده شدن حاجات و حل مشکلات، بدان روی می آوردند.

بنابر آن چه که در احادیث صحیح و معتبر و مستند و متواتر در فضائل زیارت آن بانو آمده و این که آن بانو معادل بهشت می باشد ـ که روایات آن قبلاً گذشت ـ بدین دلیل خیلی از دختران و ذریه فاطمه زهرا علیها السلام در مجاورت آن بانو سکنی گزیدند و وقتی اجل حتمی ایشان فرا رسید به حسب وصیت، آنها را داخل روضه در جوار فاطمه معصومه علیها السلام دفن کردند.

مورخان و علما گفته اند که سه دختر امام جواد علیه السلام داخل روضه دفن شده اند: «امّ حمیده»، «زینب» و «میمونه». همچنین «بریهه» دختر موسی مبرقع، فرزند محمد جواد، فرزند امام رضا علیهم السلام در آن جا دفن شده است.

علاوه بر آنها، دو دختر نوزاد آنها در آن جا مدفون اند(۱).

دربعضی روایاتی که از «تاریخ قم» نقل شده، آمده است: دخترانی که از فرزندان ائمه اطهار علیهم السلام، کنار فاطمه معصومه علیها السلام دفن شده اند عبارتند از:

زینب، امّ محمد (دختر موسی بن محمدبن علی الرضا علیهما السلام).

میمونه و امّ محمد (دختران امام محمد جواد علیه السلام.)(۲)

۱- ۱. «تحفه العالم» ج ۲، ص ۶۲ ؛ «تتمه المنتهی» ص ۳۴۴ ؛ «تاریخ قم» ص ۲۱۶؛ «گنجینه آثار قم» ج ۱، ص ۳۹۳ ؛ «تعلیقات نقض» ج ۲، ص ۱۳۶۹ ؛ «سفینه البحار» ج ۸، ص ۴۷۳.

میمونه و بریهه (دختران موسی مبرقع).

«امّ اسحاق» کنیز محمد بن موسی مبرقع.

«امّ حبیب» کنیز ابوعلی محمد بن احمد بن رضا علیه السلام(1).

براین اساس شایسته است زائر بعد از زیارت فاطمه معصومه علیها السلام آنها را به این عبارت مورد خطاب قرار داده و گوید:

السلام علیکن یا بنات رسول الله، السلام علیکن و رحمه الله و برکاته: سلام بر شما ای دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ! سلام و رحمت و برکات الهی بر شما باد.

این، مسئله عجیب و غریبی نیست؛ زیرا همان گونه که در فصل های گذشته گفتیم، عترت طاهرین به جهت خوفی که از یورش سخت عباسی ها و جسارت و بی رحمی فراگیر آنان و فتنه و بدگویی آنان داشتند، مجبور به فرار می شدند و به نواحی و شهرهای همجوار پناه می آوردند و در پیشاپیش آن شهرها، همسایه مسلمان، اهل ایمان، شیعی، ایران قرار داشت.

ایران یگانه سرزمینی بود که در طول تاریخ، به تشیّع و دوستی با امیرمؤمنان علیه السلام و فرزندان گرامی اش معروف بود. ایرانیان با سینه ای گشاده و احترام فراوان از آنان استقبال کردند و آنان را در رحل اقامت افکندن پاسداری نمودند و ایشان را پس از گرسنگی اطعام و غذا داده پس از ترس و نگرانی ایمن داشتند.

۱- ۱. زینب و ام محمد و میمونه دختر حضرت جواد علیه السلام؛ ام محمد و میمونه و بریهه دختران موسی مبرقع.

به خـاطر همین انگیزه هـای اعتقادی که از حقیقت [و قلب] و غیر آن، برمی خیزنـد فرزنـدان عترت طاهره از وطن و بلاد خود هجرت نموده، به ایران روی آوردنـد. آنان میان مردم، سـعادتمندانه زنـدگی کردند و سـعادتمندانه دنیا را ترک گفتند. در آن روزگار، جز ایران سرزمینی نبود که آنان را دور هم گردآورد و در آن جا پناه بگیرند.

بـدین خـاطر هزاران مرقـد آنان را در شـهرها و روسـتاهای مختلف می یابیم که توده مردم در ساعاتی از شب و برای بوسـیدن آسـتانه کریمه آنها شـرفیاب می شوند و برای برآورده شدن حوائجشان، به واسطه ایشان، به خداوند سبحان توسل و تضرّع می جویند.

برخی علما و اهل تحقیق درباره زیارت گاه های فرزندان عترت طاهره و آنان که در ایران مدفون اند در پرتو تحقیق و بحث و تتبع علمی، معجم هـایی را تـألیف کرده انـد. خیلی از اولاـد و ذریه نبـوی در قبرسـتانهای قم مـدفون انـد. که در اثر حوادث و اوضاع و احوالی که برای این شـهر پیش آمـد، به ویژه بر اثر سـیل های شدید، مرقد آنان مندرس شده و قبرهای آنها را منهدم ساخته؛ به طوری که جز نامی از ایشان در میان کتاب ها چیزی باقی نمانده است.

مصلای فاطمه علیها السلام

انقیاد و فرمانبرداری و تسلیم شدن در برابر خداوند سبحان از برترین اعمال و عبادات شمرده می شود. هر چیزی که در اصلاح دل و تصـفیه و تطهیر آن از آلودگی های دنیایی تأثیر بیشتری داشـته و برای آماده ساختن دل برای شناخت خدا و نمایان شدن عظمت و جلال

ص: ۱۲۶

ذات، صفات و افعالش شدیدتر باشد، برای نزدیکی و وصال به حریم عزت ربوبی، برتر و نزدیک تر و آسان تر خواهد بود.

نماز در حقیقت و واقعش همان تسلیم و انقیادی است که در دنیا بر خداوند عرضه می گردد و در روز قیامت به انسان بر گردانده می شود.

انسان در نیکو و زیبا ساختن و تهذیب صورت نماز یا در مشوّه ساختن و کریه جلوه دادن آن، مخیّر است. صورت اوّلی حاصل نمی شود مگر آن که عبد دلش را از غیر آن چه با آن ملازم و قرین است و با او سخن می گوید، فارغ سازد تا آن که علم به آنچه انجام می دهد و آن چه می گوید، مقرون باشد، بدون آن که فکر و خاطر در غیر آن در جریان یابد.

هر زمان که فکر از غیر آن چه که در آن است (نماز) روی بر گرداند و دل بنده متذکر عملی باشد که در حال انجامش می باشد بدون آن که از آن غافل باشد، همانا حضور قلب حاصل شده است.

از حضور قلب گاهی به اقبال بر نماز و توجه تعبیر می شود و گاهی به خشوع قلب. بر این اساس، گفته اند خشوع در نماز دو نوع است:

۱. خشوع قلبی: عبارت است از این که نماز گزار در جمع کردن همت و حواسش برای نماز و اعراض نمودن از غیر نماز جدّیت نماید؛ به طوری که در دلش جز معبود نباشد.

۲. خشوع جوارحی: نمازگزار چشمانش را فرو افکند و به راست و چپ التفات نکند و با ریش و صورت بازی نکند و خمیازه نکشد و با تکبر نایستد و انگشتانش را به صدا در نیاورد... خلاصه آن که، تمام بدنش در ظاهر و باطن فقط وقف برای نماز باشد.

ص: ۱۲۷

حضرت علی علیه السلام در این باره اشاره فرمود:

«خوشا آن کسی که عبادت و دعایش را برای خدا خالص کند و دلش را به آن چه چشمش می بیند مشغول نسازد و به آن چه گوشش می شنود یاد خدا را فراموش نکند و به آن چه به دیگری داده شد، اندوه نخورد»(۱)

آن حضرت وقتی شروع به وضو گرفتن می کرد، از خوف الهی چهره اش تغییر می کرد و بدنش به لرزه در می آمد و رنگ صورتش عوض می شد. گفته شد: یا امیرالمؤمنین! چه شده است؟ می فرمود: «وقت امانتی فرا رسیده که خداوند آن را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه داشت ولی از پذیرفتن آن سرباز زدند و از آن هراسیدند و انسان آن را پذیرفت»(۲).

در کتاب های تاریخ و تراجم، احادیث و قضایای فراوانی از چگونگی نماز پیامبران و امامان و اولیای الهی و زهاد وجود دارد و همه آنها درس ها و عبرت ها و نمونه های زنده ای از اخلاص و تسلیم و خضوع در برابر خداوند سبحان است.

اولیا و بندگان صالح خدا را می بینیم که برای دست یافتن به حضور قلب و اخلاص و توجه کامل به خداوند، برای عبادت و طاعت برای خود معبد و مصلی انتخاب می کنند؛ تا از هیاهو و ولوله و فریاد دور باشند تا صدایی مزاحم [حضور] قلب آنان نشود و چیزی جوارح آنان را به خود مشغول نسازد و آلودگی با اعمال آنان آمیخته نگردد.

۱- ۱. «الأصول من الکافی» ج ۲، ص ۱۶، ح ۳: «طوبی لمن أخلص لله العباده و الدعاء و لم یشغل قلبه بما ترای عیناه و لم ینس ذکر الله بما تسمع أذناه و لم یحزن صدره بما أعطی غیره».

۲- ۲. «بحار الأنوار» ج ۴۱، ص ۱۷.

در ساعـاتی از روز برای مناجـات و نماز و تضـرّع به مصـلی و محراب می رفتنـد و شب[ها] و غارها را برای شب زنـده داری و عبادت بر می گزیدند و این روش و طریقه تا به امروز دأب و عادت ایشان است.

بانو فاطمه معصومه علیها السـلام، دختر موسـی بن جعفر علیهما السـلام، بر همین شـیوه نیکو بودنـد. ایشان ــ چنانچه در فصـل گذشـته گفته شـد ــ وقتی وفات نمودنـد و غسل داده شدند و تکفین شدند، او را به مقبره بابلان بردند و در سـردابی که برای ایشان حفر شده بود، قرار دادند.

آل سـعد در این که چه کسـی او را در داخـل سـرداب ببرد، اختلاـف داشـتند. آن گـاه نسـبت به خادم صالحی که سن زیادی داشت و به او «قادر» گفته می شد، توافق کردند.

وقتی به سوی او فرسـتادند، دو سواره را دیدنـد که از دور می آینـد و نقاب بر چهره دارند. وقتی نزدیک جنازه رسـیدند، پیاده شده، بر جنازه نمازگزاردند و وارد سرداب شده، جنازه را داخل سرداب بردند و در آن جا دفن کرده و خارج شدند و با کسی سخن نگفتند و سوار شده و برگشتند و کسی آنها را نشناخت.

محرابی که متعلق به فـاطمه معصومه علیهـا السـلام بوده و در آن نمـاز بر پا می داشت، تا امروز در خانه موسـی موجود است و مردم آن را زیارت می کنند(۱).

محراب آن بـانو تا امروز پابرجاست و آن جا مأوای طبقات مختلف مردمی است که برای زیارت و اقامه نماز به آن مکان روی می آورند. و آن محل اتاق کوچکی است به ابعاد ۳ × ۳ و در سال های اخیر به صورت

۱- ۱. «تاریخ قم» ص ۲۱۴.

زیبای شیشه ای تجدید بنا شده و در کنار آن اتاق های کوچکی را برای طلاب علوم دینی اختصاص داده شده و به مدرسه «ستّیه» معروف است. و در خیابان «چهارمردان»، سمت همان راهی که به روضه فاطمیه می رسد واقع است و با کاشی های معرّق کاری شده آراسته شده و در ورودی آن این ابیات فارسی نوشته شده است:

شده بنیاد این کاخ منوّر به پاس دختر موسی بن جعفر

عبادتگاه معصومه است اینجا کز اینجا قم شرافت یافت دیگر

نیز چنین آمده است:

این جایگاه که آنقدر منوّر است این سجده گاه دختر موسی بن جعفر است

در داخل محراب نوشته شده است:

کمینه خادم درگه غلامحسین نجاتی نجات می طلبد از تو چونکه باب نجاتی

«یا فاطمه اشفعی لی فی الجنّه»

فاطمه معصومه علیها السلام زن نمونه ای برای زنان مؤمن، پرهیزکار، عابد، پاکیزه، نیکوکار، اهل رکوع، سجده، صالح، اهل توبه، سالخورده و جوانان به حساب می آید. آن بانو در درست کردن محراب و مصلی برای عبادت و بندگی، تنها نبود، بلکه از جده اش صدیقه طاهره علیها السلامپاره تن پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله به ارث برده است. بانوان فاطمی و خاندان نبوت و رسالت و امامت همگی بر این سیره بودند(۱).

۱- ۱. «سفینه البحار» ج ۷، ص ۱۲۴ ؛ «گنجینه آثار قم» ج ۲، ص ۶۹۹.

سخنی با یعقوبی

احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح یعقوبی، کاتب عباسی (متوفای ۳۸۴ ه . ق .) در کتاب تاریخ خود، اشتباهات و قضایای ضعیفِ عاری از صحت و صواب و حقیقت آورده است. که از جمله آنها سخن او در شرح حال موسی بن جعفر علیهما السلام است. که چنین می نویسد: «او وصیت کرد که دخترانش ازدواج نکنند، هیچکدام از دخترانش ازدواج نکردند مگر امّ سلمه، که در مصر با قاسم بن محمد بن جعفر بن محمد ازدواج کرد. و در این مورد بین او و خانواده اش حادثه ای رخ داد تا آنکه او قسم یاد کرد که به خاطر نگهداری، آن را اظهار نکند و می خواهد برای آن، دلیل اقامه کند»(۱).

این حرف ساختگی با سنت نبوی مغایر و مخالف است و از امام موسی بن جعفر علیهما السلام که به نص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم دارای ولایت و امامت است، بعید است که سخن و وصتیی نماید که با سیره و سنتی که آن را جدش برای بشریت ترسیم نموده است و سخنان شریفی که در این باره بیان فرموده است تعارضی داشته باشد.

از جمله گفتارهای ارزشمند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره ازدواج است:

تشکیل خانواده دهید زیرا باعث ازدیاد روزی شما می شود(۲).

ازدواج از سنن رسولان الهی است(۳).

از جمله سنت های من ازدواج است، هر که از سنت من روی گرداند

۱- ۱. «تاریخ قم» ج ۲، ص ۴۱۵.
۲- ۲. اتّخذوا الأهل فانّه أرزق لکم».
۳- ۳. «التزویج من سنن المرسلین».

از من نیست(۱).

هرکس ازدواج کند نصف دینش را حفظ نموده و در نصف باقیمانده از خداوند تقوی پیشه کند(۲).

با یکدیگر ازدواج کنید و توالد و تناسل نمایید تا فراوان شوید، زیرا در روز قیامت من به شما در برابر امّتها مباهات می کنم ولو اینکه نوزادی از نسل شما سقط جنین شود(۳).

در پیشگاه خداوند، فرد متأهلِ خوابیده از فرد مجرد روزه دار شب زنده دار افضل است(۴).

هرکس دوست دارد خداوند را طاهر و پاکیزه ملاقات کند، پس]در حالی که دارای همسر است [او را ملاقات نماید(۵).

بدان امت من مجردان و بی همسران اند(۶) .

ای جوانان، هر کدام از شما که برای ازدواج توانایی دارد باید ازدواج کند. زیرا ازدواج چشم را از نامحرم فرو می افکند و دامن را از گناه جنسی حفظ می نماید(۷).

هرکه فطرت مرا دوست دارد، باید به سنّت من عمل کند و ازدواج از سنّت من است(۸).

۱- ۱. «من سنتی التزویج، فمن رغب عن سنتی فلیس منّی».

۲- ۲. «من تزویج فقد أحرز نصف دینه، فلیتق الله فی النصف الباقی».

۳- ۳. «تناکحوا، تنا سلوا، تکثروا، فانّی أباهی بکم ألاَمم یوم القیامه ولو بالسقط».

۴- ۴. «المتزوّج النائم أفضل عند الله من الصائم القائم العزب».

۵- ۵. «من أحبّ أن یلقی الله طاهرا مطهرا فلیلقه بزوجه».

۶- ۶. «شرار أمتی عزّابها».

۷- ۷. «یا معشر الشباب من استطاع منکم البائه فلیتزوج، فانّه أغضّ للبصر و أحصن للفرج».

۸- ۸. «من أحبّ فطرتی، فلیستّن بسنتی و من سنتی النکاح».

علاوه بر این احادیث، آیاتی در قرآن کریم وجود دارد که شاهد گویایی برای این موضوع است که به جهت پرهیز از اطاله کلام و زیاده گویی، نیازی به یادآوری آنها نیست؛

از جهت دیگر، سخن و پندار «یعقوبی» با وصیّت تاریخی مهمی که از امام موسی کاظم علیه السلامصادر شده مخالف می باشد؛ وصیتی که نسلها آن را برای همدیگر نقل کرده و اهل حدیث آن را ثبت و ضبط ساخته و در کتاب های حدیث حفظ نموده اند. و آن دو، شامل وصیتی است که اختصاص به فرزندان امام کاظم علیه السلام دارد و در این جا آورده شده است:

۱. عبدالله بن محمد حجّال می گوید: ابراهیم بن عبدالله جعفری از قول عده ای از بستگانش نقل کرده است: موسی بن جعفر علیهما السلام [این عده]، اسحاق بن جعفر بن محمد، ابراهیم بن محمد جعفری، جعفر بن صالح جعفری، معاویه جعفری، یحیی بن حسن بن یزید، سعد بن عمران انصاری، محمد بن حارث انصاری و یزید بن سلیط انصاری و محمد بن جعفر اسلمی را بر وصیت خود شاهد گرفت [و فرمود]:

«... اما بعد شهادت می دهم] بر وحدانیت خداوند یکتا، رسالت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و این که قیامت بی شک خواهد آمد و خداوند مردگان را زنده خواهد کرد و زندگی بعد از مرگ حق است و حساب و قصاص حق است و ایستادن و توقف نمودن در برابر خداوند عزّوجلّ حق است و آن چه را حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم برای مردم آورده، حقّ حقٍّ حق

است و آن چه را روح الامین نازل کرده حق است. با اعتقاد بر این عقاید زندگی می کنم و با این اعتقادات می میرم و با همین اعتقادات بعد از مرگ زنده خواهم شد ان شاء الله.

حضرت این افراد را شاهد گرفت که این مطالب، وصیت با دست خط من است و پیش از این، سفارشات جدم امیرالمؤمنین علیه السلام و سفارشات حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم السلام را حرف به حرف نوشته و نسخه برداری کرده ام.

اینک با این وصیت، فرزندم علی و همراه او فرزندان دیگرم را ـ اگر خدا خواهد ـ وصیّ قرار داده ام. اگر علی دید آنان رشد دارند و خواست آنان را به عنوان وصیّ باقی گذارد، این اختیار را دارد و اگر از آنان ناراضی بود و خواست آنان را کنار بگذارد باز مختار است و آنان در مقابل او اختیاری ندارند.

در مورد صدقات، اموال، کودکان و فرزندانم، علی، ابراهیم، عباس، اسماعیل، احمد و امّ احمد را وصی قرار می دهم. در مورد امور زنان [خانواده] من، فقط علی وصیّ است و ثلث صدقه پدر و خانواده ام را هرگونه که صلاح بداند خرج کند و آن گونه که هر فردی نسبت به اموالش رفتار می کند، عمل نماید.

اگر دوست دارد آن چه را که گفتم، درباره اهل و عیالم به اجرا گذارد، مختار است و اگر نخواست باز هم اختیار دارد؛ اگر خواست بفروشد یا ببخشد یا به کسی بدهد یا به روشی دیگر غیر از آن چه وصیت کرده ام صدقه بدهد، مختار است.

در عمل به وصیت در مورد اموال، خانواده و فرزندانم در اختیار

است. اگر صلاح دید، برادرانش را _ که در آغاز این نوشته از آنان نام برده ام _ باقی بگذارد، می تواند این کار را بکند و اگر نخواست می تواند آنان را کنار بگذارد و کسی حق اعتراض به او را ندارد.

اگر کسی از برادران بخواهد خواهر خود را عروس کند بدون اجازه و دستور او این حق را ندارد.

هر قدرتی بخواهد او را از اختیاراتی که در اینجا ذکر کرده ام، کنار بزند و مانعش شود، با این کار از خدا و رسولش دور شده است و خدا و رسولش نیز ازا و دور باد و لعنت خدا و تمام لعنت کنندگان و ملائکه و مقرّبین و انبیاء و مرسلین و جمیع مؤمنان برچنین شخصی باد.

هیچ یک از سلاطین و هیچ یک از فرزندانم حق ندارند او را از اموالی که نزد او دارم بر کنار کنند. من نزد او اموالی دارم و سخنان او در مورد میزان آن، کاملاً ـ مورد قبول من است؛ چه کم بگوید و چه زیاد. دلیل ذکر اسامی سایر فرزندانم فقط این بود که نام آنان در این جا با احترام ذکر شود و آنان شناخته شوند.

اولاد صغیرم و مادران فرزندانم هر کدام که در منزل باقی ماندند دارای همان حقوق و مقرری خواهند بود که در زمان حیاتم از آن برخوردار بودند به این شرط که او مایل باشد و آنان که ازدواج کنند دیگر نمی توانند بازگردند و مقرری دریافت دارند مگر این که «علی»، صلاح بداند و دخترانم نیز همین گونه اند.

امر ازدواج دخترانم به دست هیچ یک از برادران مادری شان نیست و دخترانم نباید بدون صلاح دید و مشورت «علی» کاری انجام دهند و اگر برادران مادری دخترانم بدون اجازه «علی»، در مورد ازدواج آنان

کاری انجام دهند خداوند متعال و رسولش را مخالفت و نافرمانی کرده اند. او نسبت به ازدواج قوم خود داناتر است، اگر خواست تزویج می کند و اگر نخواست نمی کند.

من آنان را نسبت به آن چه در ابتدای این نوشته ذکر کرده ام وصیّت و سفارش نمواده ام و خداوند را بر آنها گواه می گیرم.

کسی حق ندارد وصیت مرا باز کند یا آن را اظهار نماید، این وصیت همان گونه است که برای شما ذکر کردم. هرکس بدی کند به خودش بدی کرده و هرکه خوبی کند به نفع خودش است و پروردگار به بندگان ستم نمی کند.

هیچ کس ـ اعم از سلطان و دیگران ـ حق ندارد این نامه را که پایین آن را مهر کرده ام باز کند. هرکس چنین کند لعنت و غضب خدا بر او باد. ملائکه و جمیع مسلمانان و مؤمنان بعد از خدا کمک من باشند. آن گاه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و شهود مهر کردند»(۱).

چنان که ملاحظه می کنید، امام موسی کاظم علیه السلام از ازدواج دخترانش نهی نفرموده، بلکه ازدواج آنان را منوط به نظر امام رضا علیه السلام کرده است و این که او در امر ازدواج دختران، اختیار تام و کامل دارد و شایسته است که آنان با موافقت و تأیید و تصحیح و مساعدت و رضایت او ازدواج کنند.

۲. صدقات موسی بن جعفر این چنین است: بسم الله الرحمن الرحیم زمینش در فلان مکان که حد و حدود آن چنین و چنان است، تمامی آن زمین، نخل های آن، قسمت های که ساختمانی در آن نیست،

۱- ۱. «عیون أخبار الرضا» ج ۱، باب ۵، ص ۳۶ - ۳۳.

آب موجود در آن، گوشه و کنار آن، حق و نوبت آب آن، هر حق دیگری که در بلندی ها و ظاهر آن می باشد و نیز درختانی که از آن بهره برداری می شود و آب رو و جوی آب قسمت آباد و قسمت لم یزرع آن، همه اینها را موسی بن جعفر علیهما السلام به فرزندان بلافصل خود _ چه زن و چه مرد _ صدقه و وقف نمود.

سرپرست این زمین، منافع آن را بعد از مخارج لازم برای آبادانی و حفظ آن و نیز به استثنای منافع سی اصل درخت که میان فقرای اهل روستا تقسیم می شود، بقیه را بین اولاد موسی بن جعفر تقسیم می کند به گونه ای که هر پسر دو برابر دختر سهم ببرد.

هریک از دختران موسی بن جعفر علیهما السلام که ازدواج کرده سهمش از این وقف قطع گردد تا زمانی که شوهرش را از دست بدهد که در این صورت سهم او مانند دخترانی است که هنوز ازدواج نکرده اند.

هر کدام از فرزندان موسی که فوت کنند اگر فرزندی داشتند فرزندانشان سهم پدر خود را به ارث می برند؛ پسر دو برابر دختر، همان طور که موسی بین اولاد بلافصل خود شرط کرده است و هریک که فوت کردند و فرزندی نداشتند سهم او به سهم بقیه اضافه شود.

نوه های دختری در این وقف سهمی ندارند مگر آن که پدرانشان از فرزندان من باشند و تا وقتی احدی از اولاد و نسل من باقی باشد کسی در این وقف سهمی ندارد.

اگر همگی آنان از دنیا رفتند و کسی باقی نماند این مال وقف است برای خواهران و برادران تنی (پدری و مادری) من، مادامی که کسی از آنان باقی باشد به همان روشی که بر اولاد و نسل خود شرط کردم.

ص: ۱۳۷

اگر خواهر و برادران تنی از دنیا رفتنـد و منقرض شدنـد این مال، وقف خواهد بود برای خواهران و برادران پدری و نسل آنان مادامی که کسی از ایشان باقی باشد.

اگر از ایشان هم کسـی باقی نماند این مال بر خویشان و اقارب هر کدام که از دیگری به من نزدیکتر باشـند، وقف است تا این که خداوند که وارث زمین و آسمان است وارث آن گردد که او بهترین وارثین است(۱).

در دومین وصـیت، موسـی بن جعفر علیهما السـلام برای فرزنـدان دختری که برای ازدواج تمایلی نشان نمی دهند، صدقه مالی تعیین نموده است و یا این که آنان به خاطر نبود کسـی که مخارج و تأمین نیازهای حیات فردی آنان را فراهم کنـد، از ازدواج سرباز می زننـد، صـدقه مالی تعیین می کند مشـروط به آن که تا ابد ازدواج نکنند و اما هرگاه ازدواج کردند و برای آنان فرد لایق و شایسـته ای مشخص شد، صدقه و مساعدت مالیِ از آنان قطع می شود و هرگاه طلاق گرفته و به خانه پدری به صورت مجرد برگشـتند، دوبـاره مسـتمری و مقرری آنـان پرداخت می شود؛ زیرا کسـی را که به آنـان یـاری رسانـد یـا آنان از وی در زندگی، استعانت بجویند از دست داده اند.

این وصـیت، وصـیتی دقیق، محکم، اساسـی و متین و اسـتوار است. در هیـچ یـک از دو وصـیت لفـظ یـا عبارت یا کلمه ای که بیانگر این باشد که موسـی بن جعفر علیهما السـلام به دخترانش سـفارش کرده که ازدواج نکنند وجود ندارد چنان که یعقوبی در کتاب تاریخ خود ساخته و

۱- ۱. «عیون أخبار الرضا علیه السلام» ج ۱، باب ۵، ص ۳۷ و ۳۸.

پرداخته است، کما این که امثال این موارد در کتابش یافت می شود. مشهور در میان مورخان، خلافِ چیزی است که یعقوبی آورده است؛ زیرا برخی از دختران امام موسی کاظم علیهما السلام ازدواج کرده و دارای فرزندان نجیبی شدند، مانند امّ جعفر و امّ سلمه و ام عبدالله، ام فروه و ام قاسم. چنان که در شرح حال آنان در فصل دختران امام موسی بن جعفر علیهما السلام بیان شد.

شیخ ، یحیی عبیدلی نسب شناس (متوفای ۲۷۷ ه . ق .) در اخبار زینب دختر امام موسی کاظم علیه السلام آورده که او از مدینه خارج شد و با همسر خواهرش قاسم بن محمد بن جعفر صادق به سوی مصر مهاجرت کرد(۱).

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

۱- ۱. «أخبار الزینبیات» ص ۱۳۲.

فهرست منابع

۱. آثار ملی اصفهان، ابوالقاسم رفیعی عمرآبادی.

۲. الاحتجاج، احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی.

۳. اخبارالزینبیات، شیخ الشرف یحیی العبیدلی النسابّه.

۴. الارشاد، الشیخ المفید البغدادی.

۵. از آستارا تا استرآباد، منوچهر ستوده.

۶. اسدالغابه فی معرفه الصحابه، عزالدین علی بن محمد بن محمد ابن الأثیر الشیبانی.

۷. اسنی المطالب فی مناقب سیدنا علی بن ابی طالب، شمس الدین محمد بن محمد جزری شافعی (متوفای ۸۳۳ ه . ق .).

الاصول من الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی.

۸. الامالی، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه صدوق.

۹. انوارالمشعشعین فی شرافه القم و القمیّن، شیخ محمدعلی بن حسن کاتوزیان طهرانی.

۱۰. الانوارالنعمانیه، سید نعمت الله جزائری تستری (شوشتری).

۱۱. إعلام النساء، عمر رضا كحاله.

۱۲. اعلام الوری بأعلام الهدی، امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی.

۱۳. ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون، اسماعیل پاشا بن محمد امین بغدادی بابانی.

۱۴. بحارالانوار، علامه مجلسی.

۱۵. البدایه و النهایه، اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی.

۱۶. بطل فخّ، محمد هادی امینی.

۱۷. بهارستان، محمد حسین آیتی بیرجندی، تاریخ الطبری، محمد بن جریر طبری.

۱۸. تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن واضح یعقوبی.

۱۹. تأسیس الشیعه، سید حسن صدر کاظمی.

۲۰. تاج الموالید فی الأنساب، احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی.

۲۱. تاریخ الأئمه، ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی.

۲۲. تاریخ بغداد، خطیب احمد بن علی بغدادی حافظ.

۲۳. تاریخ قم، حسن بن محمد بن حسن قمی.

۲۴. تتمه المنتهی، شیخ عباس قمی.

۲۵. تحفه العالم فی شرح خطبه المعالم، سید جعفر آل بحرالعلوم طباطبایی.

۲۶. تربت پاکان، سید حسین طباطبایی مدرسی.

۲۷. تذکره الخواص، یوسف بن قزاوغلی بغدادی (معروف به سبط ابن جوزی).

۲۸. تذکره القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی.

۲۹. تعلیقات نقض، سید میر جلال الدین حسینی ارموی.

ص: ۱۴۱

۳۰. تفسیر البرهان، سیدهاشم حسینی بحرانی.

۳۱. تفسیرالفرات، فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی.

۳۲. تفسیر الکشّاف، جارالله محمود بن عمر بن محمد خوارزمی زمخشری.

۳۳. تنقیح المقال فی علم الرجال، شیخ عبدالله ممقانی.

۳۴. تهذیب التهذیب، احمد بن علی بن حجر عسقلانی شافعی.

۳۵. جامع البیان فی تفسیر القرآن، ابن جریر طبری.

۳۶. جامع الرواه، شیخ محمد بن علی اردبیلی غروی.

۳۷. جامع السعادات، محمد مهدی نراقی.

۳۸. حلیه الاولیاء، ابونعیم احمد بن عبدالله بن احمد اصبهانی.

۳۹. خیرات الحسان فی ترجمه مشاهیرالنسوان، ضیع الدوله محمد حسن خان بن میرزا علیخان مراغی.

۴۰. دارالسلام فیما یتعلق بالرؤیا و المنام، میرزا حسین نوری طبرسی.

۴۱. الدّرالمنثور، جلال الدین سیوطی.

۴۲. دُره نادری، میرزا مهدی خان منشی کوکب استرآبادی.

۴۳. ذخائرالعقبی، محب الدین طبری.

۴۴. الذریعه الی تصانیف الشیعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی.

۴۵. الرجال، شیخ طوسی.

۴۶. رجال نجاشی، احمد بن علی بن احمد بن عباس نجاشی.

۴۷. رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی، ابوبکر بن شهاب الدین علوی حسینی شافعی.

۴۸. ریاحین الشریعه، شیخ ذبیح الله بن محمدعلی محلاتی.

۴۹. الریاض النضره، محب الدین طبری.

۵۰. ریحانه الادب، محمد علی بن محمد طاهر مدرس تبریزی.

۵۱. زندگانی حضرت معصومه علیها السلام، سید مهدی صحفی.

۵۲. سفینه البحار، شیخ عباس قمی.

۵۳. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، عبیدالله بن عبدالله بن احمد، معروف به حاکم حسکانی.

۵۴. صحیح البخاری، ابوعبد الله محمد بن اسماعیل بخاری.

۵۵. الصراط السوی فی مناقب آل النبی، سید محمود شیخانی قادری (نسخه خطی در کتابخانه ام موجود است).

۵۶. عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، سیدجمال الدین احمد بن علی، معروف به ابن عنبه.

۵۷. عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق محمد بن بابویه.

۵۸. الغدیر، علامه امینی.

۵۹. فاطمه بنت الحسین علیه السلام، محمدهادی امینی.

۶۰. فرحه الغری، سیدعبدالکریم بن طاووس حلّی.

۶۱. الفصول المهمّه فی معرفه احوال الائمّه، ابن صباغ مالکی علی بن محمد بن احمد مکی.

۶۲. الفهرست، شیخ طوسی الفهرست، ابن ندیم غایه المرام، یوسف بحرانی.

۶۳. الفوائد الرضویه، شیخ عباس قمی.

۶۴. کامل الزیارات، شیخ جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه.

۶۵. کشف الغمّه فی معرفه الائمه، شیخ علی بن عیسی بن ابوالفتح اربلی.

۶۶. کفایه الطالب، محمد بن یوسف کنجی.

۶۷. الکفایه فی علم الروایه،

۶۸. کنزل العمّال، علی متقی

۶۹. کنوز الحقایق، محمد عبد الرؤوف مناوی.

۷۰. گنجینه آثار قم، شیخ عباس فیض قمی.

۷۱. لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی.

۷۲. لؤلؤه البحرین، یوسف بن احمد بحرانی.

۷۳. مجالس المؤمنین، نوالله شوشتری.

۷۴. مجمع الزوائد، علی بن ابی بکر هیثمی.

۷۵. المراجعات، عبدالحسین شرف الدین عاملی.

۷۶. المستجاد من کتاب الإرشاد (مجموعه نفیسه)، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلّی.

۷۷. المستدرک علی الصحیحین، محمد بن عبدالله نیشابوری.

۷۸. مستدرك الوسائل، میرزاحسین بن محمد تقی طبرسی (محدّث نوری).

۷۹. المسلسلات، محمد جعفر بن احمد بن علی قمی.

۸۰. مصفی المقال، آقا بزرگ طهرانی.

۸۱. مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول، محمد بن طلحه بن محمد بن حسن عدوی نصیبی.

۸۲. معجم الأدباء، یاقوت حموی.

۸۳. معجم البلدان، یاقوت حموی رومی بغدادی.

۸۴. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی.

۸۵. المناقب، اخطب خوارزم موفّق الدین بن احمد.

۸۶. مناقب آل أبی طالب، رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب.

۸۷. منتهی المقال، علی قرنی گلپایگانی.

۸۸. من لا یحضره الفقیه، ابو جعفر محمد بن علی ابن بابویه.

۸۹. منهج المقال، میرزا محمد استرآبادی.

۹۰. نوابغ الرواه (طبقات الشیعه)، شیخ آقا بزرگ تهرانی.

۹۱. نور الأبصار، مؤمن بن حسن شبلنجی.

۹۲. هدیه العارفین اسماء المؤلفین و آثار المصنفین، اسماعیل پاشا بغدادی.

ص: ۱۴۵

مقدمه کنگره

ص: ۱۴۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹